

این بساط خرم را به رخسار است و خیر باز شکاف به سقف و ایوان طاقی
 را نشسته محمد نخبه در دل خاک به نیکو کن کن با سس نام رای پس بیت
 خروشش بر تن مهره جاک زن این تبای معلم را ذکر سلطان در نشا
 بن حب او برادر زاده سلطان غیاث الدین تغلق شاه است و عم
 سلطان محمد تغلق شاه است چون سلطان در بیماری سوستان بجهت آید
 و وقت ارتحال سید ملک میروز را که نایب بود سلطان را در باب او
 نظر استخوان و ولایت عیدی بود و در تدوین معالجه سلطان شایسته طبع
 کرداری را آورده در حال شفقت و عنایت سلطان را باب او یکی و دیگر
 چون سلطان حال خود برایشان می آید او را بولی هم که وصیت نمود و نمود
 تو سر سبز شاهی شاهنشاهی که من کردم از سبزه بالین به چون در نواختن ملت
 کرد و بر هم خورد کی بیرون از مقر در شکر اقامت ملک مرزبان را بصلاح
 در آن دید که اکنون بعباد را با آن سه هزار سوار مغول که امیر تغلق کیکاویس
 محمد مرستاده بود و بلطایب اخیل از شکر بساز و تار شکر آنها امیر شود
 پس مرا خود حال امیران مادر و سایر سواران انعام و خلعت و جامه عطا کرده
 مراجعت بملک خود داده و سه روزی در آنجا ماند مردم خود از شکر جدا شده
 و در ترنمزل گرفتند در آنجا که دو روز از حلت گذشت بود و مردم
 بول غارت دست انداز حیران سر اسیمه بودند و روزی که دانا و زمره شیر
 بر آورده سلطان محمد بود که مران نعمت و رزیده با مغولان اتفاق کرده هم
 آنها را بران داشت که در وقت کوچ کردن که لشکری سر وین بی ترک

رعان خواهد شد دست نجات برآورده تاراج و اسیر شدن آن روز
بسیاری از اموال و عیال مردم نجات می یابد و معدن آن تیره و تار می شود
شکری بر اسنیم بی قیاس کند اینده روز دیگر ساختن تمام تر توابع
منوده کوچ کردند درین روز نیز مغولان معدن آن ترک بازی می کردند
تا لیکر کجبار آب سیده منزل کردند چون مری شبان در معرض تلف
و هلاکت بود و محمد بن راده عباسی و شیخ نصیر الدین محمود اودی شهید و مجروح
و بی که خلیفه شیخ نظام الدین اولیا است و علما و مشایخ و ملوک
و امرا جمع آمدند ملک میرزا باریک استعدای جلوس سلطنت نمودند
و زمین بن دادند که سیاه که شاه آورد بای دولت کاه
کجا و نهیلی می سرخیم: زومان اور بر سر اسیر نیم: کراب و کرانش
که عیالی: کرد در سرمان اوری: و ملک و روزا اهلنا سر حجاز و
زیارت حرمین شریفین و توطن کجفا شرف امیر المومنین علی علیه
السلام نموده در مقام معذرت شد اما آخر با لباس کار و اصاعه تبارج میست
چهارم محرم سنه شصتی و چهلین و سبعایه رتخت با دشاهی جلوس نمود
چندین هزار آدمی که در بند معدن افتاده بودند باز خرید و در سجون
و ترکی سوار شد که از هر طرفی که سوار مغول و غیر آن بجهت دست اندازی می
دست می کردند و کشته می گشت و چندی از سرداران مغول نیز کشته شدند
و مراحمست مغول معدن آن تیره و تار گشت نظام های حیات بر ما بون او
جوابان کشاد و این سپین کنند جعد دعوی مانی: جهان ساختن

لوائی و ملت را که از طبیعت اضداد و دست ناسازی بی و ذمه خاص و عام گویا
 بلوس سلطان میر و زشاه مرهون بادشاهی شد و بعد از آن بکوه متوا
 بیوست مان رسید امر او ملوک شایخ و لکریان را انعام ایب و خلعت و شمشیر
 و کمر نواخت و همچنین کسب و سیستان را با انعامات و ادرار استحقاق و او
 متوجه هند وستان شد و در راه بهر شهر موضعی که میر رسید دم آن شهر
 را با انعام و ادرار خوشدل میا خست انظم بسی چیده را با بهت کلی بکشت
 از خنیرینه و رشکی به غنی کرد مردم و مان از کج که گوشتی سکر آمد برنج
 و سم در شای راه خبر محالعت احمد یار که مخاطب نخواست جبهان از مقرر مان سلطان
 محمد بود و سلطان او را به نیابت غیبت در دلی که اشتیه بود رسید و طلحه
 ابینی را بر سلطان احمد کعبه پادشاهی داشت حیدر خان غیاث الدین محمود شاه
 کرده خود را وکیل مطلق ساخته است سلطان اسج کات شینو و ابر جموع حرا
 او حل کرده و مان عهوت بنام او صادر فرموده و بنجیان پادشاهی است آینه دولت
 کرد بعد از آنکه ملک یوسف الدین شنجیه قیل و سران با و رسانید طاعت کرد و سید
 جلال ملک اسلان مولانا نجم الدین از می داد و مولانا زاده خود را رست
 و ستاده نیام داد که منور سلطنت در خانواد سلطان محمد است و نیام
 قبول کرده با استقلال تمام با مورثی پیر دارند و از امر مرا خواسته بنمایان
 بعد از رسیدن سولان سلطان میر و ز محضی ساخت از شایخ شیخ نصیر الدین
 او دینی از علما مولانا کمال الدین و دینی مولانا کمال سامانه مولانا شمس الدین
 با خرمی دیگر اکابر و علما را حاضر کرده حقیقت حال در میان نهاد و گفت که درین

رای شما مقتضا میکند و از روی شریع در آنچه باید کرد مولا انکال
میدین گفت سر که در اول شروع در سلطنت کرده او تکر است سلطان
رسولان احمد یار انکا داشت داد و دو مولا ناراده و امیرش و در شاهی
بنو خان بصیرت است بهایت و مود و بعد از رسیدن احمد یار چون در
کار او پیش خواهد رفت دید که اکثر امارا با استقبال قوه لشکر سلطان
میستند و بتخصیص ملک حاجت ملک حسن قمانی و امثال آنکه مود
و اتفاق تمام با احمد یار نموده بودند و زمانی که امر گرفته شد در آن وقت
خبرگشتن طعی حرام خوری که طغیان نموده کجرات قوه بود رسید از هر
طرف آثار قبایل سلطان و فرور شدن کروت احمد یار از روی خطا
و غمخوارده ملازمت نموده اشرف الملک و ملک جلین ملک کبر
حسن میرا این همه درخواست تقصیر نمود و پیش سلطان ستاده و خطا
و ستاده سلطان تسلیم عبور بر جرم او کشید تجویز آمدن او نمود احمد یار
با متابعان خود در میان مخلوق بر بنده کرده و دستار را در گردن انداخته
و در لباسی بلباس ملازمت رسیدند سلطان سر مود که احمد یار را بکوتل
مانسی سپارند و ملک غیاث الدین اقلعه بر بنده و ستاده و
معاشی یقین سر مود و شیخ زاده بطامی را اخراج سر مود و در
زبان مان موافق مضمون این طبعه اش می کرد و نظم مخالفان را هر یکی
بنوعی ذکر و زمانه در حق آن اقلعه یکی مرد و یکی ملک و
کلو برید و یکی از خان مان اقلعه و در دوم ماه رجب سنه ای و

و سبعمایه سلطان فیروز شاه در دهلی با استقلال تمام بر او زبک سلطنت جوس فرموده
نویه عدل و احسان در داد و خواص و عوام و کافه انام بدعنائت خود رسیده و
بهت تمام در رعایا و عیوم بر ایالات که و مه پیدا شده مخالف شکن شاه فیروز
بخت، بغیر ذغال برآمد بخت ز فیروزی دولت کا کار نشاط و
اکیخت در روزگار و تبارخ به پنجم ماه صفر سنه ثلث و خمس و سبعمایه سلطان
بطریق میر و شکار بجانب کوه سرمور حرکت کرد اکثر زمینداران حدود
بملازمت رسید حلقه بندی در کوش و غاشیه خدمت بردوش گرفتند چه برخواست
که اقبال در جهان آگند چه غافل است که دولت بر آسمان آگند نجار کوی
شاهی است یا نیم بخت که بوی امن و امان در شام جان آگند روز دوشنبه
سیوم جمیع الاول سنه مذکور شاهزاده محمد خان در دهی ستولد شد
سلطان فیروز شاه جشن با ساختن خلایق را با انعام و الطاف بهره ور داشت
در سنه اربع و خمین و سبعمایه در کلا نور و اس کوه ان نواحی شکار کرده مراجعت نمود
درین مراجعت عمارت عالی کنار آب سرتی بنا فرموده و شیخ صدر الدین ولد شیخ بهاء الدین
ذکر بار شیخ الاسلامی داده ملک قبول را که نیاید وزیر بود بخطاب جان جهانی ممتاز خسته
وزیر مملکت ساخت ان خداوند زاده قوام الدین را خطاب خداوند خانی و عهده وکیل
دری تفویض فرموده و ملک تار تار خانی یافت ملک شرق ناس وکیل در شد و سیف الملک
شکار نیک و خداوند زاده عماد الملک صلاح دار گشت و عین الملک ستونی و مشرف دیوان شد
و ملک حسین امیر مبرزاده منصب سنبغای کل یافت و هم در شوال سنه اربع و خمین و سبعمایه خان جهان
اختیار تمام داده و در شهر کد داشت و جو و با شکر های وافر غنیمت بکهنوتی نمود و تا مدغم

لیا س حاجی که خود را سلطان شمس الدین نامید د بند و در ابادان ساخته تا بحد بناید
 نموده بود نماید وقتی که بر نزدیک کور کهور رسید اولتکه مقدم کور کهور بخدمت آمد پیشکشها
 لایق و دوز بخیر نل گذرانیده مزایم خسر و اند شد و رای کور کهور هم خرج چند ساله گذارد و هر دو دود ملذ
 روان شدند و لیا س حاجی از بند و برآمده و قلعه کداله که محکم ترین قلعه آنجا است در آمد سلطان
 در هفتم ماه ربیع الاول با کداله رسید همان روز جنگ عظیم شد و بست و نهم شهر نیکو نگر سلطان
 از شهر جدا شد و کنار آب فرو آمد و دینیم ماه ریح الاخر لیا س حاجی باز بقصد جنگ از حصار برآمده
 حرکت مذبوحی نمود و کیرخته و قلعه درآمد و چهل و چهار روز بخیر نیل و چتر و عیلم و اسباب چشم او بدست
 آمد و بیاوه بسیار کشته شد روز دینیم تمام کرده فرمان داد که اسیران بلاد کهنه موتی را بکند
 در و بست و نهم ماه ربیع الاخر بوطی غنیمت برسات بصلح در ساخته مراجعت فرمود و در کداله بپور
 آب کنگ گذشت و در دوازدهم ماه شعبان بدین رسید و بنای شهر فیروز آباد
 در کنار آب چون نمود و در سنه ست و شصین و سبعمایه بجانب بایپور
 شکار کرد و جوی از آب سست کشیده تا به جحر که چهل و هفت کرده
 باشد رسانید و سال دوم هنری از آب چون ملز حوالی سند
 لی و سر مور کشید و هفت و یکربا و جمع کرده بهابنسی رسانید
 و از انجا برابتن برد و در انجا قلعه نیا فرموده حصار فیروزه
 نام نهاد و پیش کوشک حوض و سبع کافته از ان جوی پر آب
 ساخت و نهر دیگر از کبکمر جدا کرده از بای حصار سر بسته
 گذرانیده تا هنری کرده رسانید و در میان حصار ی ساخته
 فیروز آباد نام کرد و نهری دیگر از آب بدی جدا کرده بخوض نیکو رسانید و از انجا پیشتر بود

بر دو در راه ذی الحجه سینه کور و وزیر عید الضحی منشور ابو القح خلیفه مصر مضمین سلطنت
 ملک شد و سینه سید سلطان را سبب خوشحالی و مبارکات و افتخار گردید
 و هم در سینه کور الیاس حاجی شکیشهای لایق ستاد و مورد مرسم
 خزانگی گشت تمام بلاد هند در تصرف سلطان بود الا لکنوتی و دکن که
 بعد موت سلطان محمد تغلق شاه لکنوتی را سلطان شمس الدین الیاس
 تصرف شد و دکن را با کل حسن کاکر گرفت و بشکیش صلح شد بود
 در سینه خان جمین و سبعمایه سید که طغر خان فارسی از سار کام بود
 رنجور میل بدربگاه یوست بغایت متاثر گشت یاب و زیر شد و در
 سینه تسع و جمین و سبعمایه بجا بن سمان غریت در مود و دانشای شکار
 رسید که موج مغول که نواحی لاهور آمد بود و خواب ناکرده گشت
 بزودی سلطان بجا بیست مراجعت نمود و در آخر سینه کوتاج الیه
 با امری دیگر بطریق رسالت از لکنوتی رسید میکشهای نفس کشد اینده بغایت
 متاثر گشت سلطان ملک سیف الدین شخمه میل با اسپان تباری و
 ترکی و تحف دیگر همراه ملک تاج الدین سلطان شمس الدین ستاد و
 بهار خبر رسید که سلطان شمس الدین وفات یافت و سلطان سخمه پسر او
 قائم مقام گشت ملک سیف الدین عزاد گشت سلطان بن شخمه اخبار
 کرد و جواب شد که تحف و نفایس که سلطان شمس الدین از سبعمایه
 و اسپان ستاد اسپان را بشکر بهار به بدور سولار
 در سینه بن سبعمایه بجا بن لکنوتی غریمه

نصبت در و علی که داشت و تا مارخان را از سر حد غرق تا ملتان شفا رسانست
و روز چند نیت برسات و نظم بر مقام کرد و درین وقت شیخ راده بطلم
را که اخراج کرده بودند داخل مصر خلعت آورده اعظم الملک خطاب نمود
رسول را را همراه رسولان لکنوتی پیش سلطان سکنه و رساندند سلطان سکنه
بج زنجیر میل و تحف و نفایس دیگر با سید رسول را بدین صفت داد و پیش
از رسیدن سید سلطان عالم برسم سالت لکنوتی آمد و سلطان را بجهت
ماضوب که آورده بود از زده ساخته بجانب لکنوتی روان شد و در اشای
راه شاهزاده فتح خان را اسباب ملک دار می مثل خیر و دور باش میل
خیمه سرخ عنایت کرده فرمود که تا سکه نام او زدند و اصحاب شغل تعین
و قتی که سلطان بدیک بند رسید سلطان سکنه در حصار کداله متحصن شد
و سلطان میر و زور این اچ میزول فرموده در محاصره تمام نمود و بعد از چند
سلطان سکنه امان خواست میل و مال قبول کرد که هر سال بنیکس میسر
باشد و بیستم ماه جادی الاول بنیکو سلطان را جوت نمود و در زند
معت زنجیر میل و تحف و نفایس دیگر از سلطان سکنه بنیکش آوردند بعد از
بجوینور رست میباید برسات برسات همانجا که رانیده در راه ذی الحجه
بنیکو از راه بمبای بجانب ماخیک که در امضا ولایت کرده کشته بوده است
توجه نمود و چون بکره رسید ملک قطب الدین بر او طم غان را در لشکر
بهم شمریده سارعت نمود و چون شکر رسید ای شاهین
مخت و دختر او بدست اقا و سلطان او را دختر خوانده و محال

نمود و احمد خان که از لکنوتی کر تخیه قبله رنهنبور در آمده در انشای راه ملاز
 نموده بر محنت قمار گشت و چون از آب مهاندری گذشته بشهر نابل
 که مسکن رای حاجیکر بود رسیدند رانی کور کر تخیه بجانب تنکاف
 سلطان بتعاقب او پیر داخته شکار مشغول شد در انشای آن رانی کور
 کسان مستعاده زرنار خواست کسی سه بخیر میل با تحف و نفایس دیگر
 ارسال نمود سلطان از انجا بر کش بقصد شکار به پدماوتی که فرغار میل است
 آمد کسی سه بخیر میل زنده دو میل گشتند درین باب ضیاء الملک
 گفته بانی شاه که بجای دولت پانیده گرفت : اطراف جهان جو مهر
 مانیده گرفت : از بهر شکار میل در حاجیکر : آمد دو بکشت و شنی و شنی
 گرفت : و از انجا بکوچ متواتر بکره رسید در ماه رجب سنه اثنی و سبعین و
 به هلی در آمد بعد از چند گاه حاجیکر رسید که او را سلیم کوسید سوری و مود
 نهند کور مخنوی است بر و وجوی زر برک که همیشه جار بست و در میان
 شتیلند واقع است سلطان فرمود که چپاه نر بلیار جمع ساخته بکن
 انج بی مشغول شد در میان ان شت عظیم استخوانهای میل و اد میان ط
 که استخوان است آدمی سه کز بود یاره شکاشده و یاره دیگر منو استخوان
 بود در همین چند روز سهند را که در اصل داخل جمع سامانه بود جدا
 نموده کروهی داخل سهند کرد و انید حواله ملک ضیاء الملک شمس الدین ابورجا
 نمود و انجا حصاری آورده و مروزه نام حصار دوار انجا بجانب کور
 توجه فرموده چون بدامن که رسید بر آوردند سلطان فرمود و

که سلطان محمد شاه مرحوم که خداوند من بود باینجا رسید شربت و
او آوردند چون من حاضر نمودم سلطان از آن میل نکرد و فرمود که خند
و شتر و اشتر نبات که همراه بود همه را شربت بپاشند و سلطان
محمد شاه بنام اهل لشکر تقسیم کرد و خود بخشید راجه مکرکوت بعد از محضر
و مجادله برزندان حج و محبست سلطان شتا غایت عیوبیت
دو شش نهاد و سلطان او را وار شش کرد و مکرکوت بنام سلطان
محمد مرحوم محمد آباد موسوم گردانید درین حال بعضی سلطان ساندند که سکه
ذوالقمر بنیخا رسیده بود مردم اینجا صورت نوشابه ساخته در خانه
داشتند و حالا معبود این دم دیار شده است یک نفر رومی
کتاب از بر همه سلف در تجانبه است بجالامهی شتهار دارد سلطان
علمای آن طایفه را طلب نموده بعضی از آن کتب را ترجمه فرمود از جمله
الدین خالده خالی که از شعری عصر او بود کتابی در حکمت طبعی و شکون و تقوا
در سبک نظم در آورده و دلایل مریوزش را می نموده است و قهرمان
آن کتاب نموده احمی کتابست متضمن انساب حکماء علمی و علمی القصید سلطان
بعد از فتح مکرکوت بجانب ترغیت نمود چون بته رسیدم که عالم
ته بود بقوت آب متخسسه مدتی بخار به نمود و سلطان بواسطه عسرت
غله و کمی غله و کلانی آب غریت کجرات فرموده برسات را بجا کردند
و باز بطرف ته هفت فرموده کجرات را نظم خان داده نظام الملک
منزول را با خنظام الملک با توابع بدلی آمده نایب و زرش چون

سلطان بنده آمد جام امان خواسته ملازمت نمود بمصفا ابد و شهن
 بیست امان چون خواست بخشیدم امانش چو پند راورد بخشیدم بجان
 منطوق خاطر انور گردانیده سلطان او را با سوار زمین امان آن دیار
 بدلی آورده بعد از مدت تری با بجا معوض گردانیده رخصت نمود و
 اشی و سعیدین سبعا یحیی جهان فاتیات و جوانان بزرگ او را بجا
 یات و در سن ثلث و سعیدین سبعا یحیی در کجرات موت کرد سلطان
 بزرگ او را طهر خان خطاب کرده کجرات را حواله او کرد و یازدهم
 صفر سنیت و سعیدین سبعا یحیی شاه راده فتح خان در منزل کتوره بفتح عالم
 بقا شت مات و سلطان خان در الم بسیار یات و در سن ثانی و سعیدین
 شمس المعانی بعرض سائید که چهل لاک تنگه ضاوه برصل جمع کجا
 با صده نجر میل و دو سیسپ تازی و چهار صدیده و دیگر تحفه سال قبول
 دارم سلطان فرمود که اگر ضایار الملک ملاک شمس الدین ابور جان که باب
 طهر خان است بول کند کجرات را با و کند ازند ملاک شمس الدین فنون نکرد
 سلطان شمس الدین را کمز رو و جود و نقره عنایت کرده بجای
 طهر خان حوم رخصت کجرات کرد چون شمس الدین المعانی متول نبود
 بودار غمده او بر نیاید بنیاد یعنی نموده با تقاضا جمعی را میر صده کجرات مثل سب
 فرید الدین سر کرومان دیگر مخالفت و رزید و سلطان لشکری فرستاد
 تا شمس الدین را در خفاک او کشته شد و سر او را پیش سلطان فرستاد
 و بعد از کشته شدن او کجرات را حواله ملاک مسیح سلطان فرموده و

الملک خطاب کرد و در سه شصت و هفت سبعمایه بجانب ماود و
اکل سواری فرمود و ای سردار من را با سایر مسدداران انا و که کباب
باش که سلطان خبک کرده منهدم شده بود و لا سا و موده مان
بجانب هله دست ما و در اکل و تلبای حصار بنا کرده ملک داده و
بسیار ملک شایع الدین ترک با جمعی از امرادرانجا که داشت خود متوجه فرود
تلبای خواله او شد و اکل الملک افغان داده بجانب هله مراجعت فرمود
و بعد از آن سال نظام الدین حاکم او داده که در رکاب سلطان بدو
کرده و داده ملک سیف الدین سپهر زرکاف دادند و در سبعمایه و شمان
و سبعمایه جانب سمانه توجه فرمود و ملک قبول حاکم سمانه مشکلیس بسیار
اورد و انا و شاه آباد که شکیوه سانور رفتند از ای فرمود
رایان دیگر شکستش کرد و بجانب مراجعت کرد و در شای ااه خبر رسید
که کو مقدم کمر سید محمد حاکم بدو سید والدین ادر او را همان خست
نجان خود طلبیده مرد و سید الکشت در سبعمایه و شمان سبعمایه نظام
خون سادات بجانب کمر و مود که کو کر نخت بلاد کمر تاراج شد که کو
بکوه کما یون و ت سلطان آن بلاد را تاراج کرده بدو ملک قبول
سپرده ملک خطاب افغان را جهت تدارک که کو که اش به آن بلاد
سکارگاه خود ساخت تا آنکه خراب فنا بود و مطلق شد و در سبعمایه
و شمان سبعمایه در موضع قبول معیت کرده از بدو حصار را برده
میر و یوز نام کرد و چون بعد از و حصار بی بنا فرموده حصار مذکور را

پور شهرت یافت و در آنجا صغیر پیری بر سلطان جان پادشاه خان جهان
 استیلا تمام ماییت خویش است نشان داده محمد خان ابا امرا می بگرش در میان
 پسر طغر خان ملک یعقوب محمد حاجی ملک سمارالدین ملک کمال الدین که
 مخلص و هوخواه شاه زاده بودند بدست آورده بی دستکاه سازد سلطان
 رساند که شاه زاده که با اتفاق امرای کوریتجو اید که خروج کند سلطان
 قول او اعتماد کرده ممود که آن امر را بدست آورند نشان داده آن
 خبر را شنید چند روز بخدمت بدر نیامد خاتم جهان در میان خان به همت
 بحصار موبه طلبید و در خانه خود مقیم کرد نشان داده ازین با خبر شد پسر
 شده بخدمت پدر رقیه خاطر نشان کرد که خان جهان قصد بغی دارد و میخواهد
 که امرای کلان از میان دارد و بعد از آن فکر گرفتارن مکنند سلطان بی مثل
 حکم قتل خان جهان ممود و در میان خان از قید بر آورده شاه زاده ملک یعقوب
 را که تان اسپان طویل عاصه طیار سازند و ملک قطب شهنشاه
 است خیاب نماید آخر شب نشان داده با جمعیت تمام بر سر خانه او رفت
 و خان جهان با چند کس از خانه برآمده بنیاد خیاب کرد و آخر رخمی شد و همت
 خورد و بخار آمد و از راه دیگر بدر رفت و بگو که جو بان که زمین دار میوت
 بود بپناه برد شاه زاده نشان داده خانه او را غارت کرد و ببرد و فتح خان
 و ملک علا و والد له ملک شمس الدین ملک صالح را که در خیاب بدست
 افتاده بودند قبل آورد سلطان بعد ازین اقمه شاه زاده را وکیل مطلق
 و اباب ملک داری مثل اسب و میل و خشم اباب سلطنت همه احوال او

۱۱
کرده ناصرالدین محمد شاه خطاب داده خود بطاعت و عبادت
مشغول شد و روز جمعه هم رحب سال نه کور خطبه نام هر دو شاه خوانده
سلطان محمد شاه در ماه شعبان سنه تسع و ثمانین سبعمایه رحبت
در باب دخل ابدستور سابق مقرر داشت خلعتها داد ملک یعقوب را
سکنه خان خطاب کرده کجرات حواله نمود و ملک ابوجرامباز خان و کمال
عمراد دستور خان و سمای عمرامین الملک خطاب داده ملک
یعقوب را سکنه رخانی نایت او را بایش عظیم ربر خان جهان یقین نمود
و منی که موج زد یک بموی رسید که کابلی غنجان را مقصد ساخته مش سکنه
دستاده سکنه رخان او را بقبل آورده سرشش از دقشاده زاده محمد شاه
دستاده خود بجانب کجرات رفت در همین سال شانزده تصدیه
بجانب کوه سر مور را بدو در انشای شکار خبر رسید که ملک معرج و میر
کجرات اتفاق کرده سکنه خان را کشته لشکری که همراه او بودند
و بعضی از آن خمیان همراه سید لاری بهلی رسید محمد شاه این خبر
را شنید بهلی این در مقام انتقام خون سکنه خان سعی نموده پیش
عشرت مشغول شد و بغفلت او رخصه عظیم در کار ملات و بعد پنج ماه
ازین واقعه شکران سلطان ابو اسطه حسد و کینه که بسا والدین و کمال الدین
کرده بودند از محمد شاه رشت بنیاد مخالفت دند محمد شاه ملک طهر الدین
بریدی که شکر و روز شامی اینجا جمع شده بود در پیشکریان بضراب
سر و دست او را شکست و آن حال کرخته نزد محمد شاه آمد شانزده

جمعیت مغزوه متقابل لشکر سلطان شد و خواب در گرفت آخر لشکر او زو
 آورده لشکر سلطان را مغلوب ساخت لشکر پناه سلطان میوزش
 آوردند و دوروز پنجک بدل گذشت و زیوم که کار غلامان
 و مردم میوزش استیسا شد سلطان را پنجک گاه آورده نمودار بسته
 چون لشکر محمد شاه و ملایان او سلطان را دیدند ترک خواب کرده بجا
 سلطان آمدند و لشکر سلطان را بکند کشت و او با میل مانده بود بجانب کوه
 لشکر سلطان که قریب بیست لاک آدمی از سوار و پیاده بود در منا
 محمد شاه و محضان او دست بغارت و تالاج را آوردند سلطان بنا بر کتبه
 ارباب عرض صدر محمد شاه بخجیه تعلق شاه امیر حسن داماد سلطان را
 که از مخصوصان محمد شاه بود مدبر بار آورده کردن و غالب خان امیر سنا
 را نیز هبت موقت محمد شاه تعین حلائی طین کرده بولای صبار و ستاد
 و سامانه را بکاک سلطان شده داده تبارخ مردم شهر رمضان شمسین
 سبعا بجه ضعف بیماری که بر سلطان میوزش شاه علیه کرده بودند فاس
 بایوت نطقه فلک را از اخترن شده سرشت نشاید کشیدن بر این
 نوشت یک دانند که این خاک اکنجته بخون جبه دلهماست امنجته عمه اگر
 بنینه کوز اوم کوز است کیمخت کوز سی و هشت سال و حید ماه جبا
 کرد و وفات میوزش شاه تبارخ اوست ۱۰۶۲ این بادشاه عدالت پناه
 ضوابط عدل و احسان قواعد امن و امان بسیار در میان خلق داشت از
 جمله ضوابط او سه ضابطه عمده بود ضابطه اول سیاست و مطلق ترک دوا

بهیچ مسلمانانی و ادعای سیاست نکرد سبب کثرت انعامات و ادارات
و تألیف طب و علایق محتاج سیاست نشد اگر چه سیاست ضرورت عظمی
سلطنت و اخلاص حمید و اوصاف مجید او باعث عدالت و انصاف
میان خلایق شد و راه تعدی ظلم بر یکدیگر بسته و بهیچ امر دیده در عهد
سلطنت قدرت از روی کسی نداشتند ضابطه دوم آنکه خراج را بموا
حاصل و قوت رعایا طلب کردی و ضابطه دوم رعایت و معاشرت و سخن گفتن
حقایق و کوشش کردی این ضابطه باعث آبادانی و رفاهیت رعایا
و برای کشت ضابطه سوم توجه به شغل و حکومت و ولایات عمال و
و بامانت و خدای تعالی کردی و بهیچ بد نفس شریر را خدمت نمود
و حاکم و امرناختی و بر حکم الناس علی دین ملوک کما یملکون حکام
خود میکردند و قواعد عدالت و انصاف میان ایشان معمول بود و احدی
مجال ظلم و تعدی بنزدیکان و امانت سیاه دنی و عالی پیداکشت
و میرت انعامات و ادارات او از دیگر سلاطین بلند امتیاز تمام داشت
رسالة از تالیف سلطان مرور شاه که بعضی از وقایع حال خود را جمع ساخته
مقدمات و مرورشانی نام کرده است بر بنده رسید معبضی کلام الملوك
ملوک الکلام بر کا و تمینا بعضی خصوصیات از آن داخل کرده شد تا یکی دانست
و ببینید کی سعادت آن بادشاه مرورشیه سعادت معلوم از باب تمینا
و بصیرت کرد و آن بادشاه معدلت پناه گریست عالی که در مسجد مرور آباد
نمازها ده و بیست و نه رشت طرف آن کشید مضمون این کلمات

ابرهشت باب خیال کرده و مرموده است که ریناک کند اندک
 فصل در اوقاف مسجد و صیت صرف آن بر مشرب نشسته تا یکد کرده در
 فصل دیگر مسکوبید و از ریه سابقه فی ریزی مسلمانان باندک می شد فی اقسام
 تعذیب مثل رسیدن دست یا و کوشش منی و کند چشم و کوشش سحر
 و اعضا بمنج کوپ و ختن اندام با تشن زدن منج بر دست یا و سینه
 و کشیدن پوست بر بدن و دوپاره ساختن آدمی و دیگر انواع شیوع داشت
 حی سجاد و عتالی مرآت و قیاد که جمیع این اعمال منسوخ ساختیم و نام می ستان
 ماضیه که بسعی ایشان مندر اسلام شده است از خطبه که احتیاجی
 من احیای نامهای ایشان کرده داخل خطبه ساختیم تا باین تقریب تاریخ امر
 ایشان و ام داشت باشد دیگر بعضی جو بات نام معقول بی حساب که طلعه
 داخل مال واجبی کرده هر ساله بر جرمی گرفتند مثل چربی کل و ششی و نل
 و مانی و ششی ندانی و ریمان و ششی و نخود بریان کرخی و کخانه و خمارخانه و
 دار و علی و کو توالی و احتساب همه بر طرف کردم که زربکان کعبه اند
 بیتان و دستان جمع بهتر که کنج یا خرنیه تھی به که مردم رنج و تفر
 داشتیم که هر مالی که خلاف شرع و غیر علیه السلام باشد بگیرند و پیش ازین رسم
 بود که از مال غنیمت پنجم حصه سپاهی داده چهار حصه بپایان میگرفتند و متوفی
 شریعت مطهره پنجم حصه بپایان قرار دادیم دیگر مرتدان و ملحدان و متبعان و
 مرایان که سبب اتصال خلایق میشدند از ولایت خود برانداختیم و رسوم
 عادات کتب ایشان را مندر سر ساختیم و دیگر جابر را بر ششی پوشیدند و

استعمال طلا و نقره کردن که مردان و زکار را عادت شده بود همه دفع
نمودم و موافق احکام شریعت و مودم دیگر عورات مسلمه و کافره که نورات
و بتجانهایر و تند و منشارت نام ساد می شدند منع کردم و عوض بتجانهایر
نهادم و دیگر نفع خیر سلاطین با ضیاء اربسجد خاتقا و در سر جایه و جوض و مل
مقبه و حمام و سرکه منسب شده بود بتجدید عمارت کردم و اوقاف
مقرر ساختم و دیگر جامعیتی را که خداوند من سلطان محمد مرحوم محبت سیاست
و قطع اعضا نموده بود از سر زندان و اشرافان آنها هر کراستیم با نعام و
طیقه شدل ساختم و خطا برای من سلطان مرحوم اشرافان کر قتم مکرر
و اشراف ساینده در مقبره سلطان محمد شاه که اشتهر مر جا کوسه
قصری شنیدم خدمت او شتاق مراعات او را داشت ساختم و دیگر
از سیاه میان امر امر که مکرر رسید بود او را نصیحت فرمودم و بجا
داده و طیقه او را مقرر ساخته کار آخرت مشغول ساختم و ترک نماز و سبق
و مجور از میان مردم را بدختم و بجز از بنای عمارت بقلع اخیر او بایست
باین شرح است پنجاه عدد و بنده بوی محصل عدد سبب محصل عدد و خانقا
بیت عدد در سه سی عدد در شک صد عدد رباط دولیت عدد
شهر شنی عدد و حوض صد عدد و از الشعیانج عدد و خطبه صد عدد
حمام ده عدد و مناره ده عدد و جایه صد و پنجاه عدد و پنجاه
عدد و بناات از حد حضر زیاده و بر مرکب از عمارت وقف بناها
نوشته و موقوفات بران یقین ساخته و اهل خدمت جمع ساخته مدارس

خواص حمات و پناه نامعین ساخته و وظیفه سر داده و تقصیل آنها و
 است دیگر میگوید که دو مرتبه مرار هر دادند و من استخردم و مرا
 رسید چون یکروز قایم این سال داخل تواریخ شده درین مختصر تحریر
 آن اقدام زلفت حق تعالی او را عنبرین حمت گردانا و ذکر سلطان
 تعلق شاه بن شاهزاده مستحسان بن سلطان میرز شای
 وی تاریخ ششم شهر رمضان سنه یستین سیمایه سعی مراد قصر و
 آباد بخت سلطنت بوساید سلطان غیاث الدین تعلق شاه مخاطب کشت
 ملک میرز بهر ملک تاج الدین منصب وزارت داده جان جهان
 داده و غیاث الدین بن ندی خدمت سلاح داری ویت ملک میرز علی راز بند
 خلاص کرده عمده تمام وزارت که منصب پیرا بود دادند ملک میرز علی بها
 نامرار بر سر محمد شاه یقین سر موده سلطان شه عالم سامان و رای
 کمال الدین امرای دیگر نیز با چند متنازعت شدند در ماه شوال سنه
 لشکر کوه سر مور رسید تا نهاده محمد شاه از آنجا کوچ کرده در کوه دیار
 و قلعه کناری تخصص جست چون لشکر تعلق شاه از بی در آمده می آمدند محمد
 از آنجا با جانتقال کرده قلعه کمر کوست تخصص کرد و لشکر از تعاقب بازگشت
 چون سلطان تعلق شاه از غنچوان حج انی و عنش کاه را بی مستغرق شد
 انجام ملک کار سلطنت مهمل ماند مقصود مهمات ملک پاشدن که
 تعلق شاه از روی قلعته به خرم شه را که برادر حقعی او بود مقید ساختن او
 بهر طمع خان که عمر داده او باشد از و هم و هر اسیر که شد که قله از میان بر

و ملک کن الدین نایب زیر امرای بکریا و یار شده خروج کردند و
ملک مبارک بکیر را در میوزا آباد بردار تعلق شاه کشته و او جمعیت
و غلبه یغیان است با تفاق خاجان از دروازه که جانب حجن بود برآمد
بر کن الدین حاضر شده تعاقب نمود و تعلق شاه و خان جهمان بد
آورده قبل ساینده ایشان را بهمان دروازه او نختند این واقعه در
بیت و یکم ماه صفر سنه ۸۵۷ تسعین و سیمایه و بی ادا ایم سلطنت
تعلق شاه پنج ماه و سه روز زیاده بود و ابد علم بالصلوب که سالها
ابوبکر شاه بن طغر خان بن اساطیلان میرزا کنان بعد ازین واقعه
امرای بی رای ابوبکر بن طغر خان بن سلطان میرزا یادشای به
داشت ابوبکر شاه خطاب دادند و منصب وزارت به رکن الدین حنبد
مقرر شد بعد از چندگاه ابوبکر شاه را معلوم شد که رکن الدین حنبد به حاجیک
از امرای و وزشای اتقا و نموده میخواهد که او را از میان بردارد و خود باد
شود و ابوبکر شاه پیش دستی نموده با تفاق بعضی امرای رکن الدین کشته و دارند
و بخیرای عمل خود رسید جمعی که به رکن الدین اتقا نموده بودند علف
تبع گردانید ابوبکر شاه در هلی را متصرف شد و میل و خراسان بدست
آورده استیلای غلبه پیدا کرد و محمد بن اشاجر رسید که امیر صدای سامان
ملک سلطان خوشدل که حاکم سامان بود و بنایح بیت و چهارم ماه صفر
سنه یکم در کنار حوض شام زخم حنجر و شمشیر کشند و خانه و راغبار
کرده و سر و امش شاه زاده محمد شاه بکر کوفت و تادند و سلطان

از یک کویت کوچ کرده از راه جلند گذشت به سبانه و در ماه ربیع الاول با دویم
 رتخت سلطان است ایمن صده سامانه زمین داران امر کوچ و نبوت با فوئنه
 بعضی از امر اولوک دهللی از ابو بکر روگردان شد بمحمد شاه پیوستند و هراسوا
 و پیاده بشمار در کرد و جمع شدند چون سامانه بللی غرمت فرمود و باریه
 حوالی دهللی جمعیت را به بنجاه نزار سوار کشید تا پنج سیسم ماه ربیع الآخر
 ناصیه می تسعین سبعا به سلطان محمد شاه تقصیر همان بنارول فرمود ابو بکر
 خود را هبت خباک متعادل با بشکر محمد شاه در میوز آباد گذاشت بود و سوار
 ابو بکر ششبارخ دوم ماه جادی الاول سنه مذکور در کوه چای و میوز آباد با
 سلطان محمد شاه خباک می نمودند در همان نور صبا و ناسر که بمنندار
 میوات بود با جمعیت تمام بشهر درآمد ابو بکر سه تقویت با قهر و زد و کوب
 کرده خباک انداخت محمد شاه نرمت خورده با دو نزار سوار را با خون
 گذشت میان دواب مت سماوین جان پیرمایکی خود را بسانه مرتضی
 تا در آنجا جمعیت نماید ملک ضیا و الملک ابو رجا و ارجی الالدین بن
 جلجین تنه را که جایگزین نواحی بوده اند همراه کرد و خود در موضع جبهه
 در کنار آب کماق قرار گرفت و بعضی امرای میوز شامی مثل ملک
 سرور شهنشهر و ملک الشرقی نصیر الملک حاکم ملتان خواص الملک حاکم
 بهار و ملک حسام الدین حاکم اوده و سیف الدین ملک کد و سیران
 ملک حسام الدین سیران ملک دولتیار و کیتل حاکم متسوج و امی سرور
 رایان و کرمق در بنجاه نزار سوار پیاده بسیار محمد شاه پیوستند ملک

را خواجه جهان خطاب داده وزیر ساختن خواص الملک را خواص
 نان کرد و سیف الدین اسیف خان خطاب داد و نصیه الملک را
 خضر خان را سی سر را سی ایان خطاب کرد و در ماه شعبان ^{مذکور}
 دیگر با یو اعیانیت کاتب را باخته با ابو بکر شه در موضع کنه لی اعا
 محارب قناد و چون بنویسند سلطنت سلطان محمد نرسید بود شکست
 محمد شاهی بیت مادر زنده و عده هر کار که مست بسودی
 یاری هر مایه که هست با ابو بکر شه که روه تعاقب کرده کجاست ^{و حلقه} مرا
 و محمد شاه باز در جلایه قرار گرفته در ماه رمضان ^{مذکور} با اهل ملای
 و لاهور و مقبالت دیگر و امین احکام صادر نمود که در هر محله و کوچ
 که نبه کان و فرز شاهی بنبه باشند و اکثر جاها که بن حکم مضار سید
 قتل عام و غارت عظیم در یک روز واقع شد و هر چه در هر طره و میدان
 خلایق راه یافتند را بهاسد و دزد و خاها خراب گشت و اکثر
 رعایای این ولایت دست از باج و خراج گذاری کشیده انواع ^{مذکور}
 و ماه محرم سنه ثانی و تسعین سیمایه زاده لهایون خان با امرای دیگر
 غالب خان جاکم سامانه و ضیاء الملک ابو رجا و مبارک خان ملاجو
 و شمس خان جاکم حصار و روزه جمعیت کرده به بانی بیت آمده حوالی د
 را خراب کرده ابو بکر شه عماد الملک با چهار هزار سوار و پیاده بسیار
 در برابر فرستاد و در نواحی بانی بیت متعادل دست داد و لشکر شاه
 لهایون خان بهر محمد شاه نرسید حوزده کجاست سامانه روست محمد بن ابو بکر

اقنوحات نصیب شد در جادی الاول سنه کوره با غلبه کثرت و
 استیلائی مام بجه محمد شاه بجانب حلبیه روان شده در میت کروی
 از دلی زول سرمود محمد شاه اکثر لک در حلبیه کشته بیا رهرا سو
 کار آمدنی جدا شد و با لشکر ابو بکر شاه متعلقه نمود و راه جب کرده خود
 به حلب رسانید و جمعی که ابو بکر حقه محافظت در دروازهای شهر گذاشته بود
 بایره خنک کردند محمد شاه دروازه بدوین را آتش ده شهر دینا
 و در قصر مایون نزل کرد و مردم شهر از وضع و شرع سلطان محمد
 بویستند ابو بکر شاه خبر داشت که ده همان و زردکای کجاست با
 تمام همان راه شهر آمد و ملکها و الدین خنکی را که سلطان محمد شاه
 حجت محافظت دروازه گذاشته بود و بقبیل رسانید متوجه قصر مایون شد
 محمد شاه لا علاج شده از دروازه حوض خاص در رفت باز خود را بخلع
 بیکر خود ملحق شد بعضی از امرای محمد شاه مثل خلیل خان برباک ملک آدم و
 خواهرزاده سلطان میوز شاه و دیگر کشته بیاست سیدند و بعضی در
 کشته شدند و ماه رمضان سنه کوره میر حبس لطانی با ابو بکر شاه مخالفت
 بعضی غلامان میوز شاه را که امر شده بودند مخالفت خست و همه بیا
 خطها بجه شاه نوشتند که خود را برسان که غلام مطیع ابو بکر شاه بعد از شنیدن
 بی دست پاشه بجانب کوله ببا در نامر و ت که ارو استمد نماید
 ملک شاهین عجا و الملک ملک بحر می صعه خان سلطان و جمعی دیگر حقه محافظت
 شهر گذاشت مدت سلطه او یکسال و نیم بود و ذکر سلطان محمد بن سلطان

مروزشاد تبارنج شازدهم شهر رمضان سنه مذکوره غرض
میر حبیب علی بن بعضی از علایمان مروزشاهی محمد شاه رسید که ابوکر
با بعضی از مختصان خویش بجانب کوتله رفت خان خانان سپه خورده محمد
ابوعلی سوار کرده تیر را پوشید و در نوزدهم شهر رمضان سنه مذکوره
محمد شاه بدخلی آمده در قصر مروزی تخت نشست میر حبیب سلطان
را منصب وزارت داده اسلام خان خطاب کرد و علایمان مروزی
و مردم شهر همه محمد شاه پیوستند بعد از چند روز از باد شهر درآمد
در قصر ما بون و نول سروده و پلهای که پیش علایمان مروزشاهی بود همه
اگر قبیلانان قبیله سپه علایمان مروزشاهی بن سبب بچید از شهر
را کردند و شب را رو کرد از محاصره خود را باز فرج بجه کوتله ما رسید
با بکر شاه پیوستند محمد شاه در غضب شد حکم کرد از علایمان سلطان
بر که در شهر باشد برود و تا سه روز مهلت است پیشتری از شهر برفتند
و آنها که درین سه روز نتوانستند رفت بدست اقا و بقیل علایمان حکم
مشهور است که بعضی از علایمان سلطان بعد از سه روز بدست آمدند
از ترس جان میکشیدند ما اصرار محمد شاه فرمود که مرا که از شما که اهری کوچه
اصیل است چون بطوری که محمد شاه منجه است بعهظ نمی توانستند
زبان بوب و بنگاله او میکشیدند و کشت میشدند و بیشتر از مردم بوب
که اصیل بودند از زبان ایشان بچوب نمی گشت بقیل رسید بعد از سه روز
شهر از علایمان خانان را دان سلطان این مروزشاه که محمد شاه مخالفت

ورزیده بودند خالی شد بعد از آن محمد شاه بستر تمام کار خود برداشت
 از اطراف و جوانب لشکر جمع ساخت قوت گرفت و مایون خان سپهر میانه
 او که در سامانه بود با جمعیت تمام بدلی آن همراه شد محمد شاه از تعویب
 تمام حاصل آمد و مایون خان با اسلام خان غالب خان را یکی کمال الدین
 و انجی علی خان را بر سر بویو بکریاتقا و کعبا در باهر و غلامان خان خانه اردان بویو
 شاه جمعیت نموده بخیر ریش کشی نموده زده بایره مردم را بر سر و
 ساخت درین اثنا ابراهیم سلام خان تسعد شده از یکطرف دیده
 آوازه انداخت که محمد شاه رسید و همچنین شاه زاده موج خود را جمع ساخت
 بنیاد خنک کرد مردم که از خبر شنیده از یکطرف لیر و از طرفی دیگر
 کشته در حمله اول بویو بکر نخته با جوان خود شکستیم خود قلعو کوته درآمد چون
 بمحمد شاه رسید بکوه خود را رسانید بویو بکر و کعبا و ما را علاج ایما
 خواست نیازت نمودند محمد شاه با در ادلا سا کرده خلعت داده
 رخصت نمود و بویو بکر را همراه کرده تا منزل کسبی آوردند و از آنجا جدا
 نقله میرت و ستادند و محمدان حسن از قصص بن بخت یاقه روح و
 معالم دیگر بر باز کرد و سلطان بجانب هلی رفت محمدان سال خبر مرد
 ظلم مصرح سلطانی حاکم کجرات سیئه فرخان سپهر و جیه الملکات بکلو بکرات
 کجرات حضرت کردند و در سنه اربع و ستعین و بجایه خبر مرد در سنه
 و سرود سر و هر همان که از زمیند از میان آب بودند رسیده حکم محمد
 اسلام خان را بر سر یاقیان و قهر سنه که با سلام خان خنک کرده

نزدت یافت بیتیاری که از قبل رسیده و بضررت مع اسلام میهم
وقت و لشکر اسلام تعاقب ایشان کرده و از خاندان خاندان
رسیده که همراه خان بدلی آمد درین اثنا خبر رسید که سردار دمرن قصد بلایم
تاخت نمودن سلطان حج در وان شد و چون بخوار است بپایه رسید
که نیمی قبله مانده در آمدند روزی که سلطان با باوه رسید که کت
بدلوی می نمود و همان شب قلعه را گذاشت و فرار نمودند و روز دیگر سلطان
قلعه را ویران کرده جانب تنوچ غریت می نمود و کفار تنوچ را با بانی
نیز مالش داده بکلیسین در آنجا حصار می بنا کرده محمد امان نام نهاد و
ماه رجب به نزد کور عرضه داشت جهان خواجه که بنیابت در شهر بودند
مضمون رسید که اسلماخان اراده بنی نموده قصد تنوچ را می نمود
و ارد سلطان محمد خواندن عریضه حواجه بان بانکر علیسر شهر آمد
مخبر ساخت که سلام خان طلبیده حقیقت حال استفسار کرد و او منکر شد
بنده می برادر زاده او که از اعدای او بودند بدو غ در معرکه کوهی
و او اند سلطان اسلام خان را سیاست نموده وزارت جهان داد
و ملک مقرب الملک را لشکر همراه کرده محمد آبا و مرستاد و در سنه
خمس و تسعین سیمایه خبر طغیان کرکشی سردار دمرن و حبیب که در آن
بهتور و بیرهان مقدم به سو بعرض رسانیدند سلطان مقرب الملک
بهت کین فتنه ایشان نامزد و مود چون یقین متقابل دست داد مقرب
الملک از راه صلح در آمده بعد قول رایان نه کور را رام ساخت و

و متعاقباً گردانید و با خود قلع و قمع برده از روی مکر و عنایت قبل آورد اما
 سر و زمینان بدر رفته به امانت و در آمد مقرب الملک مراجعت نمود و محمد
 اند سلطان در ماه شوال همین سال کباب میوات بهضت فرموده باخت
 تاج کرده محمد آبا و جلیس قریه بیمار شد درین وقت خبر آوردند که بهادری
 بعضی مواضع و بواحی در حد اناخته طلل انداخته است سلطان با ضعف
 متوجه میوات چون بگویند رسید و نا هر در مقابل آمد شکست یافته در کوه
 متحصن شد و چون قدرت بود نداشت بشی خود را بیرون انداخته نجات
 جبر خرید سلطان حبت اهتمام غارتی که بنیاد فرموده بود و محمد آباد
 و درین اثنا بیماری او زیاده شد و در ماه ربیع الاول سنه سی و هفت
 سبایه شانزده همایون خان را بر سر شجاع کهو که که بنی و رزیده لاهور را
 متصرف شد و قلع را گرفته بود تعیین نمود شانزده میوه است که سوان شود که
 تباخیم هم شهر ربیع الاول سنه کهو خبر محمد سلطان محمد شاه
 شانزده در شهر توقف نموده بغیرت بدین مشغول شد ایام سلطه محمد
 شش سال و هفت ماه بود که علاء الدین اسکن در شاه پسر بکی
 محمد شاه که همایون خان خطاب داشت چون محمد شاه فوت کرد تا
 سه روز شرایط تعزیت بجا آورد تباخیم نوزدهم شهر ربیع الاول
 مذکور با بقایان امرا و ملوک و سادات و اکابر و قضات و دهکده رتحت سلطه جلوس
 فرمود و وزارت را بنحواجه جهان داده و سایر باب دخل را بر سر
 مقرر داشت اما ملک نکذاشت تباخیم محرم ماه جادی الاول سنه

بیار شده روز سیوم فوت شد نطنز تحت و دولت چه شد از
بیار شد ای خواجه بدین توان خورد ازین مایه بفرستت خوین بد
سلطه او یک ماه و شازده روز بود ذکر سلطان محمود شاه
چون پسر خورد محمد شاه سلطان در گذشت اکثر مردم امر مثل غالب خان
حاکم سامانه و راجی لالدین مین مبارک خان ملا جو و خواص خان حاکم اندر
و کرنا انر ششم برید آن مده خواستند بی رخصت سلطان محمود
بجا کمرهای خود روند خان جعبان خبر دار شده ایشان دلاسل نمود
شهر در آورده و تبارخ بیستم ماه جادی اول سنه مذکور سعی امر و ملوک
و اکابر ششم در قصرهایون بخت سلطنت ابدالص نموده سلطان ناصر
محمود شاه خطاب یافت وزارت ابدان طریق خواجه جهان مقرر
و مقرب الملک مقرب خان خطاب داده ولی عهد ساخت
و عبدالرشید سلطان اسعادت خانی داده ماریک داده ملک
سازنگ سازنگ خانی یافت و حاکم دیال پور شد و ملک دولت
دبیر دولت خانی مایه خطاب عمار ممالک که سابقا منصب ^{الملک} عماد
بود یافت چون احوال بایان هندوستان که چون پوروآن توان
باشد سبب غلبه زمین داران نطنز ام قویه بود خواجه سرور که خواجه
شده بود و سلطان محمد اورانامرد چون پور کرده بود سلطان الشرف
خطاب کرده از تنوچ بهار حواله نمود در ماه رجب سنه
و سبعمایه بست زنجیر مل همراه کرده باشکرتای کران رخصت کرد

سلطان الشرف در آن یار استیلائی تمام باقیه زمین ایران را نواحی طبرستان
 و متقا و خود ساحه بعضی حصارها که خراب کرده بودند از سر بنا
 کرد و در آنجا خبکرو بادشاه بکنوتی پدایا و پیشکش که بعقبر شاه می داشتند
 با و مرستادند و بعد از آن سال با مرسلطان سازناک خان حقه ضبط و بنا
 و برای دفع دشمنیهای که او که رخصت شده و در ماه شعبان سنه کو
 بدیالپور رسید انجام لکرمونده و دوم ماه ذی قعد سنه ست و تسعین
 رای حلین هندی و آبی او و در آنجا کمال مین شکر ملتان همراه گرفته متوجه شد
 چون دیک لاهور رسید بخای که او که با جمعیست و اتحاد تمام در دوا
 گروهی لاهور محاربه نموده بعد از کوشش بسیار نیم فتح و طهر را بست و بار
 وزیر و ششای نیت یا مکه بوجه چون وقت روز دوم سازناک خان
 لاهور را متصرف شد و ملک کند و برادر خود را عادل خان خطاب کرده انجا
 گذاشت خود بدیالپور آمد و در ماه شعبان سنه کو سلطان محمود شاه
 مقرب خان را با چند میل و جمعی از خاصه خیل در شهر گذاشت خود با سعاد
 بجانب کوالیار و سیانه حرکت نمود و چون سلطان دیک کوالیار رسید
 ملک علاءالدین ماروان مبارک خان بپر ملک را جو و ملوی را در سیانه
 بر سعادت خان عذر و مکرانند نشیند سعادت خان خبردار شد و ملک علاء
 و مبارک خان بدست آورده بقبل رسانید ملوکرتیه نزد مقرب خان بدیال
 و سلطان بسرعت امر حجت نموده بپسلی آمد و مقرب خان باستقبال
 شد تا چون بحبت آمدن ملوغبان خاطر سلطان معلوم نمود بطایفه

چو در شهر انداخت لوائی محالوت باوخت سلطان با سعادت محالوت
شهر موده هر روز حکایت سلطانی می انداخت تا ماه این صحبت کرم بود
در بنوقت بعضی موافقان مقرب خان سلطان را وریب داد و از سعادت
مجلس با خنده شهر را آوردند و دلیل و اسباب و اباب سلطنتش سعادت
ماند مقرب خان را آمدن سلطان تقویت یافده نعمت حکایت
و شکست یافده متحصن شد چون سعادت خان دید که تسخیر قزوین و تنخوا
رباطت رسید از کرد شهر رنجاست بعیر و را با در رفت با اتفاق
مختصان نصرت شاه بن میروز خان بن میروز شاه را که در میوات
بود طلبیده در ماه ربیع الاول سنه مذکور در میروز را با در تخت
سلطنت اعلان داده ناصرالدین نصرت شاه خطاب کرد چون امر
نصرت شاه دیدند که نصرت شاه نموده پیش منبت بکر و حیل نصرت
شاه را از سعادت خان جدا کرده جمعیت نموده بر سعادت خان
که غافل بود بختیند سعادت خان طاقت نیاورده بدین وقت
و بمقرب خان ملحق شد و آن غداران قیصر را بحدی که قوه تقبل رسانید
امرای نصرت شامی مثل محمد مظفر و سحاب نام و فضل الله بلخی و
خانان و ان میروز شاه عمه نصرت شاه جمعیت تازه کردند محمد مظفر
وزیر مملکت ساخته تا خان خطاب کرد و شهاب نام را شهاب بن
و فضل الله بلخی را قتلخان میرانشاه میرومی را اسد خانی داد و او
و حلی میروز را با دو شاه بهر سید مقرب خان بهادر نام را به

تمام برقلعه ملی گفته گذاشت و اقبال خان خطاب کرده و قلعه سیر
 را با و سیرد و باین سلی و ویر و آباد مر و و جوانان کار طلب است
 انداخته از طریق شهر مساوات میگذاشت بعضی کلمات میان دو آب
 و بانی بیت و سنیت و تنک و حجر با بیت گروسی شهر در تصرف
 شاه ماند و محمود شاه را بر حصار و و خزانه جایی دیگر مانند امر و ملوک
 این و باد شاه هر یک ولایتی را تصرف شده دوم استقلال نمودند
 و پسر خود حاکم و سرتان و او بودند و تا سال کار و بار ملک بین پنج
 مساحت بریتان بود کار ملک از دوشاه و در شایان و شمعین
 سبعا به سازنک خان حاکم دیالپور و لاهور را که اصل از جانب سلطان
 محمود منصوب بود با جعفر خان حاکم ملتان مخالفت شد بعضی از علما مان
 سازنک خان بستند سازنک خان معویت یا و ملتان را که در ماه
 رمضان سنه تسع و تسعین سبعا به جمعیت نموده رستم غالب خان که از
 جانب نصرت خان حاکم ساپا به بود رستم غالب خان خاک کرده
 نزمیت خورده باینی بیت پیش تا مار خان آمد نصرت شاه این خبر را
 ده بخیر میل و جمع را کموکات تا مار خان ستاد تبارخ باز در هم محرم
 سنه یازدهم یک موضع کوله مصا شد سازنک خان نزمیت خورده
 جانب ملتان بد رزمیت و تا مار خان ملک ساپا به را در تصرف آورد
 حواله غالب خان کرد و تا ملون دی تا قبا او کرده مرا حبت نمود و در غر
 ماه ربیع الاول سنه یک و میرزا بر محمد بنیره امیر صاحبستان تمور

کورکان از استملا که شته حصار جبهه امحاصره و مود ملک علی که از
 سازنک خان عالم اچو بو متخصن شه تا یک ماه دست و پا و سازنک
 و ملک تاج الدین نایب با جبار نزار سوار مبد و ملک و تاد و میرزا
 بر محمد خردار شده و قلعو اگداشته استقبال اعدا کرده بکبار بر سر نهادن
 رنجیت ملک تاج الدین بنیبت و تیرا میرزا بر محمد از بی آید و قلعو
 نشان امحاصره نمود تا شش ماه سازنک خان مجادله میکرد و هر روز
 خاک می شد اخر امان خج استیلا زمت میرزا بر محمد نمود و بعد از فتح
 نشان میرزا بر محمد جند روز انجا تا توقف نمود و در ماه شوال شه
 اندک و اقبال خان بنیبت نصرت شاه رفته در نزار شیخ قطب الدین
 کاکلی قدس سره کلام جند در میان آورده از طریق عین بتند نصرت شاه
 را با سکر و فیل و درون حصار جهان نماینده برده محمود شاه بامقر
 و هبا در نامرود و حله که متخصن شه روز دوم اقبال خان از روی مکر
 غدر غافل ساخته خواست که نصرت شاه را بدست آورده نصرت شاه
 ناچار از حصار بدرآمده بامعد و حبت خود در میرزا با و رفت
 و انجا نیز استقامت نموده پیش تا مار خان زیر رفت و میرزا با
 در تصرف اقبال خان در آمد و متعرب خان حصار جهان نباه در آمد مجا
 خود می نمود و اقبال خان جمعیت کرده غافل بر سر خانه متعرب خان
 او را امان داده بکشت و سلطان محمود اسیح از اری زسانید او
 نمونه ساخته خود سلطنت میکرد و در ماه ذی قعدة شه کور اقبال خان

برتر تارخان پانی پت رمت تارخان جمعی را با پنجه میل در و قلع گذاشت
 اندوه دیگر قصد مسلکی کرد بعد از سه روز اقبال خان با قلع پانی پت
 فتح شد و میل و اسب ششم تارخان بست او افتاد و تارخان حریف
 سعی نمود قلع پانی را نتوانست و دوازده مرتبه قلع پانی پت بی پاشید
 بیش بهر خود کجرات مت اقبال خان بهر هلی آمده نصیر الملک خوشنما
 که از بنو خاندان اقبال خان بود باعث قتل اقبال خان برتر تارخان
 شد و عادل خان خطاب یافت و سامانه را میان دو آب حواله داد
 و از روی استقلال اساس حکومت نهاد آن حضرت صاحب
 به بنده و ستان در ماه صفر سنه اصدی ثمان ماه خبر رسید حضرت
 صاحب توان امیر تمور کوکان طلبه ناخدا بلیان بول فرمود و آنها که بد
 میرزا پیر محمد سیر شده بودند همه را بیاست ساند اقبال خان ازین خبر
 و بمناک شده در مقام جمعیت سامان شکر شد حضرت صاحب
 از ملتان کوچ کرده قلع پانی را محاصره نموده را علی حین پانی را سیر کرده
 و خلقی که متحصن شده بودند بقبل رسانید و از بنو احمی سامانه را
 ناخدا بعضی دم از دیال بوبر و اجد و من سرتی کر تحیه بهر هلی آمدند اما
 بیشتر خلایق اسیر شده و امیر صاحب توان بهمنونی اقبال کوچ فرموده
 میان دو آب در آمد اکثر جاها را نالاج کرده قلع پانی را بول فرمودند
 از آب کنکات تا آب سبند بنجاه نر کس اسیر شده بود و خلق کثیر قتل
 و اکثر خلایق کر تحیه مگوها در آمده مخفی شدند و در ماه جادی لاول سبند

و ثامایار آب چون که شتبه میرزا بادنزل سرمود روز دوم
بجارجوخ خاص و دادند متال خان از شهر رانده حرکت المذبحی نمود
در طایفه اول از بهادران شکر طهر اثر خدمت پادشاه شهر درآمد و خلق کثیر با پای
علاقه شده بسیاری کشیده اسیر شدند اکثر ملایان و ششم او بیست
اولیای دولت صاحبقرانی درآمد و چون شب رسید ملو خان یک عیال و
اطعان داده تعبیه بنامت و سلطان محمود با قلی از نزدیکان و
مختصان خج در راه کجرات پیش گرفت و روز دیگر حضرت صاحبقران
مردم شهر امان داده جمعی را حبت تحصیل مال امانی تعین فرمود و بعضی
بعضی از مردم شهر از تحکیم بحصول دارد مقام با و انکار داده اند
چندی را کشنده ایم معنی سبب التهاب بایره غضب صاحبقرانی شد
حکم بر قتل و اسیر اهل شهر شد و دران روز خلق کثیر اسیر و قتل گشتند
و در آخر روز مردم خروانی تسلیم عبور بر جرم آن طایفه کشیدند ای
امین امان در دادند بعد از چند روز خضر خان که در کوه مسوات خیزد
بود با بهادر و مبارک خان و وزیران امان خواست ملازمت صاحبقران
نمودند حضرت صاحبقران توان غیر از خضر خان که او را اسیر و نکیر دادند
بودیم را مقید و موده رایت مراجعت را داشت و راه دامن کوه سوات
از پایال شکر طهر بیکر عالیها سالها باشد چون لاهور رسید شیخا که سالها
تبار بدلت سازنک خان بخدمت صاحبقرانی آمده خود را را بهر
دولت خواهی نمود و بحکم لاهور را متصرف شده بود مطابق احوال بدلت

آورده با عیان اطعالت سیر کرده لامبور را غارت و مایح نمودند و
 خضر خان را متان و دیال پور حواله شد و از راه کابل غرمت سمرقند
 نمودند تا دو ماه دلی خراب بود در ماه رجب نه مذکور نصر شاه که
 از ملاحظه اقبال خان میان دو آب قوه بود باید که جمعیت میرت آمد
 عادل خان با جبار میل و شکر خود نصرت شاه بپوست و بعضی مردم که از
 دست مغول خلاص شده در میان دو آب بودند نصر شاه ملحق شدند
 و او باد و نمر سوار به میرزا باد آمده دلی خراب شده را متصرف گشت
 شهاب خان را بر سر اقبال خان که در برن بود دست داده او را شمشیر
 زدند و شهاب خان کشته گشت ششم و میدان شهاب خان بیست
 اقبال خان و استاد و اوروز و زقوت قدرت یافته متوجه دلی شدند
 تا آب نیارده و روزا بادا که اشتهایات و دلی تنه
 اقبال خان درآمد خلقی که از ترس مغول دلی را کذاشته هر جا قوه
 بودند در اندک زمانی آمدند و حصار سرستی معمور شد اقبال خان و لا
 میان دو آب حوالی شهر لصبط در آورد و سایر بلاد دهند در تصرف
 امرامانده کجرات در تصرف طغر خان و تاتار خان سپاه و ملتان و
 دیال پور با نواحی سند خضر خان داشت مهو به کلابی بست
 محمود خان بهر ملک زاده و روز بود و تنوچ او ده و دلموی و
 و کنیه و بهرچ و جبار و جوینور و خواجه حسان سلطان الشری تمصر
 بود بلاد مالوده دلاور خان سامانه را غالب خان و بیانه اسمعیل خان

او حدی سح اودی را دحل منید و میوات را با نواحی هار دست
بر که ام انیاد م استقلال منزدند و اطاعت یکدیگر می نمودند و
رح الاول سده اشی و ثمانیایه اقبال خان جانب بیانه سوری و شمس خان
مقابل آمدن مریت خورده قلعجه بیانه درآمد و دو میل او بدست افتاد
و از آنجا جانب کتر که از مواسس مشوره نواحی بدو نشت و از راه
رشنکه مشکیش کرد و به جانب شهر مراجعت نمود و مدتی آن سال خواجه جهان
در جوینور فوت کرد و ملک مبارک قنفل را که بهر خوانده او بود و جاج
او سلطنت برداشتند و سلطان مبارک شاه خطاب کردند و
ولایت خواجه جهان سعی امای تبصره درآمد و ماه جمادی الاول
لنت و ثمانیایه اقبال خان بر مبارک خان شاه شرقی و شمس خان
حاکم بیانه و مبارک خان بجهاد و نامر همای او موافقت نمود و چون
یتامی کنار آب کماک سید رای سرو سایر زمین داران آن نواحی مقابل
آمد و بعد از مقابلت همریت خورده بابا و همریتند و اقبال خان بقونج
فوت مبارک شاه نیز پیش رسید تا دو ماه طرمین در کماک
مقابل بود و در صلح قرار یافت و طرمین کشته در انشای راه اقبال
از مبارک خان و شمس خان اودی بجان شده و هر دو را بکروند و نقل
رسانید و مدتی سال طعیل خان بکجه داما و غالب خان حاکم سامانیه
شکر گنبر بر بر خضر خان فوت و تاریخ نهم ماه رجب که مذکور در نواحی احو
که به بن شمس وید قدس سره مشهور است طرمین را مقابلت دست داده

بعد از محاربه و کارزار در طغیان بزمیست یافته بقصب یهود رفت غالب خان

و امرای بکری که همراه بودند با بدست آورده کشند و در سینه اربع
و ثمانیای سلطان محمود که از خوف صاحب قرانی کجرات رفته بود بعد از مراجعت
صاحب قران با آمده توقف نموده بود بعد از این که در میان اقبال
استقبال نموده در قصر بیون چهبان میا او را آورد و او را با چون عیان
سلطنت و حکومت بدست او بود با سلطان نهاد می نمود محمود
شاه اقبال خان شده را همراه کرده بجانب فتوح غرمت کرد و در اشای راه
خبر رسید که مبارک شاه شرقی فوت کرد سلطان ابراهیم بدو ششم
مقام او شد سلطان محمود تسخیر جوین و پیش نهاد دمت کرده عازم
سلطان ابراهیم نیریا کم نیاورده باشد کربای راست و میلان که یکبار
بر ابراهیم معاهده نمود چند روز از طریق حجابان کار طلبک و یکبار که
چون سلطان محمود از اقبال خان هم و هر اسیر تمام داشت سلطان
ابراهیم نوکر و خانه زاد خود می پنداشت شی از لشکر خود تنها رانده بشکر
سلطان ابراهیم دست و سلطان ابراهیم بواسطه عدم ایصال دست که آن
نعمت لوازم هماننداری خدمتکاری سفید کیم رسانید و از بد سلوکی او
سلطان محمود انجا بتم و از کمره بقون آمد و شاه زاده بر روی که از خاست
حاکم فتوح بود و بد کرده فتوح امته و شد و اقبال خان کاتب
رست و سلطان ابراهیم نیریا جانب جوین و مراجعت نمود مردم فتوح
از وضع شریف با محمود شاه بوستند و علامان سارتر حلقه

او که متفرق شده بودند از هر جا رسیدند و هم قیام طبع شد
و در ماه جمادی الاول سنه شمس و ثمانیه اقبالی خان بجانب کوه
غزیت کرد قلعه کوایار را که در زمان زود عساکر صاحبقرانی از زیر
سلطان هند بریده بدست رای زن که افتاده بود بعد از وفات
او پیرم دیو بسرو متصرف شده بود چون تسلیم در غایت حکام
فتح نشد اما ولایت کوایار را خراب کرده بدست سالی دیگر با
رسم کوایار رفت پیرم دیو استقبال نموده در طاعت و نذر
خاک کرده شکست یافت و قلعو درآمد چون شد قلعو هول پور را
خالی کرده بجانب کوایار در رفت اقبال خان قلعو کوایار را
مونده لوازم غارت و مالچ بغیر رسانیده بدست و در دست
و ثمانیه خبر رسید که تارخان سپهر طغر خان حاکم کجرات بدو خود
از امارت حکومت مغول ساخته خود را ناصر الدین محمد شاه خطاب
کرد و در سبب و ثمانیه اقبال خان جهت تسخیر مین در این آباد
سوار شد بسفلی که الیه وای حالیهار و دیگر ایان را تا ده متحصن شد
جبار ماه محاربه کرد و در نخل و سیل و مبلغی که رای کوایار حاکم
دلی میسر شد و بزرگ است و ده خلع نمودند که هر ساله این را می
باشند قیام در ماه شوال سنه شمس و ثمانیه است سلطان محمد
را محاصره نمود و در این وقت که در این وقت که در این وقت که
در این وقت که در این وقت که در این وقت که در این وقت که

نمود و بمحض آن که بپایان رسید که با سبزه زانک خان مخالفت فرموده بود از ترس
 اقبال خان جایی خود را گذاشته یکباره بدین نورمت اقبال خان پناه برد
 و در آن کوه سرود و آمد بعد از چند روز شیخ علم الدین بنیر
 شیخ حبلان بخاری قدس سره در میان آن صلح داد و اقبال خان بهرام
 ناز را همراه گرفته بجانب قتلان متوقفی که تلو نندی سید ای خاوند
 کمال مین رای بهیوی سبزه رای طمین بسته را بدست آورده مقصد ساس
 در نیمه ارض صلح شکست میرا نم خان انویست کند و چون بکارت میزد
 رسید به باجو دهن سرود و آمد خضر خان از دیالیه بغرم خبات بکار
 آمد و در جمعه نوزدهم جمادی الاول سنه که مرصا و شد و اقبال خان در حمله
 اول بدست لکویان خضر خان گروته شده معلو کی لطمع اسب راق
 او را بقبل رسانید و بموجب اسیر مکی عهد شکنی را زبودی ملک و روز
 او را بدست بقصص و اسیری مکن که بجرخ ملک بدست عقلت زد
 و در کار بخت و چون خبر بدی رسید دولت خان احتیاجان و
 امرای که انجا بودند محمد شاه را از تنوچ طلبید و در راه جمادی الاول
 نه گورگرت و دیگر محمود شاه بدلی آمد و بر تخت سلطنت نشست و اهل دیالیه
 و خویش و تبار اقبال خان را از دیالیه را بورد و بکون مستاده بهیچکام را
 رسانیده و طیمه تر کرده و جباری میان باب را بدولت خان تعویض
 نموده و در آبادی استمار خان سپرد و درین وقت اقلیم خان بمبادی
 و دیل شکست رسانیده و ملازمت کردند سلطان محمود بعد از حصول مقصود

کامیاب شد و تجار تمام در سرتاسر و ثمانیایه بجانب جنوبی ایستادند
بر او خست دولت خان را با لشکر کران بجانب سامانه روبرو نمائید که
نه بعد از کشتن بهرام خان سامانه را متصرف شده بود و دستاورد
سلطان محمود ز دیکنه نوج رسید سلطان ابراهیم مقتدا آمده در کنار
آب کماک سرود و لشکر در برابر هم درو آمدند و ماحین درو معرکه
و جدال گرم بود و در هر سببی امر بصلح قرار گرفت و هر یک بجای خود
رفتند سلطان ابراهیم بعد از مراجعت بکابل که اکثر اموال و لشکران
محمود درین وقت متصرف شده باشند فرصت نیافته قتل
مکمل نمود و رتبی که از جانب سلطان محمود حاکم بود متحصن شده باجها
ماه محاربه کرد و چون از مدد و کواک سلطان محمود مایوس شد امان خواست
قنوج را تسلیم نمود سلطان ابراهیم قنوج را حواله اختیار خان نیره ملک
دولتیا کینله کرد و در رسات آما نجا که رسیده در شش ماه
نصرت خان کرک انداز و تا خان سپه سالار خان ملک مرصفا غلام
اقبال خان را سلطان محمود جدا شده سلطان ابراهیم سوختن سلطان ابراهیم
از انجا بسبب آمدن اسد خان که کماشته سلطان محمود بود بعد از سه روز
قلعه بسبب ابراهیم داد سلطان ابراهیم نجا را تا خان حواله کرد
متوجه شد چون بکبار چون سینه خواست که از آب بگذرد و خبری که
طغر خان حاکم کلات بلا دمالویه ارفع کرد و النجان سپرد و لا و خان
که نماینده سلطان موشنک بود در دست او اسیر شد محمد و محمد

مراجعت نمود و خود را بچون پو بر انداخت و در ماه ذی قعدة شد که
 سلطان محمود بر سر ملک جبا که از جانب سلطان ابراهیم حاکم قصبه
 شده بود رفت و جبا از شلو رانده متقابل شد و بجمله اول شکست
 خورده و قلعو در آمد لکریان محموشاه از بی اوست قلعو درآمدند و نصیب
 ستیم و خیم جبارا پاره پاره کردند و محمود شاه از انجا بطرف سنبل
 نادر خان جبا که کرده سنبل را گذاشته قنوج کرخت و محمود شاه
 اسد خان بودی او را سنبل گذاشته بی آمد و تبارخ ماه رحیم
 تسع ثمانیة میان دولت خان و بریم خان یکجه در دو گروهی سامانه مصفا
 بریم خان شکست یافته سر نهادند و متحصن شدند و آخر امان حواله است و ولتی
 دید که چون بریم خان پیش ازین خضر خان بعیت کرده بود و نقص عهد نموده
 و دولت خان از او نا حل نبود با وجود نقص بمان او خضر خان جمعیت نمود
 بر دولت خان متاب مقابله نماید و رده از آب چون گذشت و تمامی
 که بدولت خان جو بسته بودند از او جدا شده پیش خضر خان آمدند و حصار میرود
 از قوم خان داده و سامانه و سامان را از بریم خان گرفته حواله زیرک خان
 کرد و سهند را با چند یککه دیگر به بریم خان سپرد و خود بجانب قمع پور مراجعت
 نمود و در بنوقت تصرف سلطان محمود میان دو آب و رتمک ماند و در
 آمد عشر ثمانیة سلطان محمود بر سر قوم خان مت او و حصار میرود و متحصن
 و بعد از چند روز سهند را با بیشکیش بسیار بخدمت سلطان فرستاده و
 خواست سلطان مراجعت کرده بدلی و مت خضر خان این خبر را شنید

نقح آباد آمد و مردم فتح آباد که با محمود شاه دوست بودند آن را از آنجا
کرده ملک تحفه را بقتل کردند که میان واپ و داناتوت را که در تصرف
سلطان بود باز دقت خان از داناتوت کوچ کرده بجانب میان واپ رفت
بعضی دم که بداناتوت مانده بودند اسیر شدند خضر خان از راه تنگ
به هلی آمد محمود شاه در میرزا آباد در آمد مضبوط شد و او جبر و مرور را با
محاصره کرده بی مراد مرحت نموده بفتح یور رفت در سنه شصت و هشتم
و ثمانمایه سیرم خان کج با خضر خان مخالفت نموده شش و تمان قبیله
و عیال خود را بکوه مرستاد و خضر خان او را تعاقب نمود چون کناری
چون رسید سیرم خان شبان شده از روی غر خدایت خضر خان آمد و پند
که سابقا جای که او بود قمر گشت خضر خان باز گشت به فتح یور آمده و در
لشت عشر و ثمانمایه بر سر ملک او رسید که از جانب محمود شاه حاکم تنگ
رمت ملک او رسید در قلعه تنگ منتخب شده تا شش ماه خاک اقام
داشت آخر عاجز شده پسر خود را بکبر و مرستاد و مبلغها پیشکش نمود و
کرد و خضر خان از راه سا مان به فتح یور رمت بعد از کشتن خضر خان محمود
بجانب کیتل شکار کرده باز بدلی آمد و با این حال مهور و طب مشغول شد
در سنه اربع عشر و ثمانمایه باز خضر خان بجانب تنگ که از جمله ولایت
محمود شاه بود غرمت نمود ملک او رسید و مبارز خان را در او استعلا
نموده در مانسی طارمت نمودند خضر خان ایشان را بغایت التفات کرد
داشت خیمه شدن ساخت بعد از آن قصیده را خواند که در تصرف ظلم خان

و بهادر نام بود تاج کرده بدیاری که حصار سیر را محاصره نموده محمود شاه
متحصن شده حرکت المذبح میگرد و احتیاج خان که از جانب محمود شاه
حاکم موزابا بود و نجابت پوست خضر خان ارشپین دروازه حصار سیر
کوچ کرده بکوشک موزابا دزول نموده مقبالت میان و ابی جواد
شهر را نیز متصرف شد و بواسطه نیکی علیه و علف ترک محاصره داده از راه پانچ
درست خیمه نشینان میافتد و پانچ ماه و ماه و حساب نه اند که محمود شاه بپانچ
کتیبل تقصید کا حرکت نموده بدیاری مرصحت نمود و در انشای او در ماه و تقصید
سند که برپا شده بمدهان ماه فوت کرد و از آن تاریخ سلطنت سلطنت
میر و شاه منقطع شد و شاه سی سلطان محمود شاه بن محمد شاه بن سلطان
میر و شاه که نسام او و کام دیگران و بیسیان و دو ماه متداوالت
بعد از آن دو ماه در دیاری ملل و امرای سلطان محمود شاه با دولت خان
نمودند و ملک او درین مبارز خان از خضر خان کشته و تلخان سپه
درین سال خضر خان در قحطی پور که رسید و در سال که اول محرم است
عشر باشد و تلخان بجانب کتیر سوار شد بر نسکه و رایان بکر آمده ملازمت
نمودند و چون بقصبتیالی رسیدند مهاتجان باوتی نیز بخیمه رسید و درین
خبر رسید سلطان ابراهیم شرقی قادر خان بهر محمود خان زاد کالی محاصره
کرده دولت خان آن قدر جمعیت نداشت که با سلطان ابراهیم مقابله
تواند نمود و مرصحت کرده بدیاری اند و در ماه رمضان سنه که کور خضر خان
متهوچ دیاری شد چون بحصار موزره رسید امرای دربار نجابت خضر خان

[illegible]

ششم از جلالت نبی است: القصه در زمان مریز شاه و ملتان به ملک
 مردان دولت داشت و بعد از فوت او ملک سلیمان متصرف شد و در آن
 زمانی در گذشت و سلطان مریز شاه و ملتان با خضر خان داد و از آن
 باز خضر خان را مرای کار شد پیش از آنکه دلی را متصرف شود و جنگهای عظیم کرد
 فتحهای بزرگ از دست او برآمد و خبیانچه که شش و تبارنج باز و هم رخ
 الا اول سنه سیع عشر و ثمانیایه دلی را متصرف شد و با وجود استقلال سلطنت
 و اسباب ملک داری اسم بادشاهی خود را طسکانی کرد و برای
 اعلیٰ مخاطب بود که و خطبه را بت دانام امیر تمویر و در آخر نام مریز
 شاه برنج مقرر داشت و در آخر خطبه نام خضر خان هم بردند و دعا
 ملک تحفه تاج الملک خطاب کرده و وزیر ملک ساخت و سیاه را
 سهارن بپر عطا کرد و ملک به الرحیم بهر خوانده ملک سلیمان اعلیٰ الملک
 خطاب داده ملتان فتح بوجوه و ملکان سرور را شش شهر ساخت
 خیر الدین جالی را عارض ملک نمود و ملک کالو را شش میل و ملک داد
 خدمت دبیری و بت اختیار خان میان و اب تعیین نمود و از خازن داد
 سلطان محمود شاه هر که وظیفه دارد داشت بحال خود مقرر و نمود و بجا
 رخصت کرد و هم در سنه که تاج الملک با اسکر کران بجا ببدون
 کتیر دست و ما تمردان انو لایت اگوشمال داده دلا ساسی رعیت
 تاج الملک از آب و کک که شش و لایت کتیر در آمد و زمین را
 بجا یار اگوشمال داده رای مر سنکه کر نخته در دره انواله در آمد و چون کار

نماند شد از روی عجز مال گذاری نموده عتیق استیبار کرد مهابت خان کلم
بدون تن آمده ملازمت نمود از آنجا که آب است آب اگر قه مگذر کرد و
رسید از آب کک کدشته کاوان که تور که الا ان ستمش اما شننا
دارد و کیند را اندام داده از راه قصبه کیت بقصبه دهم رحمت خان
حاکم ابروی خمره را بردار و آمده دیدند و ای شیرین مطیع متعاده شد بدست
رسید اجه کوایا رو پر پی خند و اینست مال گذاری کردند و قصبه
از دست جیون خند و ابر و روده بلمان قه بی آن قصبه داده شد
تعیین نمود و از آنجا بولایت کوایا درآمد و غارت و تاراج کرده اجه
هر ساله بود از ای کوایا که قه از آنجا بحد و ارمیت از بر سنگه زمیند اجه
و کنبیلد و بیالی مال گرفته و یک خند و از آب حجن کدشته ملی
و در ماه جادی اول سنه کور خبر رسید که جماعت ترکان از قوم
بریم خان که بجه ملک و نام را که از جانب شاه مرده مبارک خان حاکم سهند
بود بعد از شته سهند را متصرف شدند و خضر خان یک خان را با سکر
بهر ایشان تعیین کرد و ترکان از آب است ملک کدشته بکوه درآمدند و
تاقب کرده بکوه درآمد و تا دو ماه تردد نمود و محصول مقصود را جمع کردند
و در ماه رجب سنه کور خبر آمد که سلطان احمد بخراتی قتل و کور را حمله
نموده است خضر خان جهت کین این متن را زه توده بجانب کور
غزیت نمود و سلطان احمد جناب ناکرده بولایت خود را حجت کرد و خضر
بر کشته شهر نو عروسی جها مین که از بنای سلطان علا و الدین

بود و تالیا س حاکم آن شهر آمد و دیدم صدان آن دیار را کوشش
 داده متوجه کوالیار شد چون گرفتن قلع و دشوار بود مال قمری از را
 کوالیار گرفته به بیان رفته از شمس خان اوصی حاکم بیانه نیرماج هرگز
 به حلی آمد و در دست عیشرین و ثمانیایه خبر بغی طوغان و بعضی ترکان که
 ملک سدهواشته بودند رسیدن ریخان حاکم سامانه ربراشان
 تعیین شد چون سامانه فریشتد یا غیا ن تلوهرند را که اشته
 بجانب کوه رقتد ملک کان بن که در تلوهر و نجابت یافته محبت
 زیرک خان نجاران تعاقب کرده بقصبه بل رسید طوغان که حساب
 رکان بود انقیاد نموده و پیش قبول کرده نیر خود را بکرو داد و رکان
 ملک سدهوار از خود جدا کرد و زیرک خان بجانب سامانه مراجعت کرد
 مان و بپروانجه دست خضر خان دستاد چون شکر آب کک کنه شست
 بر سنکه ولایت را خالی کرده در چکل انواله درآمد و درینا و چکل باره تلام
 کرده بهر میت و تاسیب اسباب سلاح سایر ما محتاج او بد
 افتاد افواج ناکوره تا کوه کاو و تعاقب نموده عنیمت یار بدست
 آورده و در محسیم بیکر طمی شدند بعد از آن تاج الملک ان بدون نجبا
 آب کک کنه اندواز بکانه عبور نموده و مهاجرت خان حاکم بدون رار
 کرده با تاوه آمد رای سرود و را تاوه متحصن شد تاج الملک ولایت
 را تالاج نموده حشر بصلح متار داده در ماه ربیع الاخر سنه کو
 بشهر مراجعت کرد و هم در سنه مذکور خضر خان حبت تبه معسدها و ممدان

که عزیمت نمود اول مسجد لایست که لاکو شمال داده از آب میب
 گذشت شبیل از آب کرده و در راه ذی قعد بنه کو بطرف میدان
 حرکت کرده زد یک تپالی از آب که کشت این بن بهر آن
 و در دل به است خان آه یا قوه بیرون قوه در ذی الحجه بنه کو در قلعه مدین
 متحصن گشت و شش ماه مجار به مجادله گشت درین اثنا بعضی از امر مثل قوا
 و اختیار خان سایر خانه زادان محمود شاه که از دولت خان جدا
 شده بخصر خان پیوست بودند غداره شدند خضر خان را بمغنی کاپی با
 محاصره قلعه را که شش ماه بی درگشت هم در انشای آه رکنار کنگ
 و بیستم جادی الاول سنه و عشرين ثمانیا فوام خان و اختیار خان
 و خانه زادان محمود شاهی سایر اهل غدر و مکر را بصل رسانید و به هلی آمد
 و بعد از چند روز خبر رسید که شخصی اخیان تنه در سر قمار داده خود را ساز نیک
 نام کرده در کوه بچاره جمعیت نموده و در کار خضر خان ملک سلطان
 و بهرام لودی اسیر داده و بر سر او تعین نمود و در غره ماه رحمت
 بهرند رسید ساز نیک خان ثانی از آن کوه برآمده تا بآبست بلند آمد
 و مردم را بر بد و بیوستانند در حوالی شهر مجار به دست او و سایر
 از میت یا قوه بجانب قصبه سری از توابع شهرند رفت خواجہ علی اندر
 با جمعیت خود آمده سلطان شهر را دید که وزیرک حاکم ساما و طوغا
 ترکیجه حاکم حاله هر حبت مد سلطان شهر بشهرند کور آمدند ساز نیک خان
 بکوه درآمد و شکریه بآنها تمام کرد و درین حال ملک خیرالدین نیز با موج

عظیم که بر سازناک خان نصین شده بود در رمضان سنه مذکور
 بر روی رسید و چند گاه در حوالی کوه سبزدندان جمعیت سازناک
 را بکند و شد با معتمدی ر کوه محمی کشت و لکیر مراحت نمود و ملک
 خیرالدین بجانب سمرند روی نهاد و وزیرک خان بسامانه آمد سلطان
 با جماعه کوچکی در تخت سازه رویانند درین وقت سازناک خان از کوه را به
 در محرم سنه ثلث عشرین مانمایه با طوغان بیست و طوغان اوج را بغیر
 بکشت و درین مدت خضرخان در شهر ارام گرفتار الملک است چه تنه
 اتاده و آن نواحی تعیین سرمود و از راه برین کبول قبه معدن آن دیار
 بود ساخت موضع دهمی را که حاجی حکم بود غارت نموده با تاقچه
 رای سرور در اتاده متحصن گشته از خزانه در صلح در آمده خراج تسبیل کرد
 تاج الملک بخیزد ارقه داد و تاج و غارت داده از ناگفته رفته از
 هر سکه خراج گرفته بجانب شهر مراحت که دو در ماه رجب سنه مذکور
 رسید که طوغان با بر مخالفت نموده شلو سهرند را محاصره کرده تا سر
 منصوب پور و پابل تاخته است خضرخان خیرالدین را بر سر او تعیین نمود
 بسامانه رسید تا قانزیک خان تعاقب طوغان نموده طوغان
 نزدیکی دمانه از آب تسله گذشت و بابت جرنه که او کرده و محال
 جاکیر او به وزیرک خان تهر شد و ملک خیرالدین جلی مراحت کرد و
 در سنه بیست و عشرین مانمایه جهت خمر مردان میوات بکاز
 جلالت نهاد بعضی از خمر دان در تسله کوتله بهادزما متحصن شدند و جمعی

و چون تسعه را محاصره را نمود میوتیان مقتله نموده در حمله اول کشتند
و کونله قتل شده میوتیان کبوه بدر رفتند خضر خان طلع را خراب کرده و بجای
کوالا رفت و در ششم ماه محرم سنه کونله کو تاج الملک فوت کرد و او ^{سکنه}
پسر بزرگ او وزیر شده ملکات شرعی خطاب یافت چون اجه کوالا را
و ولایت او تبا تاج را من وزیر خراج گرفته بجانب اما و آمداری نشست
گرفته بود پسر او اطاعت کرده مال گذاری قبول نمود درین حال خضر خان
بیار شده بجانب دهلی مراجعت نمود و در مقیم ماه جمادی الاول سنه اربعین
و ثمانیای رحمت حق بخت است سلطنت خضر خان بموت سال و ده
و دوروز بود خیرات و میرات بسیار زود و وجود آمد و جمعی در فترت
صاحب تران لی خان مان لی سوسا مان شده بودند در امام
او مرد و حال صاحب جمعیت شدند و بکشت خوشحال بودند که سلطان
مبارک شایین است از آنجا چون مرض خضر خان غالب شد پیش از
فوت بده روز مبارک خان را ولی عهد گردانید و مبارک خان بعد از
از فوت خضر خان با تعلق امارت بخت سلطنت جلوس فرموده سلطان
مبارک شاه طاعت گشت و در زمان خضر خان کس از امر او ملوک و اکابر
و امیر که از بر کنه و ده و وظیفه او دارد اشتهاده را به تسو سابق مقرر
داشته بعضی اضا و نمود و ویرانها و دانیسی از ملک جب نادره تیغ داد
بلک بده برادر زاده خود داد و عوض آن دیال پور را ملک جب مقرر
کرد و درین وقت جمع نمی شیخا که موکمر و طوغان رسید و سبب شیخا

بود که در ماه جمادی الاول شصت و شش و نهمین و ثمانیای سلطان علی بادشاه
 تهنیت آمده بود بوقت مراجعت از تهنیت شینجا سر راه گرفته خاک کرد و چون
 سکر سلطان علی متصرفی و ذرمت یاور و دبشینجا را از غنیمت بسیار بگرفت
 مانحل مانع شد سر برنجی را برود و اراده کرد قرض دهی و سلطنت و سنان
 نموده بر کلمات نواحی انبیا و تالیح نمود و نمود و از است مملکت که شتایونندی را
 بحال مین امارت کرد و واری و فرورسین را بجا که تخته خانب چون دبشینجا بقصر
 بود همانا این تاسر حد و بر تاخت و بار است مملکت که شتایونندی
 را محاصره کرد و وزیرک خان جاکم جلند متحصص شده محاصره بسیار نمود و شینجا از
 صلح درآمده وارد کرد که متلحه خند امانی کرده بطوغان سیار دو و بطوغان
 نجدهست مبارک شاه دست و شینجا نیز بشکشت لای رسال نماید تبارنج دوم
 جمادی الاخر شصت و شش و نهمین و ثمانیای وزیرک خان از خصا خند را برده و بر سر
 سکر شینجا کنار آب منجم و دایند و روز دوم شینجا نقض عهد کرده بر سر کشت
 مانحل رفته و دستگیر کرده مجذول و انجالیقت بر او خست و از است مملکت که شتایونندی
 بود همانا آمد و بیستم ماه جمادی الاخر شصت و شش و نهمین و ثمانیای سلطان
 ماکم انجا متحصص و چون سیم برسات دیک رسیده بود شینجا حربه سخی کرد
 قلعه شت مبارک شاه در راه رجبه مذکور با وجود برسات از شهر رانده متوجه
 سده شد و چون دیک سامانیه شینجا بجانب دیهانه رفت وزیرک خان از
 که تخته در سامانیه سلطان مبارک شاه پیوست و سلطان از سامانیه بود و همانا آمد شینجا
 از است مملکت که شتایونندی در انظر و سکر و دایند چون آب کلان بود

کشتیها به پیشینجا افتاده بود و مبارک شاه از آب نتوانست گذشت تا
چهل روز پس زمین را مقابل بود چون سپهر طلوع کرد و آب کم شد مبارک شاه
از آب اگر قهقهه جانب تبسول بود بر روان شد پیشینجا که آب اگر قهقهه بر روز مقابل
انکه مبارک شاه و دودی آمد تا در باز دهم ماه شوال نیکو کوره مبارک شاه ملک
سکند تحفه زیرک خان و محمد حسن ملک کالو و امرای دیگر با شکوای کثیر و شکر
میل لای آستین آمد که بایا بی قیصر از آب که نشند سلطان سیراز
بنیاد گذشت که پیشینجا تا آب و متناوبه و در لشکر سلطان حج بن و آو و نیکو
بجانب مالد که بخت چینی از آب و چشم و غنیمت لشکر سلطانی شد سوار
بسیار بقیل سپهر سلطان آب جناب تعاقب لشکر شکار و نیشکار
که شکوه در آمداری بهلیم را چون خدمت سلطان آمد و لشکر را سر کرده
آب جناب که زاننده و بهتیکه که محکم ترین جایی شینا بود و نبارده و بهتیکه
خراب کرد و بعضی از مردم پیشینجا که در کوه را بکند و بودند اسیر ساخته تمام
خانم در ماه محرم نهم و عشرین ثمانیة ملاهور آمد و لاهور خراب مطلق شد
بود و مالیک و توقف نموده تعمیر قلعه و دروازه های او مشغول شد چون قلعہ تمام
و اکثر خلایق آن بجایای خود نگرین شدند لاهور را ملک محمود حسن سپرد و دو
سوار با او که داشت در انجام قلعہ داری بجای معنی داده بدلی مرصعیت نمود و در ماه جماد
الاول نیکو کوشینجا با تعاقب زمین داران سوار و پیاده بسیار جمع ساخته بنیاد
فتی و میادین و ملاهور آمد و زد یک فرار حسن بن نجابی قدس سره
آمد و در یازدهم ماه جمادی الآخر نیکو کور قلعہ تمام لاهور خراب انداخت و

مردم بسیار کشتن داد و باز گشت در بیست و یکم شهر مذکور با جمعیت تمام بحکب
 قلعه خام از دام نموده و کاری ساخته خبر کرده عقب نشست چندی بعد دیگر بحکب
 انداخته یک ماه و پنج روز جنگی انداخت کاری نییافت چون کاری
 بیش نزد بجانب کلانور گشت برای هلم که بد محمود حسن کلانور آمد و متعاقب
 نمود و در ماه رمضان سنه کو صلیح شد قشای بجانب سیاه و در بیست و
 ملک کنگه تخته لکری از جانب سلطان محمود حسن نقش شده بود که در
 رسیدن شیار قو حکب ماند و بزل خود را پیش کرده آب و می خنایند
 کوه در آمد ملک کنگه از کوه بونی و آب سیاه که شد و از دهم ماه شوال شکوه
 ملاهور آمد ملک محمود حسن استعجال نموده تعیم او را کرامی داشت ملک
 حاکم دیال بوبر و ملک سلطان شیخ حاکم سهند واری و روز زمین قبل از برب ملک
 سکند بوبت بودند لکری مذکور که آب و می اگر قه بجانب کلانور رفت
 چون سبر صد جمون رسیدی هلم نیز ملحق شده و نوارم خدمت بدیم رسانید طایفه
 که کوه را که از شجاعا شده مانده بودند اکتفا را تالیج کرده بجانب ملاهور
 مراجعت نمودند و درین اثنا ملک محمود حسن موجب مان مبارک شاه کلند
 سامان خود نموده بدلی روت و ملک سکند ملاهور آمد و بمدینه وقت منصب
 انتقال و ملک سکند رسد و الملک واریاوت و در سنه سیست و عشرين
 و ثمان ماه سلطان مبارک شاه اندا آب کما که نشد چه تنخیر کهار و متمر دان و پاکیزه
 غیبت نموده در ماه محرم سنه مذکور بولایت کتر در آمده باز بافت راج کرد
 بعضی متر دان با برار رسانید و در انجا مهابت خان حاکم مدون که از خضر خان

براسیند بود آمده دید سلطان از آب کک که نشوید لایب اتورا
تاخت و تاج نموده حشمتی کثیر را اسیر قتل ساخت و خیزد و زکنا را کک
توق نموده دست کند ملک مبارک الدین و زکنا خان کان را
با بسکرا ان جهت تسخیر اتورا گذاشت و بسرای سیر که از خضر خان کجیه
نمود ملک خیر الدین غانی را بر سر او و دست او و ولایت او را تاج کرده
اما به وقت باجیان متحصن شد چهار به نمودند و در آخر از روی عجز و انکار اطاعت
و انقیاد نمودند و بسرای سیر ملازمت نموده خرج مقری داد و اگر دمارک
بفتح حضرت مرحمت که ده بد حشمتی آمد درین اثنا ملک حسن محمود با بسکرا
از جلده بدلی آن ملازمت نموده منصبی گری که در آن روز کار عارضی
میگفت امتیاز یافت و در ماه جمادی الاول سنه کور میا به شینجا و را
بهلمیم خاکشده را بقتل رسید و ششم و اباب و بد شینجا افتاد و بد شینجا
تغویت پیدا کرده و حاجی بیابو و لاهور را تا ملک سنگه نعمت دفع
اوست که کشید از آب خناب که شست کاری ساخته را حجت کرد و درین اثنا
خبر موت ملک علا و الدین بسیر ملک علا و الملک حاکم ملتان رسید
نیز خبر رسید که شیخ علی بابا بیو غنمش بسیر میزانش بهرج با بسکرا عظیم از کابل
جهت تاخت و لایب بکرو و شیونان میاید سلطان محمود حسن از بسکرا
کران جهت کس قفله مغول تعیین فرموده از ملتان با اعتقاد رسد از زانی
داشت چون ملک محمود ملتان رسید جمع حلالین و عامه مسلمانان انجا را با انعام
و نوازش خوش شغل ساخته و ملتان را که در حادثه مغول خرابه شده بود

از سر تعمر کرد و در نیودت موج منقول نبر گشت در حال خبر رسید که النعمان
 حکم و بار که سلطان چون شکست سوم گشته است بقصد قلعه کوالیا رمی آمد و مبارک
 جانب کوالیا غرمت موده چون پنجابی بانه رسید معلوم شد که امیر خان تهر
 اوصه خان کاکم بانه مبارک خان عموی خود را کشته بانه را خراب کرد و باطل
 کوه متحصن شده است مبارک شاه در دامن کوه نزول نموده بعد از ارسال
 امیر خان تعهد خراج هر ساله نموده اطاعت کجا آورد و مبارک شاه را انجا
 بکوالیا رفت النعمان که آب چنبل را گرفته مرود آمده بود مبارک شاه که کز
 ویکریه کرده بهرعت تمام آب کشته بعضی از امر که مقدمه لکیر بود به
 اطراف لکیر النعمان انبارت کرده جمعی کثیر را اسیر کرده آوردند چون
 اسیران مسلمانان بودند بادشاه همه را بخشید روز دیگر النعمان صلح
 بمیان آورده شکش لایبی ستاده جانب مارمراحت فرمود مبارک شاه
 در کنار آب چنبل توقف نمود خراج بقانون قدیم از زمین داران آن دیار
 گرفت و در ماه رجب به سبع و عشرين ثمانمانه مراحت نموده بدیاری
 ماه محرم سن ثمان و عشرين ثمانمانه بجانب کت حرکت کرد و هر شکستی که
 در کنار آب کما آمده ملازمت نمود و بواسطه تعایای ساله حیدر
 در قید افتاده افرمال داموده خلاص شد سلطان از انجا از آب کما
 گذشت معبدان آن دیار آب را مالش داده مراحت فرمود درین حال
 خبر مرود و طغیان متواتیان سید سلطان با نطفه نهضت نموده دست
 بنا بر فتح و غارت برآورده اکثر متواتیان را خراب کرد و آنها ولایت را خالی

کرده بکوه درآمدند سلطان بواسطه کمی غله و علف و محکمات بر حصار
بدلی آمد و امر ایجا که با رخصت کرده بعیش و عشرت مشغول شد
و عشرین تنانمایه بجانب میوات حبت کوشان متمردان آن
بلو و مدد و سایر میوتیان که با ایشان موافقت داشتند
کرده بکوه اندر و متحصن شدند و چند روز حرکت ندیدند
خالی کرده بکوه الور رفتند سلطان روز یکشنبه اندام مردم را طعن
میشدند آخر میوتیان با خبر شده امان خواستند و آمده ملازمت نمودند
و بقیه قواد سلطان را لایت اتالیق کردند و رخصت نمودند و بعد از چهار ماه
باز در روز محرم شصت و نهم تنانمایه میوات سگارت و متمردان با تلبس
بیانیه رفت محمد خان سپه او و خان در بالای کوه متحصن شدند و شازده و
حرب نموده اکثر مردم او جدا شده ملازمت نمودند و باقی متحصنین
در راه نریج الاخر ستم نمیکردند و از روی غرر حسن در کلوانداخته از حصار رانده و ملا
نموده اسپهسالار و جوامر و هر چه داشت میبخش کرد و بادشاه عیال و متعلقان
او را بدلی دستار و بیانیه را بمقبل خان داد و سیکری را که الان در ملک
خیرالدین سپرده بجانب کویا رخت را می آید و بکوه چید و در امان
نموده بر قانون قدیم مال کداری کردند و مبارک شاه در راه جادی الاول
بدلی آمد و محال حاکم ملک محمد حسن را تغیر داده حصار ویرانه را با و داد
و ملک حبت نامیده با و ت محمد خان با عیال خود که تخته میوات حبت
بعضی دم او که متصرف شده بودند باز با و میوستند درین امانت

ملک احمد مقبل خانی با بک و بجایب مهاباد و ملک خیرالدین محمد اردو
 قلعو که داشت سیتمربایه خانیست سعد خان فرصت یافته با عمارت منید آن سانه باند
 جمعیت مانجاوت بشیری از مردم قصبه ولایت سیاه بویستند ملک خیرالدین
 قلعو دارخی است و دامن خواند کلمه رایده بدلی آمد سلطان سانه را ملک
 بربر محمد خان رخصت کرد و محمد خان رقبه تحسین شاه ملک سانه ولایت را منصرف
 در عمل آورد محمد خان جمعی از مختصان حج در اردو قلعو که داشت خود جریه با بلع
 خدمت سلطان ابراهیم شرقی و سلطان ملک سانه بزرگ را بحرب مصلحتی بخدمت
 طلبید اشرف نفس سیر کعبه میت قح بانه حرکت نمود در اشای راه عرضیه داشت
 قد خان عالم کاپلی رسید سلطان ابراهیم باشکری ای است بقصد کاپلی
 اید سلطان مبارک مهم بیا نه را موقوف داشت مقابل سلطان ابراهیم روان
 درین وقت لشکر شرقیه سوکانو را تاقه قصد بدون کرده بودند سلطان مبارک از
 آب چون عبور کرده موضع حر تولی را که از شما میرا سس و ناخه از انجا باز او
 رفت و محمود حسن با ده هزار سوار بر سر مختص خان را در سلطان شرقی که بر سر
 رقبه بود در دستا و چون لشکر محمود بک شرقیه سیون شرقی را محبت کرد
 پیش سلطان حج در وقت محمود خید روز وقت نموده لشکر خود را ملحق شد سلطان
 شرقی که آس بیا که رقبه زد کایه بان با دار توان امره آمد مبارک شاه از
 اراولی کوچ کرده بقصبه نانی کر نه آمد سلطان شرقی عظمی و شوکت که مبارک
 را معاینه نموده در راه جادی لا اول سینه کور ترکت مقابل داده جانب قصه ابر
 روان شد از انجا از آب ن کدشت سینه بانه رقبه که آس که تمام خست

مبارک شاه زود یک خند و از آب چون که نشدینج کردی شکر او و دودا
مبارک شاه یک شام هر روز اطراف لشکر او را تخته اسپان و موشی مردم را
کرده می آوردند تا بیست و صحبت بین پنج بود و در ششم جادوی لایح نشسته
سلطان شرتی نغمه شبک پیکار سوار شد و مبارک شاه محمود حسن قلع خان
سلطان مطهر وزیرک خان اسامان خان ملک جمن نیره خان جان ملک
شحمیل ملک احمد قبل خانی را متعادل او دستاد که از نیم روز تا شام مبارک
منو دند و در آن روز طریحین حاجت کرده در بر برهم و داند روز دیگر که
مصدق جادوی لایح باشد سلطان شرتی کوخ کرده راه چون پیر پیش کرد
و مبارک شاه از راه بکانت ایار رمت از رای ایار خراج بر تان
قدیم کرده بجانب نیانه مرا حبت که و محمد خان او حدی چند دست و بازو کاری
نساخت چون آمد سلطان شرتی نیر با امید گشتانان خاسته سلطان
مبارک شاه را ملازمت نمود سلطان تسلیم عبور جرم او گشت امان داد
و بیستم ماه رجب بمدنا این قلعه رابده بجانب میوات وقت سلطان محمود
حسن حاجت ضبط قلعه و ولایت که است مرا حبت نمود و در یازدهم شعبان
سایه می و نشین نمایه بلی آمد و در ماه شوال سنه که کور سلطان ملک محمود
میواتی را حبت که با سلطان ابراهیم شرفی همراه شده بود که قلع قبل سنا
و ملک سرور را حبت ضبط ولایت میوات ستاده و اکثر مردم آن را
موضع خود او یران ساخته کبوه درآمدند حبلان خان را در ملک و در
و ملک فخر الدین سار قرا و دستلو اند و جمع شدند و ملک سرور

باج گرفته بجانب شهر مراجعت نمود و در ماه ذی قعد سنه مذکور خبر رسید که
 جرت بن شیخا که کلا نور را حاضر نموده بود ملک سکند عالم لاهور بر سر او رفته منہم
 شده لاهور مراجعت نمود و جرتہ از آب پاہ کشید متوجہ تسخیرت حلب شد و چون
 راجہ دست نیافت مواضع نواحی آماخہ اسیر کرده باز متوجہ کلا نور شد سلطان
 بزرگ خان عالم سامانہ اسلام خان میر سہرند را و مان ستاد که ملک سکند
 را مدد نمایند و پیش از رسیدن ایشان ملک سکند را غلب کلا نویسی با جمعیت
 همراه گرفتہ آب پاہ روستہ بہتہ مقابلہ نمودہ شکست خوردہ جانب تہکہ
 و از دست غنایم مرقدہ کہ از نواحی حلبہ بدست آوردہ بود بدست کر ملک سکند
 افتاد و در ماہ محرم سنہ ثانی قلعہ شیمانیاہ ملک محمود متوجہ لایبت بیاضہ را
 کہ محمد خان اوصی بنیاد کردہ بود تسکین دادہ و ہسل آید بعد از آن سلطان
 بجانب کویہ پایہ سویات نہضت نمودہ مہنداری مدور و چپہ توقیف نمود
 جلان خان سویاتی و سایر سویاتیان عاجز شدہ قبل مال گذاری کردند و بعضی از انہما ملا
 نمودند سلطان پنج ماہ شوال سنہ مذکور بجای مراجعت نمود و درین شاخہ و حالت
 نادرہ حاکم متان رسید ملک محمد حسن اعما و الملک خطاب دادہ و متان دست
 و در شملت قلعہ شیمانیاہ بجانب کویہ اسکر کشید از راہ بیاضہ کویہ رفت و بہ
 انولت اسکیں دادہ بجانب کانت و تائی کانت بہ میت یا کویہ پایہ مدور
 سلطان لایت اورا باج کردہ و جنگی کثیرا اسیر نمودہ از بخار بار پی آمد و اولاً
 از بزرگ حسین خان تغیر دادہ ملک حمزہ کرد و در ماہ رجب سنہ مذکور مراجعت نمود
 و در انشای اہ سیدلم فوت کرد و بزرگ اورا سالم خان سپہرگیر انشا

ملکات خطاب داد و سید سالم مذکور مدتی سال در خدمت خان
مغول داخل امرای کبار بود و سالها در تبریز و خزنه و ذخیره قلع
انها و جمع ساخته و در ماه شوال سنه کور مولود ترکچه بلوچه تبریز
ورآمده لوی مخالفت با و اخت مبارک شاه ببران سید تلم از مقید خانه
سوی تهی را برای تسلی مولود بدست آوردن سال سید تلم تبریز و تسلی
و چون دیکه تبریز رسید و لاد حرف صلح میان آورده ایشان را
مامل ساخت و روز دیگر صبح زود رفت و بلوچه را بدو رشک ایشان شجور
ملک یوسف را می توانند را و خبر داشتند محاربه نموده سکت یافته
رستی قنده چشم اسباب ایشان بست مولود افتاد و سبب سستی
اوشد و سلطان این خبر شنید بجانب تبریز و غریت نمود امر و لشکر
سر طرف بیکر ملحق می شدند و زمین را این بخت میادرت می نمود
مولود استعد تمام داشت و قلع تبریز مستحق شد سلطان مبارک شاه
و ملک کالود اسلام خان کمال خان اجبت محضر و ستاد و عمارت
ماکم ملتان نیز اجبت کین فینه مولود طلب داشت و راه دی الحجه سنه کور
عمار الملک بر شتی سید ملازمت نمود چون مولود بر قول عمار الملک
داشت او را اجبت تسلی مولود و ستاد و لادن و سخن حکایت کرد
بر نعمی اطر نمود و عمار الملک بے نیل مقصود بخت سلطان آمد سلطان در
صمر سابع و ملیش و ثمانیه عمار الملک ملتان ستاد و خود
اجبت نمود و اسلام خان کمال خان اجبت ملتان مجاهر

که داشت عمادالملک بخارسیه امرار در محاصره قلعہ سر بره کرد و بجا
 روت فولاد شش ماهه خنک تمام داشت بعد از آن مبلغی بدست مقصد
 خود شیخ علی بیک بجا بل مستاده استمداد نمود شیخ علی در ماه جمادی
 الاول بنید کو بجانب تبریز روان شد چون به کروهی رسید اسلحان
 و کمان خان سپاه امرارک محاصره داده بجای خود رفتند و لادار قلعہ را بدو
 ملاقات نموده مبلغ ده لاکه تنکینه که قبول نموده بود داد نمود شیخ علی عیان
 اطحال نمود و لادار همراه کر قمر اجعت نمود و رعیت لایت جنبه را اسیر ساخته در
 ماه رجب بنید کو بجانب لاهور روت ملک اسکنه اینچو مرسان و میداد
 ادا کرده بار کرد این شیخ علی از انجا بست واره رفته در خرابی اومی کوشید و
 عمادالملک حبت دفع او تا قصبه طلبیده آمد شیخ علی تاب مقاومت نیاورد
 جانب خطیب پور روت دین ایشا حکم سلطان سید که عمادالملک طلبیده
 که اشتهایان و دود و ریت هیارم ماه شعبان بنید کو عمادالملک کمان
 ملتان کوچ کرده و شیخ علی چون مغرور شده بود زد یک خطیب پور از آن
 راوی کشید یکینا کفنا اب جیل را که نجبا آتش هوار است غارت کرده و شیخ
 ملتان بنید کو به کروهی ملتان سید عمادالملک سلطان شیخ لودی که عم ملک
 لودی حکم که متعالمه و دستاد و او دانی او شیخ علی سید محاربه نموده و شها
 مایت و سکا و یاره کش کشت یاره کر نجه ملتان و سی پوم ماه رمضان
 شیخ علی بنید کو که قریب ملتان رسیده و در چهارم ماه رمضان به روزه
 خنک انداخت عمادالملک سید دهای شهر سرون کرد و ماشکر شیخ علی

در بانامات معطل داشتند و وزیر شیخ علی کاری ساخت بمسک که خود در
روز جمعه بیست و هفتم ششم کوره باروای خاک باوخته توجیه شد مردم
کشته شدند و شیخ علی برشته در دو غوغ و در گرفت برین طریق تا مدت
هر روز محاربه شد مبارک شاه فتح خان بن طغر خان کجراتی را با امرای نامی بدو
عمادالملک رساند و در بیست و ششم ماه شوال امر قریب مئان رسید و روز
یکم یا بیست و پنج علی محاربه نموده غالب آمدند شیخ علی تاب نیاورده درون
حصاری که کردش که خود برآورده بود در آمده بخانه استقامت نمود و از آن
بلیم عبور نموده در برابر چنار کرد و پیشترش که خود برآورده بود در آمده
او غوغ شد پاره پاره کشته شد شیخ علی با بعد از چنار بقصیه سنورفت
و اسب و سلاح و شتر و سایر اسباب اسکر او غارت شد و عمادالملک با سایر
امرا تا قصبه سنورفت و در آنجا در نزد شیخ علی در آنجا مختصر
شد و شیخ علی با جمعی تیراندازی متوجه کابل گشت و امرای که کمونک عمادالملک
آمده بودند حسب الحکم بجانب حلی مراجعت نمودند مبارک شاه مئان را از
عمادالملک تغیر داده حواله خیرالدین خانی کرد و درین باب شنجا که هر وقت
باید و قوت و مکنیت پیدا کرده بنیاد و تیر و آشوب کرد و ملک سکنه تهمینه
مسکین تنه او بجانب حلی حرکت نمود و شنجا جمعیت نموده از کوه سکر آمد
و از آب حلیم و راوی و بیا که شته نزد یک جلد نزد یک کنار است بین
و دو دام و ملک سکنه را غافل ساخته نیاگاه بر او رفت ملک سکنه نرفت
یا قه که قمار کشت شنجا با استعداد تمام ملاهور رفته محاصره نمود و بیستم

مایب ملک سکندر نرمت یا قمر کر قمار کشتنجا با استعداد تمام ملاهور
 رقه محاصره نمود سید نجم الدین مایب ملک سکندر و ملک خوش خبر و علامه و محققین
 و مرور خاک می شد درین اشیا شیخ علی بابر کابل آمدن حوالی قتلان را تا آخر دم
 خطیب یزدان کر قمار کشت آب جلیل را سیر خنده در معتم ماه برع الاول سنه
 بقصه طلبه رسیده انجا بقول و محبت است و رده مردم نامی ایشان را
 مقید کرد و قلع را متصرف کشت مسلمانان اگشت و بعضی اعلاص کرد و احوال
 خرابی نسبت بحال مردم را و یا قسم دران ایام مولاد کر که از تبرئه جمعیت
 ولایت رای میرور را ناخت رای میرور در خاکش تهنه مبارک شاه جواد
 مذکور را شنید و در ماه جادی الاول سنه مذکور بجانب قتلان عزیمت نمود
 و ملک سرور را مقید ساخت چون ملک سرور بسامه رسیدنجا محاصره
 که از شکوه پایه سکر رقه ملک سکندر را همراه برد شیخ علی از امرس نشکری سلطان
 بر کشته بجانب کابل و سلطان لایت لاهور را از ملک الشریع و الملک
 تغیر داده تصرف خان کرک انداز داد و اهل و عیال ملک الشریع را ملک سرور
 ارتقا لاهور را برده بد حله و تساد و در ماه ذی الحجه سنه مذکور با شنجا
 با جمعیت کثیر از کوه را به بعضی کینات از امر محبت داد و باز کوه در اندر پیوست
 مبارک شاه کما آب خجین زد و یک بقصه نی پت بسکر کا و ساخته مدتی
 متوقف بود و عماد الملک را بسکر آراست در ماه رمضان سنه مذکور محبت
 تسخیر زمین دران بانه و کوالیا در دست داده بدلی مراحت کرد و در ماه محرم سنه
 ست و قتلش و نمانا محبت کین قمره لایب ماه نهضت نموده ملک سرور را

بر سر مولای کریم استرما و مولا متخصن شده مجادله می نمود ملک سرور
و اسلام خان را با شکریا ر کرد و متلعه ترهنه گذاشت خود و ملا پس
سلطان مت سلطان با مایه انداخته بخارج قح کرده لاهور و جلد را از سر
کرد ملک الهمد و کما بودی داد و قحی ملک الهمد و بلا سی جلد رسید بخا
از آب سیاه گذشته بخاریه نمود ملک الهمد و نرمتی و کجانب که پایه کو
بخواره رفت و نیشاقوی شن کردن مت سلطان در ماه ربیع الاول سنه یک و
جانب میوات غمیت نمود و چون بقصیه در رسید جلای خان میواتی با
کنیز در حصار اندر و آخن و زو و کیر جلای خان قرار نموده بدر رفت علیه و در
حصار بدست سلطان اقامت و سلطان از آنجا کوچ کرده به تجاره رفت و کنیز
و ولایت اخاب کرده جلای خان از روی غم اطاعت نموده آنجا
قدیم ادا نموده عماد الملک از ولایت سیاه با جمعی تمام آمده ملاست
کرد و سلطان ملک کمال الدین با چند حجت ضبط و لایب کو ایار و قاه
رخصت نموده در ماه جمادی الاول سنه یک و کور بدلی آمد در این اثنا خبر رسید
شیخ علی بر سر میری که تبرهنه را محاصره نموده بودند می آمد سلطان
مبارک شاه سکری بقویت امر و دست داده در نیوقت شیخ علی از سوران
کرده ولایت کنایه آب سیاه را ماخت و خلق کثیر را سیر کرده بجانب لاهور
رفت و ملک یوسف و ملک اسمعیل که حکام لاهور بودند متخصن شده بر نما
پیش آوردند و در محافظت لاهور شهری نمودند و چون محافظت اهل شهر معلوم
ملک یوسف و اسمعیل شه و ار بر و رختیار کرده بدستند و شیخ علی

فوجی بجای ایشان فرستاد تا جمعی اگشتند خیدی را اسیر کردند و ملک
 که از مردم اعیان بود از جمله اسیران شد شیخ علی لاهور را گرفته و غارت و
 تاج واد و تلو لاهور را بنیاد تعمیر نمود و دو راه را سوالتجانی حبه محافظت نمود
 که داشت متوجه بیال پور شد ملک نو سیف که از لاهور بفلو دیال پور پناه برده بود
 مستحسن و استقامت نموده چون از خبر بامداد الملک در تبریز رسید ملک احمد
 برادر خود را با جمعی گنیمت بد ملک بوسف فرستاد شیخ علی از رسیدن کوکاب پور
 را که داشت قصباب میان لاهور و دیال پور را مستقر گشت و در راه جامادی الا
 سنه یکم کور که خبر شد و مسافر شیخ علی مبارک شاه رسید متوجه سامانه شده
 روزی چند انتظار سکر بار برد و چون ملک لال الدین بعضی امر رسید
 بنومندی و تعلق الملک اسلام خان که نامزد تبریز شده بودند آمد و ملا
 نمودند بد کرامت و مان و ت که اگر در حصار تبریز بر خیزند و خود تحمل کند بول
 رفت شیخ علی روی بگریز نهاد و برگشت سلطان مبارک شاه که بنو فوجی بیال پور
 رسید شیخ علی از آب خیاب گذشت بود سلطان مبارک شاه ملک کنگر
 تحفه که از قید شینجا که کوکب خلاص شده بود شمس الملک خطاب داده و دیال پور
 و حلبند رجوع کرده و بجای شیخ علی دستاورد شیخ علی بدرقه بود
 و در تلو سنو منظم بر در آورده خود را که اشتیاق به اسباب اسلحه او بدست
 سکر شمس الملک اقامت سلطان در بر تلننه آب اوی گذشت طبعه سنو
 محاصره نموده منظم تا یک ماه تلاش کرده و خوار زوی غنچه در صلح زد و
 خود را با بیش از سار به سلطان مبارک شاه داد و سلطان مراجعت نمود و شمس

را بلا سور و ستاد و دوجی که از جانب شیخ علی در قتلواهور بود و در آن
سند مذکور امان خواست حصار غالی کردند شمس الملک حصار
متصرف شد چون مبارک شاه از مهم ستیور و لاهور فارغ شده به جرد و زیارت
شیخ متقن رفت و از آنجا بدیال پور آمد چون از عماد الملک بمیشت
ولایت دیال پور و طلب دراز شمس الملک تغیر داده به عماد الملک
داشت ولایت بیانیه که در جای عماد الملک بود شمس الملک توار یافت
سلطان بلی مت چون کج روز از سرور الملک ملتئم شد و ملک
کمال الدین در همه کارها مستعد بود و همایش شرافت بهمه او نموده وارد
که هر دو باتفاق بر سر خاتمات قیام نمایند چون ملک کمال الدین و سنجید
و کاروان بمرجع خلایق شد در مهمات صاحب استهیار شد سرور الملک
از تغیر دیال پور و جایکای سابل از زده خاطر بود از روی حسد مقام
شد و پسران کاکو و کجور را که پرورده از جانان صاحب خدمت و جسم
بودند با خود موافق ساخت و میران صدایب ضلک قاضی عبدالصمد
حاجب مردم دیگر را نیز در مخالفت بجه کرده مرضی می جست و رفت
سلطان مبارک شاه در مقدم ربع الاول سبوع و ملائین و ثمانیه در
جوی شهر بنیاد نموده مبارک آباد نام کرد و بعد از آن ایام خبر فتح
و سرولاد ترکیه رسید سلطان مبارک شاه به بهانه شکار بجانب تبریز
رفت و در آنکه تی زینداران دیار را مطیع و مان بر دار ساخت
مراحت نموده شهر مبارک آباد و درین وقت خبر آوردند که مبارک

ابراهیم شرقی سلطان مویشنک مالوی برکالپی خنکے شود و من
 بطلب اکرمی اطراف رساده در ماه جمادی الاخره نیکو ره بجانب کاشی
 عزیمت کرد و قریب نزل نموده چند فرسخت اجتماع لکرتوقف نمود و آنجا
 روز جمعه نهم رجب به سب و ملیشین نمایه سلطان مبارک شاه با تمام عمارت
 آباد میرفت بنجر حرمان و مخصوصان کسی همراه نبود و سرور الملکان که منتظر
 و وقت بود جماعتی ای که با و متعلق بودند اشارت نمود و با یکبار ششم
 علم کرده سلطان مبارک شاه ارشید ساختند و ایم سلطنت مبارک شاه
 سال سی و شش زده روز بود و گزیده شاه بن مبارک شاه بن نه
 محمد شاه سپه شازده مرید بن خضر خان است و چون مبارک شاه او را سپه خوانده
 بود مولف تاریخ مبارک شاه که در زمان او تالیف نموده او را به سپه مبارک شاه
 یاد کرده و صاحب تاریخ بهادر شاه او را سپه مرید شازده نوشته است
 و چون بیکر تاریخ نیز مرید مبارک شاه به او اطلاق شد در کتاب
 موافق شده و ایراد کرده شده و القصه در آخر روز جمعه که سلطان مبارک شاه
 رسید سلطان محمد شاه با قاف او را و ارکان دولت رتخت سلطنت
 و مود و سرور الملکان اگر چه بطاعت معیت نموده بود اما اسباب سلطنت
 و میلان سلاح خانه را در تصرف داشت سرور الملکان انا جان
 میران صدر امین الملکان خطاب شد و ملک الشرق کمال الملکان صد
 آن بود که از سرور الملکان میران صد و سایر حرم خوازان انعام خون
 مبارک شاه بیکر در روز دوم از جلوس محمد شاه سرور الملکان
 بی نیک

مبارکشاهی را که هر کدام صاحب جمعیت بودند به بهای معیت طلسمه
آورده بعضی سیاست کرد و بعضی اشل ملک کرم خیده و ملک
و ملک فتوح را مقید ساختند استیصال خانه را و ان مبارکشاهی سعی
جهد نمودن گرفت و یکبات اطراف نواحی خلاصه زنده بودند خود
مستصرف شده و طبعی بد بکار امرار تقسیم نمود و پر کنه بایه امر و به فرمان کرام
و خید پر کنه میان و اب بجواله سیدان امر بای ایشان کرده را نوشتم
غلام خود را حبت تحصیل مال خدایه به بیایه مرستاد و او تبارخ دوازده
ماه مذکور شهر نماند و در مدخواست نالقه دست اردیوسف ثانی از خود
شده از مدون بیایه آمد و با نوشته خباب کرده و او را قبل رسانید و عیان فرمود
او اسیر شدند چون حاتم کی سرور الملک بکا و نام ظاهر بود اکثر امر که بریده
نمک خضران سلطان مبارکشاه بودند در فکر کار او شدند سرور الملک
نیز در تیر کر قتل ایشان بود در خن رسید که الهاد و لکالو دی حاکم سنبل
ایا ملک چین حاکم مدون میر کسل کجراتی و میر کباب که یو لوی نجلیت
او را حده اند سرور الملک کمال الملک و یزیدان یوسف پسر خور و یزید
را حبت مع قدما ایشان نامزد کرد و در ماه رمضان کمال الملک بکنار
جون و داماد و از آنجا بقصیده بن قدح حبت تمام خون مبارکشاه از سرور الملک
سیدان برن توقف کرد و ملک الهاد و کمال الملک در میان
یا خود دانست از راه پیشه سرور الملک بکنار الملک واقف شدند
ملکشای غلام خود را به بهانه آمد و پیش کمال الملک ستاد و مانعند را و

بوده محافظت یوسف سید نازن نماید درین اثنا ملک جمیع امارت
 با ملک ایلد و میج شده بوسیله سید نازن و بسیار که از عذر کمال الملک
 بودند سبب نیادنی توتم ایشان شد و از سکر جدا شده بدیلم آمدند و در سلج
 رمضان ملک ایلد و ملک جمیع امارت با ملک کمال الملک کی شد بدو
 کمال الملک با جمیعت کثیر متوجه دیلم شد و سرور الملک در قلعه دیلم
 تا مدت سه ماه محبوسه نمود درین حال خبر وفات نیک خان حاکم سامانی
 با کیهان و بهر او محمد خان بقویض شد محمد شاه اگر چه بطاهر بابل تسلط
 موقت میسر داد اما محبت انتقام خون بدین منظر وقت فرصت بود و سرور
 نیز برین منظر اطلاع یافته در کلبین محمد شاه بود اتفاقاً در ششم ماه محرم
 و ششصد و شصت و نه سال سرور الملک بهر آن میران صد از روی مکر و عذر شمر تا علم
 کرده بهر بریده محمد شاه درآمدند محمد شاه همه وقت از خوف ایشان تجمع
 کثیر از یواخوانان تسعد خنک بود سرور الملک ایما نجا کشت و درین
 میران صد را اسیر کرده پیش دربار سیاست کردند بیت غالی که جوید
 نبرد ملک بدو شک از خون اولاد زنک بدید سال و حرام خوان
 و کیهان متخصن شد و نجاشین آمدند محمد شاه کمال الملک در شهر درویش
 بسیار خانه خود را تشنه و زین و وزند خود را اطعمه اش گردانیده نشد
 بحکم محمد شاه سید نازن کاکو و کهرمانی که اسیر بودند بیدار کرد و یک
 سیاست کردند و ملک بهوشیار و مبارک کو توان پیش دروازه بعل کرد
 زدند روز دیگر کمال الملک با جمیع امارت که سرور وقت سلطه بودند با محمد شاه

بعیت تازه کردند با تقاضای حاجت لایق او را بر یک سلطنت نشاندند کمال
الملک منصب وزارت یا قوه کمال خان مجاطب شد و ملک حمز بن افغان
الملک خطاب کرده لایت امر و پدید آمدن استو قلم مقرر داشت
ملک احمد و بودی هیچ خطاب می قبول ننموده به برادر خود خطاب
گرفت ملک که تراج مبارک عالی را قبولان خان خطاب شده ولایت
حصار و روزه بدستور سابق مقرر گشت جمیع امرایان باغات زیاد
موجب مشارکتند پسر بزرگ سید سالم انجلس عالی سیدانی و
میر خود را شجاع الملک ملک به اعلام الملک خطاب داده و
رکن الدین نصیر الملکی بایت ملک الشریع حاجی سحنه و هلی شده در ماه
ربیع الاول سنه مذکور محمد شاه اقلان غنیمت نمود و در منزل مبارک
اکثر امر مثل عماد الملک اسلام خان محمد خان بن نصرت خان و
یحیی خان و صدی و اقبان خان سائر ملازمان نجده مستسید
محمد شاه مشایخ ملتان را زیارت کرده و خانجهان اقلان گذار گشته
در سنه مذکور بدلی آمد و در سنه اربعین ثمانیة بجانب سمانه حرکت نمود
و موجب ربه شینا که هر فرستاد و ولایت او را خراب کرده بدلی آمد
و در سنه احدی اربعین ثمانیة خبر آوردند که سبب تفرود جماعه نگاه در میان
خلل است نیز خبر است که سلطان ابراهیم شریعی بعضی برکات را منصرف
گشت رای کو الیا و رایان دیگر دست از مال گذاری کشیده اند چون
محمد شاه اربعین حمیت در حرکت نیامده و ساهله غفلت غایت گشت

در هر سر سودائی و در هر دلی تمنائی پیدا آمد. چو نه باز نماید ز بر دای ملک
 بود هر سری را تمنای ملک. بعضی اندام را میواتیلان سلطان محمود خلجی
 بادشاه مالوه را طلبیدند و در سنه در بیع و اربعین و ثمان مایه سلطان محمود
 بدلی رسید محمد شاه فوجها را بسته پسر خود سلطان غیاث الدین و خدائی
 خان را و برابر فرستاده از صبح تا شام غبار فتنه و هجاء بر پا بود و شب
 طنین بر کشته در محل خود قرار گرفتند و زده دیگر محمد شاه حرف صلح در میان آورد
 درین اثنا سلطان محمود و خبر رسانیدند که سلطان احمد کجراتی بجانب مندی
 آید سلطان محمود فی الحال بصلح راضی شده مراجعت و این صلح باعث
 زبونی محمد شاه در نظر او و دلها شد چون سلطان محمود کج کرد ملک
 بهلول لودی تعاقب نموده پاره اسباب و یرتال کران بار را به
 غنیمت گرفته مراجعت نموده و ازین خدمت ملک بهلول محمد شاه
 خوشدل گشته با لطف خسر وانه مزبند گردانیده ملک بهلول را فر
 خواند سلطان محمد شاه در سنه خمس و اربعین و ثمان مایه بجانب
 سامانه حرکت کرد و ملک بهلول را ولایت دیپالپور و لاهور را از
 دایمته بدفع حیرته کهو کهر فرستاده خود بدلی مراجعت نمود و برته
 با ملک بهلول صلح کمزده او را بنوید سلطنت و دلی مژده داد و ملک
 بهلول را هوای سلطنت و سرافرازه در مقام جمعیت شد و از
 اطراف و جوانب انغافان را طلب درشت تا در اندک مدتی خلق
 کثیر بر د کرد آمد و خیلی بزرگداشت کرد و نواحی را تصرف و باندک سبکی

با سلطان محمد شاه بنیاد مخالفت نهادن با کمال اهت و استیلا بر سر دینی رفت و مدتی محصره
 نموده بنی معصوم مراجعت کرد کار سلطنت محمد شاه روز سستی پذیرفت و کار
 بجای رسید که امرائی که در دست گرویی ملی بودند سر از اطاعت چیده دم
 استقلال زدند از الام در سنه سبع و اربعین و ثمان مایه سلطان محمد شاه و دیت
 حیات سپرد ایا م سلطنت او ده سال و چند ماه بود چنین است این کز
 دور که می مهربانی از و گاه جور زد و در آن امید و فدا داشتن بود چشم نور از سها
 داشتن دور و راست چون بوالهوس مهربان و نشان و فانیست و چهره
 در بستان حله و در آن سستی و فدا
 چون سلطان محمد شاه فوت کرد امر او ارکان دولت سپر او را سلطان
 علاء الدین خطاب کرده بر تخت سلطنت نشاند و ملک بهلول و سایر
 امرای بیت کردند و در اندک زمانی ظاهر شد که سلطان علاء الدین از بدست
 نزد کار سلطنت عاجز شد سودای و ماغ ملک بهلول قوی شد جویند کار از دایه
 خردمند کنار دارد دست کنج سلطان علاء الدین و رسنه خمیس و ثمان ماه بجانب
 سامانه سواری کرد و در آن راه خبر آمد که با و شاه جویند بقصد دینی می آید سلطان
 بعثت مراجعت نموده به ملی آمد تمام خان که وزیر ممالک و نایب غیبت بود بعض
 رسانید که بمجد او اوزه در دغ آمدن غنیم سلطان مراجعت فرمود لایق حال سلطنت
 نبود سلطان علاء الدین ازین سخن که مخالف طبیعت او بود بخیده آزرده خاطر گشت
 و در سنه احدی و سین ثمان ماه بجانب بدانون حرکت نمود و چند گاه اینجا توقف کرده
 به ملی آمد و انظار کرد که بدانون را خوش کرده ام و میخواهم که همیشه در اینجا بشم تمام خان

از روی اخلاص باز عرض نمایند که دلی را گذاشتن و بدانون در تحت گاه ساختن صلاح
دولت نیست سلطان این سخن بشتر رنجیده او را از خود جدا ساخته و در دلی گذاشت
و هر دو برادر زن خود یکی شصت و نه رستا و دیگری را امیر کوئی داد و چون بدیدند که کار
نداشت کشید آخر از روزگار و باز در سنه اثنی و خسین و ثمانمیه بجانب بدانون عزیمت
کرد و در آنجا بیست و هشت مشغول شده باندک ولایتی که در حکم او بود قناعت نمود
بعد از مدتی میان هر دو برادر زن او که در دلی بودند مخالفت شد و با یکدیگر کردند
و یکی از آنها کشته شد روز دوم مردم شهر با عوای حشام خان برادر روم را بقصاص
کشته درین وقت سلطان بنجن ارباب فتنه قصد قتل حشام خان نمود که وزیر
مملکت بود و او فرار نمود و شهر درآمده با اتفاق حشام خان شهر را متصرف شدند و ملک
بهلول سلطنت طلب داشتند و تفصیل این احوال در احوال ملک بهلول مذکور است
القصة ملک بهلول لودی با جمیعت تمام بدلی آمده قابض گشت و بعد از چند روز
جعی از هوا خوانان خود را در دلی گذاشت بجانب دیپالپور نهضت نموده
در مقام اجتماع شکر گشت و سلطان علاء الدین عرض داشت کرد که برای دوست
خوای سلطان تردد و منکابم و خود را بنده سلطان میدانم سلطان علاء الدین
در جواب نوشت که چون پدر من تیریس خوانده و مرا سردار برگ تر دوست
بیک بر کنه بدانون قناعت کرده سلطنت را بگو گذارم شتم بی درد سر نیزه آید
شد شمشیر کامی که تمنای ملک برآمد ملک بهلول با فتح و اقبال روز افزون تباه
بادشاهی را بر قناعت خود درست یافته کامیاب گشت و از دیپالپور بدلی آمده
بر تحت سلطنت جلوس نموده سلطان بهلول خطاب یافت و از امر سلطان

علاءالدین اینها که بودند مواجب ایشان مقرر و مستقیم ماند و بعد از چندگاه سلطان
 علاءالدین حلت کرد و جهان بکام سلطان بهلول شد ایام سلطنت او هفت
 سال و چند ماه بود سرانجام کتیبه بن است و بس و نانی نگزیده است بر یکس
 که ستمیست جهان بهلول بودی از ثقات مرویست که ملک بهلول لودی
 بر اورزاده سلطان بهلول بودی است که اسلام خان خطاب داشت و
 امرا کبار و خضر خان و سلطان مبارک شاه بود و حکومت برهند بکر و چون انار شد
 و نجابت و بر اورزاده خود دید او را بمنزله فرزند پرورده در آخر عمر بقایم مقامی
 خود وصیت کرده در گذشت اسلام خان را پسر بود قطب خان نام او سر از اطاعت ملک
 بهلول پییده پیش سلطان محمد رفت و سلطان محمد حاجی شد فی را که حسام خان خطاب
 داشت با لشکر بسیار بر سر ملک بهلول فرستاده در موضع کرهنه از مواضع بر سر
 خضر اباد و سایر هوره طنین را محاربه دست و او حسام خان شکست یافته رو به
 بدلی رفت و ملک بهلول را قوت و کنت تمام حاصل گشت گویند روزی ملک
 بهلول در ابتدا حال باد و بار خود سیاهانه رسید سیدان نام غزیری اینجا بود
 ملک با اتفاق هر دو بار خود بخدمت انی بزرگ و فته باد بشت و ان
 مجذوب بزبان راند که از شما کسی است که باد شاهي دست
 بد و هزار شکم بخرد ملک بهلول بکنار او نشست مکنه در میان داشت بیرون
 آورده پیش آن غزیز نهاده گفت زیاده برین ندارم و آن عسیر قبول
 فرموده گفت که باد شاهی مبارک باشد همراهش غنای
 نموده است هزار کردند او در جواب گفت که رز و و ح

برون نیست این قضیه اگر وقوع خواهد یافت پس سودای ممت کرده نام
 و اگر نخواهد شد خدمت درویشان نمودن عالی را بجز نیست بیت ساکن
 ره ممت جواروت بنیده ملک کاوس مریدون بکدامی بنده واکه در
 تواریخ مذکور است که ملک بهلول تجار کے نمود اصل نداشت و طاهر جدیری او
 تجار کے کرده و بهانه شدی نمود و قصه ملک بهلول ملک و در غم خود
 و سایر قوم و لایس نه در متصرف شد و قوت استعد و تمام هم نه
 سخن آن درویشان که از صغر سن بچا طداشت و اغواچی به سپهر شجاع که در عهد گذشت
 مرغ سلطنت در دماغ او بخیه نهاده طلب کار ملک شده بود و بعد از فتح حاکمان
 مرغه داشت شمل بر باخو شهبها حاجی شدنی و عقیده و اخلاص و نجه سلطان
 محمد رسال نمود و در آن مکر ساخت که اگر سلطان حاجی را قبل سازد و منصب
 بجهت آن بدیده و مان بر دار و خدمت کار باشم سلطان بگوید تا مل حاکمان
 را قبل سازند حمیدان وزیر ساخت بیت لا بد از چرخ دشمنی نمیده بهر که
 بی وجه دوستی کشد بودیان از روی خلاص بشن آن ملاز سلطان
 نمودند و تبارکی محال حاکم ایشان مسلم ماند و بعد از آنکه ملک بهلول از جانب
 سلطان محمد سلطان محمود مالوی محاربه نمود و خطاب خان خانانی متناکشت و
 بودیان قوت گرفته لا سورد و پیاپی و سنام حصار میر و زه و دیگر کشت
 بزور متصرف شدند و چون کمال غلبه استیلا بهم رسانید و از کرقن لا بود
 دیبال بوبر بی حکم سلطان محمد مای و کرده همه کس دانست که درجه کار سب
 چندی بر سر دلی آن محاصره نمود و چون کرقن حلقه میزدند محبت نمود و نه

آمده خود را سلطان بلبل مخاطب کرده خطبه سکاهه موقوف به تسخیر دهللی داد
در حال سلطان محمود است شد و بسعی امر او ایوان ملک سلطان علاء الدین بسج
او را تحت سلطنت اجلاس انداخته بیسی ملک واران و نشیب بدست
و یابی سپهر کرب: درین وقت تمام هند ملک طوعا و نهد بود و لودیان را
استیلا تمام دست داده بود و احمد خان سیواتی از مهر و تی نادوساری که متصل
و حلیت مقصوف بود و لودیان لایب سهند و لاسوترا پانی پست استند و
لودی لایب نبل را که در خواجه خضر که متصل شهر دهللی است ماکم بود عیسی خان کج
کول داشت قطب خان سپهر حسن خان افغان ماکم ربی بود ای باب مقص
به بون کج نو و بیالی و کنبه را مقصوف بود و بیانه در قبض او و خان حدی بود کج
و مالوه و دکن جوینو و بخاله مرکب را بادشاه به ستقلال بود سلطان علاء الدین
شهر دهللی را با چپند موضع داشت باین لایت بادشاهی میکرد و بار دیم
سلطان بلبل جمعیت نموده از سهند بدهللی آمد و حصار دهللی مستح نشد باز سهند
روت درین اثنا سلطان علاء الدین با قطب خان عیسی خان و ای باب نقو
حال خود مشورت کرد ایشان در جواب گفتند که اگر سلطان حمید خان را متع
از منصب فرات مغزول سازد و مایان چند رکنه از تصرف امر او بر آورده
خالصه کنیم سلطان حمیدان ایند و مودیت کسی کوتا بکل گوید که از مرغان
بتانی: از اهر بلی نبود چه داری بسته پراور و از دهللی کوچ کرده به
برهان آباد قریب مادر آمد قطب خان عیسی خان ای باب در انجا ملاز
نموده عرض کردند که چهل رکنه داخل خالصه کنیم بشرط آنکه حمید خان را بغفل سازد

چون قتل ازین مستح خان بدرحمید خان لایت رای پرباب را مانع کرده
 او را تصرف کرده بود و بنا بر عداوت که نه سلطان را و قتل حمید خان معلوم
 نمود سلطان که بکار سلطنت اصلا مناسبند اشتباهی فکر و مایل قتل او
 و مانع او و در نیوفت برادر زن حمید خان مخلصان او بهر حیل که بویستند
 از قید خلاص کردند و او را نموده به رمت ملک محمد جمال که نگهبان او
 بود از بی درآمده بر سر حمید خان سده خنک انداخت ملک مستعد جمال
 را بر خیمه تیر کشنده مردم بسیار بجهت جمع گشتند و غوغا بلا شد حمید خان درون
 حرم سلطان در آن زمان دختران و پسران سلطان را سر بر نه از حصار برود
 کرده خرابی و اسباب سلطنت را متصرف شد سلطان از ربونی خست انجام
 را با موز و مراد گذاشته بود اسطه ربسات در بدوون قف کرد حمید خان
 بایمه در فکر آن شد که دیگری اسباب سلطان علاء الدین دارد و سلطان محمود
 باد شاه منته دور بود و دیان ندیک بود ملک هبلول را که در شهر بود
 طلبه شد ملک هبلول را که در شهرند بود با جمعیت تمام بدجلی آمد و بطلب
 عهد و بیان حمید خان کلیه های حصار را ملک هبلول داد و او در مدتی ماه
 ربع الاول سنه خمس و چهل و نهمایه بر بر حکومت نشست بیت بن
 و روز سه شنبه شام بیکی مهره بخت چینه بکام کس این تحت این مهر
 با خود نبرد و بکام دل از مملکت بخود دیت و در آن وقت ملک هبلول را
 نه سپرد و خواجه بازید بر بزرگ نظام خان که سلطان سکندره شاه
 عالم مبارک خان مشهور سلطان علاء الدین جمال خان مسان یعقوب خان

میان موسی خان از امر او فریاد می جیبا کس بودند قطب خان پسر سلام خان
دریا خان و دی خان و دی تار خان پسر یا خان مبارک خان و دی موسی
عمر خان سمرانی قطب خان پسر حسین خان افغان احمد خان میواتی یوسف خان
علی خان پسر یوسف خان علی خان کرکچی شیخ ابوسعید علی احمد خان شامی خانان
خان خانان یونانی شمس خان وزیر خان خانان پسر احمد خان روانی ننگ خان
شهاب خان میر مبارز خان رستم خان جانا محفان پسر غازی ملک میان حسن
نبه خان جهان ننگی حسین خان و عماد الملک اتقان خان و یزدان خان محمود و
مولی ای بابا آگیکن ای کرن ملک سلول نظامه راسته متابعیت
کمال تعین داشت در کل حال سلوک ملک شریعه بودی در دو عدل مبارک
محمودی مشهورات بمالست علماء و مصاحبت که اندین فی تعقل و
و تما جان داشت ناحی العقیله سلطان سلول مدلی درآمد حمید خان و
تمام داشت بنابر صلاح وقت ملک با و می نمود و ملا میسار کرد
سلام او میرت یک وزی همان حمید خان شد افغانان او سخت که شما
در مجلس حمید خان بعضی کاتی که اغفل و مهم دور باشت بکنید شما را سهل نید
و رعیت بهیت شما ز دل او دور کرد و او را شما نذرناشت و قبیله افغانان
و مجلس او درآمد بنیاد و حرکات غریب کردند بعضی بخش خود را در کمر بستند
برخی کوشش را در طاق بالای سر خان گذاشتند خان گفت که این چه
گفت که از ملاحظه در محافظت نمایم از ان افغانان حمید خان گفتند بنابر
شما عجایب که ما دارد اگر یک کلیم ازین بابا غمناک ماند کلاه ما قبیله

خود بساخته به تحفه می‌رستم تا اهل عالم بدانند که ما را در خدمت حمید خان عزت
 و ابروی تمام بهم رسیده حمید خان تبسم نموده در جواب گفت که قماشها خوب
 جهت این کار شما انعام نمایم و چون خواهرها و خوشه‌دوی در مجلس آوردند بعضی
 افغانان جو و دانه را بسندید و کله‌ها را خوردند و بعضی پیره پان را و اگر دانه جو را
 نه‌نما خوردند چون دهن به‌خست پیتره پان را و اما فراموشند حمید خان از
 ملک بهلول پرسید که چرا بچنین کردند گفت مردم روستائی و بی‌عقل اند میان
 مردم کم بوده اند غیر از خوردن و مردن هری ندارند روز دیگر ملک بهلول
 همان حمید خان شد و عادت چنان بود وقتی که ملک بهلول بخانه حمید
 خان می‌آمد یا معدودی چند همراه می‌درآمدند و اکثر مردم او بیرون می‌ایستادند
 و رین بار که همان شد افغانان باغ‌وای ملک بهلول در بان رالت کرده بودند
 در آمدند و می‌گفتند که ما نیز نوکر حمید خانیم از سلام او جراح و موبایانم چون غوغا
 و شور شد حمید خان از صورت حال پرسید گفتند افغانان ملک بهلول
 دشنام میدهند و می‌گویند که ما هم در رکن ملک بهلول نوکر حمید خانیم و از روی
 در آمد با جواد بناییم و سلام کنیم حمید خان گفت بگذارید و اگر زندگانی توقع ندار که
 جیب و دامن دهی جایی ما را افغانان به‌جوم کرده در آمدند و بهلوی هر خدشکاری
 که کرد حمید خان ایستاده بودند و نفر ایستادند و رین اثنا قطب خان لودی
 زنجیر از بغل برآورده پیش حمید خان نهاد گفت مصلحت درین است که ترا باند
 روز در گوشه باید بود و بجهت حق ملک قصد جان تو نمیکنم حمید خان را مقید
 ساخته سپردند چون ملک بهلول دلی را بی‌مانع و مخالفت متصرف شد خطبه

بنام خود کرده بسط سلطان بهلول ملقب گشت و سلطان علاءالدین نوشت که چون
من پرورده پذیرش نمایم و معنی و کالت شما که بر سلطنت که از دست رفته بود
رواج و رونق میدهم و نام ترا از خطبه بنی اکثم سلطان در جواب نوشت که چون
پدر من ترا فرزند بخت بود ترا بجای برادر بزرگ دانسته سلطنت بپوشیده
به بدانون قناعت نمودم سلطان بهلول کامر این چو کامیاب شده شروع
در کار سلطنت نمود همدران سال بجهت سرانجام ولایت ملتان و آن نو
نهضت فرموده بغضی امراء سلطان علاءالدین که از سلطنت لودیان را
بنودند سلطان محمود شری را از جوپور طبعیدند و در سنه ست و خمین و شان بایه
سلطان بهلول با امراء دیگر متخص شد سلطان بهلول این خبر را شنیده از
دریا پور مراجعت کرده موضع نبره که پانزده گرو می دهی است فرود آمد و لشکر
آورد و بارشترکادی که از لشکر سلطان محمود بکراکاه میرفت گرفته آوردند سلطان
آوردند سلطان محمود فتح خان هر دی را باسی هزار سوار و سی زنجیر نیل بر سر سلطان
بهلول تعیین نمود لودیان سه فوج شده بکارزار و رانند و نیلی که از فوج فتح خان
هر دی بیشتر میگرد قطب خان لودی که در تیر اندازی ممتاز بود و بیک
چوبه تیر بکار ساخته از پیکار باز داشت و دریا خان لودی که با سلطان
محمود پیوسته بود اتمام در جنگ میکرد و قطب خان او را با و از بلند
گفت که مادران و خواهران تو در فلوله متخص اند ترا چه لایق که از جانب پیکان
جنا سکنی و حفظ ناموس نمایم دریا خان گفت من میروم تو تعاقب کنی
قطب خان سوگند یاد کرده دریا خان رو کرد و اندید بجز کشتن دریا خان

فتح خان

فتح خان هر موی هر میت خورده گرفتار گشت چون پیوندا را ای کرن را فتح خان
 بقفل رسانیده بود رای کرن سرفتح خان را جدا کرده بخدمت سلطان بهلول آورد
 سلطان محمود از و تهنع این حال بآب نیاورده جانب جنوب مراجعت نمود
 بعد ازین سلطنت سلطان بهلول استقامت گرفته قوت و کمیت تمام
 پیدا کرد و جهت ضبط ولایت در حرکت آمد اول میوات رفت احمد
 خان میواتی استقبال نموده اطاعت کرد و سلطان هفت برکنه از تصرف
 او برآورده باقی راه او وا گذاشت و احمد خان میواتی مبارک خان عم خود را
 و ایلی در خدمت سلطان مقرر کرد و سلطان از میوات بقصبه برن رفت
 در پادشاهان لودی حاکم سبیل نیز از راه اطاعت و انقیاد پیش آمده است
 برکنه شکست نمود و سلطان بهلول از اینجا بکول آمد و کول را بچرخان بدستور سابق
 مقرر داشت و چون به برناما اباد رسید مبارک خان حاکم سبیل بخدمت شتاب
 محال جاکیر او را نیز بفرستاد و هم چنین ولایت رای پرتاب حاکم بهون کالورا با و او
 گذاشت و از اینجا بقلعه را ببری رفت قطب خان بن حسن نان حاکم را ببری متحصن شد
 و در اندک مدت حصار را ببری فتح شده خان جهان قطب خان را قول داده
 پیش سلطان آورد و محال جاکیر او را نیز مسلم داشتند و از اینجا با تاوه رفت حاکم اما
 و ه نیز اطاعت نمود و دین و فت سلطان محمود شرقی باز بر سر سلطان محمود بهلول
 آمده و رسوا و آواره نزول نمود و زاول با فواج طرین محاربه نمودند و وزیر
 قطب خان و رای پرتاب صلح در میان آورده قرار دادند که آنچه در تصرف
 مبارک شاه بادشاه دهمی بود بسلطان بهلول تعلق داشته باشد و آنچه در قبض

سلطان ابراهیم با دشمنان چون پور بود و تصرف سلطان محمود باشد و در جنگ فتح
 خان هربوی که هفت زنجیر فیل بر سلطان محمود دست سلطان بهلول افتاده بود
 آنها را سلطان بهلول واپس فرستاد و قرار دادند که شمس آباد را بعد از بر
 سلطان محمود بگویند و رفت. سلطان بهلول بیجا و مقر فرمان بجای خانی
 نوشت که از شمس آباد برود و او اطاعت نکرد سلطان بهلول بر سر افت
 جونا خان که تحت سلطان بهلول شمس آباد را برای کرن داد سلطان محمود این خبر را شنید
 بر سر سلطان بهلول شمس آباد و قطب خان و دریا خان لودی بر سر شکر سلطان محمود
 شب خون زدند ناگاه اسپ قطب خان بدی خورد و قطب خان از اسب افتاده
 و شکست و سلطان محمود او را به جونیور فرستاده هفت سال زند باند سلطان
 بهلول شاه زاده جلال خان و شاه زاده کند خان و عا و الملک مقابل فوج سلطان محمود
 بمدرای کرن که در قلع بود و کشته خود بمقابل مجایه سلطان محمود پیر درین اثنا سلطان
 محمود بیمار شده خست استی برداشت. درین نیشتم هم زهر و شکر است. که یکی جاگز دگاه
 جان پرور است. یکی با بفرسز زنده یکی با نیکین تنع بر سر نهند. که نیشتم بموقع زهرش بجای
 دین بی ملا و ان بی و تاج بی بی را جمعی را و با اتفاق امرا شاه زاده بهکین خان را بر سر
 سلطنت نشاند و محمد شاه خطاب کرده میانه هر دو باد شاه صلح شد و عهد بستند
 که ولایت سلطان محمود و تصرف سلطان محمد شاه باشد و آنچه در قبض سلطان بهلول
 بود سلطان بهلول ادرانی بود محمد شاه بگویند رفت و سلطان بهلول
 بدیلهی مراجعت کرد و وقتی که نزدیک دیلهی رسید شمس خان
 خواهر قطب خان پیغام کرد که ما دام قطب خان

ورنه سلطان محمد شاه است سلطان اوار و ارام و خواب حرام است سلطان
 تبارکش از دیکور مراجعت نموده بر سر محمد شاه رخت محمد شاه نیز از جوینور
 شد چون شمشیر با در شمشیر با در ارای کردن از جانب سلطان هبلون عالم بود
 که قمر جوینا خان اداری تاب که سابقا اتفاق است علیه محمد شاه را ملاحظه نمود
 با وی بوست محمد شاه بر سر آبی سلطان در بری که قریب رستی بود نزول نمود
 بعد از در خواب انداخت محمد شاه از رستی مانعی که توان جوینور نوشت که در
 حسن خان قطب خان بر سر سلمان بودی اقبل ساینه که توان عرضه داشت
 نمود که بی بی راجی نوعی محافظت دومی نماید که اقبل ایشان نیست
 چون این نوشته محمد شاه رسید اله و از جوینور طلب داشت که او را بحسن خان
 ببرد و آشتی داده یاره ولایت راجس خان بد چون بی بی راجی از جوینور
 روان شد که توان جوینور بموجب و مان محمد شاه زاده حسن خان اقبل
 بی بی راجی تغریب حسن خان ادرستنج بجا آورده توقف نمود و بش محمد شاه
 زمت محمد شاه بوالده نوشت که چون سا بر شاه زاده مانیر همجن مال میداد
 که خدمت اله همه یکبار تغریب بجا آورد محمد شاه و قمار و خون ز بود و
 اما از دیریم و مر اس و بند روزی شاه زاده حسن خان بادر محمد شاه با
 سلطان شاه جلای خان اجدد منی بعرض محمد شاه رسانیدند که لکر سلطان هبلون
 و اعیانه شهنون بر بنار دوزی نمر اسوار و سنی بخیر میل همراه گرفته بعز
 همراه گرفتن ابد از شک محمد شاه جدا شد و در کنار جهرنه است اما دند سلطان هبلون
 این خبر را شنید موی متعایل ایشان تعین کرد شاه زاده حسن خان خوا

که شامزده جلالت خان را همراه بکیر و کس طلب او دست او درین اثنا سلطان
گفت که توقف کردن مصلحت نیست جلالت خان از دنبال خواهد رسید
بجانب تنوچ روان شدند اتفاقاً قوچ سلطان بهلول که در مقابلہ ایشان
تعیین شده بود آمده بجای ایشان ایستاده شد شامزده جلالت خان را
بموجب طلب حسین خان برآمده جانب چپ روان شد قوچ سلطان بهلول
را ندانست که قوچ حسین خان است نزدیک آمد قوچ سلطان بهلول طالب
کرمه پیش سلطان آوردند و او عوض قطب خان است در بند کرد و محمد
آب مقاومت نیاورده بجانب قوچ را می شد سلطان بهلول تا آب کنار
نموده باره اسباب و تریال عنایت مکرر مراجعت نمود و چون شامزده
حسین خان دست خمیس و خمین و ثمان نامه پیش بی بی را بجا انداخت و او را
دولت شرقیه بر تخت سلطنت جلوس کرده بسلطان حسین صاحب کشت خانچه
در طبقه شرقیه بمقتضی فرموده ملک حاکم سلطنت و ملک مبارک کنکاش
علی کجراتی و سایر اماران بر سر محمد شاه که کنار آب کنار دکان کرد
و رفته بود تعیین نمود و چون بکرم حسین خان نزدیک رسید بعضی امرای که همراه
محمد شاه بودند جدا شده آمدند محمد شاه باینده سوار گردید و باغی که در آن
نواحی بود درآمد و او را محاصره کردند و بطنش بمقتضی که دولت او را بود و نزد
بیشتر میشد می نمودند و آنکه که کشت نشد و تسکین نگذرد و کشت نشد
حریر محمد شاه چون تیر قاذبان بود دست تیر و کمان کرد بی بی را از
با سطل او را است آمده بجان تیرهای کشت محمد شاه را دور کرده بود محمد

مرتضی که دست کردی بے پچان از ترشش ابدی احوال همیشه
 درآمده خند کس انداخت ناکاه تیری از دست مبارک کنگ بکلوی محمد شا
 رسید بهان خم از انیب افتاده در گذشت نشسته مادرستی نه از دروده
 کور انگشت : دل من به محمد ان ال سپر شش نیار : چون اجل نه شاه منید
 فی کد و زنی قضا : سلطنت نه بهر وری باید کار : من کریم شرق با غرب جهان
 یکسر است : فی اجل خواهد ستانید از تور و راضطار : بعد از ان سلطان حسن
 با سلطان بهلول سلج کرده و عهد بستند چهار سال هر کدام بولایت خود
 قانع باشند ای باب که قبل ازین با محمد شاه نمکی شده بود بنا بر دلاسی
 قطب خان افغان با سلطان بهلول میوست قتی که سلطان افغنوج کرده
 حوض که آن امر به میگویند مرو و آمد قطب خان دی را از جوینو طلبید با اسب
 و دیگر عنایت اختیار بشید نابزار و اگر تمام پیش سلطان بهلول میستباد
 سلطان بهلول نیز شامزاده جلان خان را بتعظیم و کریم و انعامات جمع شد
 خدمت سلطان رخصت کرد بعد از چندگاه سلطان بهلول عا بن شمس الدین
 نصر و حجت خان را بر آورده برای کرن او در بخار بر سنک سپر ای باب سلطان
 بهلول را ملازمت نموده قبل ازین ای باب یکمیه که دران روز کار غیر لم
 سروا سی می بوده است یک نفر از دریا خان زور گرفته بود و دریا خان
 از روی انعام بر سنک سپر را با استصواب قطب خان بعزل ساند و در
 اثنا قطب خان سپر حسین خان افغان مبارز خان تهم و ای باب سلطان حسن
 موافق شدند و سلطان بهلول اقوت معاومت گانند مرا حجت نموده بد

آمد بعد از چند روز سلطان بهلول بواسطه اشغال مهمام نجابت بنی حاکم
غزنیست نمود قطب خان بودی خان جهان ایه نیاست خود در دلی گذاشت سلطان
بهلول هنوز در راه بود که خبر رسانیدند که سلطان حسین بالکری را رسیده
که به پیکر غنیمت دلی نموده می آید سلطان بهلول بهر عتراضت نموده بدین
آمد و باستقبال غنیمت رفته در چند روز مقامله نمود تا معیت وزیر افواج طرمین
در این شاه احمد خان میواتی و رستم خان حاکم کول سلطان حسین پیوستند و
نامار خان بودی سلطان حسین مواکفت نمود بعد از یک ماهه معرکه سال و جدا
باطنا بسید بسعی اعیان دولت قرار یافت که تا به سال مرد و با دشت
بولایت خود قانع بوده بهم خاک نشینند بعد از صلح سلطان حسین تا و در
محاصره کرد و سلطان بهلول به دلی آمد سه سال اقامت نموده بهر انجام
ملک و لشکر و اخت در میان سلطان بهلول و رستم احمد خان میواتی
که قبل ازین با سلطان حسین موافقت نموده بود روت چون بهلول بسید احمد
خان جهان که امرای ترک سلطان بهلول بودند و لا سامانده خدمت او در
احمد خان بهر یوسف خان علوی حاکم بایزید خطبه نام سلطان حسین رسانید چون
سه سال مفضی شده بود سلطان حسین با یک لاک سوار و یک هزار نفر
و حلی شد سلطان بهلول از دلی رانده زد یک قصبه نواره مقابل نمود
خان جهان در میان آمده طرمین صلح داده بعد از صلح سلطان تا با و در
نمود و سلطان بهلول آمد و بعد از اندک مدت با سلطان حسین بهر سلطان بهلول
روت سلطان بهلول از دلی رانده زد یک شهر چند روز طرمین مقابل

شد و چند مرتبه مراجع محاربه کردند و آخر بصلح انجامید سلطان حسین بجانب
 اتاوه رفت سلطان به بلوں به بلی مراجعت کرد در وقت تا در سلطان حسین
 بی بے راجی و اتاوه در گذشت کلیان مل سپر اگر سنکیه اوج کو الیاء
 قطب خان بودی که از چند و ابر کو الیاء رفته بود پیش سلطان حسین آمدند چون
 قطب خان سلطان حسین را با سلطان محمود در مقام ریخاش باوت نمود
 خوش آمد کرده گفت به بلوں از مره نو کران شما است او را دم بر بری مهر
 و متن با بلی را تصرف نمود و دنیا و موم و ارنخو ایم گرفت بطایب اخیل از سلطان
 رخصت کرد و خدمت سلطان به بلوں آمد و گفت که بحید و تذو و از دست سلطان
 حسین خلاص شده ام او را در محاسن شما نسخ باقیم شما در کار خود باید بود
 و این اشا سلطان علا و الیه بن بدون در گذشت سلطان حسین از اتاوه و حقه
 تعزیت او به بدون آمد و بعد از مر اسم تعزیت بدون از ریه سلطان علا و
 تعزیت داده تصرف شده ان بی مروتی را بخود روا داشت از انجا
 سنبل رفت مبارک خان پیر نامار خان حاکم سنبل را متعبد کرده ب رنج شاف
 و خود با شکر عظیم و کبک و میل به جسی آمد در ماه ذی الحجه سنه ثلث و پنجم
 و ثمانیا به کنار آب جن فرب که کنجه بنول نمود سلطان به بلوں حسین خان به
 حاج جان را جانب مرتب نمود و ان کرده خود را سهند به بلی آمد و طرین را
 مدتی محاربه کارزار گذشت شرقیه از روی کثرت است کمان علیه داشتند
 الامر قطب خان کس پیش سلطان حسین ستاده بنجام داد که من بنده
 احسان سببی راجی ام وقتی که در جوینو محبوس بودم انواع احسان در

حق من اران عجمه بطور آن حال صلاح و ران است که با سلطان بهلول صلح کرد
مراجهت نمایند و لایت آن طرف ککعت علی شبادا شده باشد و پنج سطر
کنک است سلطان بهلول که در پی زمین اضی شده نراج بطرف خنک
سلطان حسین با عثماد صلح ترپال که آتش کجوح کرد و سلطان بهلول وقت
تغاقب کرده ترپال لکر سلطان حسین غارت نموده پاره از خرابی و
اسباب که بر سپان میلان پاره کرده بودند دست سلطان
بهلول افتاده تا محصل امرای نامی ارشکر سلطان حسین مثل قتلخان و زیر که
اعلم العلماء وقت خود بود و او جوانی بسیار و امثال ایشان است و قتل
زنجیر کرده قطب خان بودی تغاقب کرده بعضی کینات سلطان حسین
قصه کتیل و شمشیر با دیکت کون و مادر جلای را متصرف شده در مرز کین
شمار بغین کرد و چون تغاقب از حد گذشت سلطان حسین کشت بک
موضع ارام بجوار اعمال بر بی تعابله و مقتله اتیاد و آخر بصلح قرار
گرفت و شرط مابا که سلطان حسین سلطان بهلول بولایت خود و حد
حد و خود قانع بوده باشند بعد از صلح سلطان حسین بر پی و سلطان
بهلول در موضع سوپا متورار گرفت و بعد از مدتی با سلطان حسین جمعیت
نموده بر سر بهلول آمد و در نواحی موضع سناری محاربه سخت افتاد
سلطان حسین با بر نرفت نمود و نظم جو بخت است و در کان نجات
به نجات کار کند در صف مصاف خنک: با سپاه قوی که کانه
ستنی نخت: نه خور نامه سیاهی شکست خورد و خنک: هموان تعاب

171

نیاورده بولایه سمت بطریق شری که خورد و سیلی سر بر سر فرستاد و دیگر
فرار نکند و برابرش بپایانی که صید نکند گفت همین برون کند و از آن پس
بصدیکه هشتاد و یکوش را به تیره استقبال نموده سلوک آدمیان
کرد و وحید کات که با چند پیش و پیل شکست که زانیه موج همراه کرده با خود
مشایعت کرد و بعد از آن سلطان لوی غرمت را و اخته متوجه چون بوشه
چون دیکه سید سلطان حسین چون بوبرا که اشته از راه بهر جمع تقبوع
سلطان ببول نیز بجانب تنوج در حرکه آمد که آب بهر آب ببول نمود و بعد از
خواب کارزار از غرمت که طبعی سلطان حسین شده بود و بعل آید چشم اسباب
سلطنت او بدست بودیان اقامه و حریم محترم اوبی بی خان را و حامد و حریم
علاءالدین بنیره خضران بود که رفتار شد سلطان ببول بصلاح و رعیت
آن جمعی می نمود باز چندگاه که باز سلطان ببول متوجه تسخیر و لایق بنیو
خانم خود را بجایه ماص کرده بشوهر رسانید و بنیو لا سلطان ببول حنیو
متصرف شده مبارک خان بن خانی داد بعضی مرای دیگر را مثل قطب خان کود
و خان جان امثال آن در قصبه بولی که اشته بجانب بولان و مت و سلطان
حسین دست یافته جمعیت تمام بجنیور آمد مرای سلطان ببول چون پیرا
بیش قطب خان مجبوری فرستاد و در اینجا استقامت نموده با سلطان
حسین از راه اخلاص در کده سخنان و تلخ امانه در میان آورده تا رسیدن
کو ماک بعد از آنکه زانیه سلطان بنیو شکر خود را که همراه قطب خان بود
معلوم نموده یارکاب شاه پسر خود را به ایشان رساند و خود هم از دنبال

مسوخته چون پور شد سلطان حسین باب نهار و مت نیاورده به بهار است
 و چون بهلول بقصبه ی رسید و فاب قطب خان بودی شنید خنده و
 ملواری تعزیت یروا خیمه چون یروفت بارکات شاه از رتخت سلطنت
 نشانه در اینجا گذاشت خود بولایت کاپی عزیمت نموده کاپی با عظم
 مایون سیر شاه زاده خواجه یزید داده از راه بند و ایدیل پور رفت
 و محل پور باستان آن خیمه منشا پیشش نموده داخل دولتیو خان شد
 چون بهلول نزد کاپی آمد کاپی آنجا حاکم باری لوازم خدمتکاری
 بقدر رسانیده در سکان نو کران انتظاف نموده و خیمه منشا پیشش گذاشت
 بهلول باری ابا و مقرر داشت از اینجا بجانب الینور که از توابع رسته بهو است
 نموده ولایت الینور را غارت کرده باغات و زراعت اینجا را خراب ساخته و
 واکر رفت و پس از چند روز بجا میروزه رفت خیمه در اینجا اقامت نمود
 به جلی آمد و بعد از چند گاه بجانب کوالیا حرکت کرد و در آنجا حاکم کوالیا را
 از انقیاد پیشش آمد و شاد و کات که پیشش گذاشته سلطان کوالیا را با و
 داشت از اینجا با و آمد و اما و از اسکس که سیرای داند تعز داده و محبت
 نمود در انشای او بهیار شده نزد کاپی موضع ملاوه اراعمال قصبه سکیت در
 اربع و تسعین و ثمانیة فاتیما و مت سلطنت سلطان بهلول سنی و هشت
 و نشت ماه و هشت روز بود و نهم که او ایستاد و یوزال و بیاید
 دست اجل کوشان به حال استخیری برودی فرود و بجای می سامی مقرر نمود
 اگر پادشاه است و خرم و خوش و رسانده اجل صوت مرش مکوش و و

از شعر این قطعه در تاریخ فوت او گفته اند پنج هشتصد نود و دو خیار فوت از
عالم بود ملکستان جهان کشا هبلول بی بی تیغ ملکستان پنج و یک
دفع اجل بود محال شمشیر و خنجر مصقول که سلطان اسکندر بن سلطان یاق
حون سلطان هبلول و دعیت حیات بقا بضر ارمح سپهر شانه ارم
نظام خان بود علی بود سر عسیر از باد استعاره کرده در قصه لعل جلای خود
تباوت سلطان هبلول سایه نقش بد پر او بدلی مرستاد و با اتفاق
خان جهان خانان طه و سایر امار در روز جمعه ششم شعبان سی و پنج
تسعين و ثمانیا قریب مقبره جلای ربکیه که کنایه بسیاره واقع است و بر او
سلطان مریوز میگویند بر سر سلطنت جلوس نموده محاط سلطان اسکندر
نظم چه نبعت منخ به نعلی تعاب بی عیان کرد و از افق تاب بی سخن
لیکن شکست از عنوان بی نبوبه هر کل از بوستان بی دران قریب سلطان
سکندر شش پسر داشت ابراهیم خان جلای خان اسماعیل خان حسین خان محمود
نظام خان اعظم یون از امرای نامی نجاه و سه نامی بودند خان جهان
خان جهان بودی احمد خان برادر او و مبارک خان یون خانی بودی عیسی خان نامی بسیار
عالم خان بودی جلای خان پسر محمد خان دینی مبارک خان بودی مبارک خان
سویجی خیل احمد خان پسر او عماد پسر خانان علی عسکر خان سروانی بک خان پسر
عالم خان بودی عالم انا و ابراهیم خان سروانی محمد شاه بودی یون خان سروانی
حسین دینی مبارک خان سلیمان علی پسر دوم خانانان سید خان بودی پسر مبارک خان
اسماعیل خان یون خانی تا مار خان پسر علی عثمان علی شیخ اده و محمد علی شیخ حاجان

شیخ احمد و سید ادم بودی حسن را و دهم کبیر خان بودی نصیر خان و غانی قاضی خان
 نو و بی تا رخاں مالک خیره مولاجن کنبو حاجت نام محمد الدین حاجت نام شیخ عمر حاج
 نام شیخ ابراهیم حاجت نام مقبل حاجت نام قاضی عبد الواحد سیر طاهر کلبی حاج
 نام خواص خان هوره سیر خواص خان خواجہ نصر الله مبارک خان اقبال خان مالک قصیر بار
 خواجہ نصر الله مبارک دهم سلی شیر خان ادر مبارک خان غانی عماد الملک کنبو شعیب خان
 نو غانی که میر عدل بود بعد از حیند کا و سلطان بکنده بجانب کینه ربر بی عزیت نموده
 عالم خان را در سلطان بکنده در حصار ربر بی سپه دار خیزد روز بمختص شد و در
 آخر کربتیه عسکری خان بن تار خان بودی پتیا لی رمت و ولایت ربر بی خان غانی
 نو غانی متفر شد و سلطان با و رفته محبت با و نگاهدارید عالم خان بجانب خود
 آورده و اعطیسم تا یونجه اگر دهنه لانی اتا وده را بود و اسماعیل خان نو غانی راجت
 سلج بش مارکیش و بادشاه جوینور دست داده خود ربر عسکری خان عالم متیا
 رمت عسکری خان بعد از مقابله و متاخذ زخمی مجروح گشت و در آخر از روی عجز اطاعت
 نموده ایل شد و بهان حاجت رمت کرد ربر کنس که موفی مارکیش و بود و
 سلطان بکست قطع پتیا با و متفر شد و ربر بر بارکیش و سلطان
 مارکیش و از جوینور بکست و چون و طرین مقابله دست داد بعد از کارزار مجاهد
 مبارک خان گرفتار شد و بارکیش بکست یاقه بدو رمت سلطان تعاقب کرده
 محاصر نمود و بارکیش و از روی عجز و انکسار اطاعت نمود و سلطان او را بکشت
 کرده خوشدل ساخت و همراه کرده جوینور برده بدست و سابق تحت شرفیه
 امارکنات و لایت جوینور را بامری خود تقسیم نموده هر جا حکام از خود گذشت

و در خدمت او و عثمان کاشت و از آنجا که بود و کابل و از اعظم سلاطین
شمارده و خواجه یزید تغیر داد و محمود خان بودی متعز و مود و از آنجا که آمده تا آنکه خان حاکم
حضر تو از قیاد و دود و لتجواهی بتدیم رسانید و هر ابا و متعز داشت بجانب قلعه کوه ابا
حرکت نموده و خواجه محمد علی را با خلعت خاص ممتاز ساخته و چون نیز از روی
اطاعتش آید و برادر زاده خود را نزد دستار که با بیاضا بعت گاید نمود
سلطان و حاکم بیاضا پسر سلطان احمد علوانی نیز از راه انقیاد شیش آمد سلطان مود با
را که در و تا عوض آن جلد و خند و او را مامور و سکیت داده شود سلطان شرف خان و
را همراه کر قبه بیاضا آمد تا کلید قلعه بسیار و چون بیاضا در آمد نقص عهد و قلعه
بیاضا را محکم ساخت سلطان بکند را که امین و هیبت خان علوانی را که از توابع سلطان
شرف بود و قلعه را که متحصن شد و سلطان جنبی از امر بر سر گرفته که است خود
بیاضا رمت و در محاصره مبالغه کار داشت چون کار سلطان شرف تنگ شد
از روی عجز امانت و در سبب نماند بیاضا شرف شد و لایبانه بر
خان خانان سردار علی متعز کشت سلطان شرف اخراج و موده و او بکوه لیاقت
و سلطان جلی مراجعت کرده و بیست و چهار روز در مسلی توقف کرد و در آن
خبر رسید که زمینداران لایت جانین و بکوسان و دیگر مردم قریب کاپاده
و سوار جمع شده مبارک خان ابی جاساختند و شیر خان ابد و مبارک خان
بشهادت و مبارک خان کنار جوسنی بیا که الان شهره باس اما و این
و از بناهای حضرت خلیفه الهی است از اب کاک مسکنه شست و بیست و نه
که قرار شده در حال ای بهدراج و بنده خبر دار شده مبارک خان اسیر شده

بارکشا و غلبه آن طایفه او را یاور جوینور بدریا با پیش محمد علی که کالاهار است نهاد
 داشت آن سلطان در سنه سبع و سبعین قیامنا به یانجا بنام غریب نموده چون
 از کمانک شت میله بوردید بارکشا با جمیع امرانجه مت پیچیده با بقات و عیالت
 تمارکشت از مهات و دبدبه آمدن سلطان ای بهیدرک خان یو عالی را که دیده
 داشت نزد مسرتسا و سلطان از انجا بکرا آمد در انجا میرین داران جماع نمود
 بمقابله تسباده کارزار نموده عاقبت شکست خورده علی تنگ شت متفرق شده
 و عزم یار بست لشکر یان سلطان و سلطان جوینور رفته دیگر یانجا
 را در جوینور که اشتر می حاجت کرد و در نواحی و ده قریب کما و سیر و شکار گذراند
 چون بکرا رسید خبر آوردند که بارکشا و غلبه میرین داران که با متفرق شده
 در جوینور نمی تواند سلطان فرمود که محمد علی و عظم ساهوین خان خان و جانی
 از او ده مبارک شاه راه کرده جوینور رفته بارکشا را مقید ساخته نزد سلطان
 چون بارکشا و امیرش سلطان آوردند او را به بیت خان و عمر خان سردار
 سرده و خود از نواحی جوینور بجانب لوه جنبا غریب فرمود و بعضی امرای سلطان
 شرقی که در انجا بودند حکاک کرده شکست یافته در قلعو درآمدند چون متلوه حکم بود
 بمحاصره پیرا حاکم کنت کشت که از مضائق تنبه است قه رای بهیدر
 انجا استبصال نموده اطاعت کرد و سلطان کنت را با و مقرر داشت کما جنب
 او بل نهضت فرمود و درین اشاری بهیدر متوهم شده اسباب چشم خود را
 گذاشت کما جنب تنبه فرار نمود سلطان با هم اموال و خشم او را پیش او در ستان
 و چون سلطان او بل سیدست تبالیج دراز کرده با نجات و امارت را

خواب خفته از راه کرده بدو روت و مشکو ح شیرخان برادر مبارک خان نوشه
را در حباله خود آورده شمس آباد و شش ماه در آنجا اقامت نموده در سل
روت بار بجانب شمس آباد توجیه نموده در انشای راه قریه مد تو ماکل را که
مسکن و ماوی میفرمان آن موضع گرنجیه در موضع و ذیرا باد خردیند نیز قتل و اسیر
شمس آباد امن ربات گذرانید و در آن تسعایه غرمت است تبنه و کوسا
رای پهل نصبت نموده در انشای راه موضع میفرمان بخار که رسید قتل و نیز
می آمد چون که بار کجائی رسید آنجا بر سنکه سپرای پهل اچنه خک
بر سنکه نر میت زده کتابی را گذاشته بجانب تبنه گرنجیه چون سلطان
رسید اچه بیگ جانب موضع که کوه وار نموده در انشای راه و شمس سلطان
از هر کجی جانب سدا را اعمال تبنه حرکت کرد چون با بخار رسید میون کوکنا
نوکات روغن که آن شد سلطان از آنجا باینور روت ایسانی که در سمرقند
مکشیده بودند اکثری قلمش ند خپانچه مرا صد سب پا کاه بود و بود
اسب ضام گشت لکمی چند سپرای بهیند سایر زمینداران سلطان حسین
نوشند که در سکر سلطان اسکه اسب نماده و یاق قلمش و صفت
است سلطان حسین جمعیت نموده با صند نخم قتل از بهار بر سر سلطان بکند
اسد سلطان بکند در بکند گنت از آب گناک گذشت بچهار رسید
به بنابر سس آمد و خان خانان را پیش سا با بهن سپرای بهیند و ستاد
که او را دلا سا کرده بیاوردان وقت سکر سلطان حسین در شرده گردنی بود
سلطان بکند در بعثت بر سر سلطان وقت و در انشای طریق سالها بهن بکند

رسید بعد از آنکه خباصت اقامه سلطان حسین میت یافته بولایت تبریز
 و سلطان ابرو را گذاشت یک یک سوار ثاقب سلطان نمود و در آنجا
 راه معلوم شد که سلطان حسین به بار رفته بعد از نه روز سلطان برگشته
 ملحق شده متوجه بهار گشت سلطان حسین ملک کند و او را و چهار گشته خود
 کما نوار توابع کنونی رمت سکند از منزل دوبار بر سر ملک کند و موجب تعجب کرد ملک
 و کریمت و بهار بدست گماشته گمان بکنند ای آن محبت خان را با خیدی از
 امرادر بهار گذاشته برویش بیاورد و خان خانان و خان جهان را سر بران
 و گذاشته بولایت رمت متوجه رای رمت استعجال نموده اطاعت کرد و
 چند لاک تکریم برای تهی راج قرار داده مبارک خان بنو خانی را حبه میل
 از گذاشته برویش بولایت کرگاه آمد و در شازدهم شوال سنه ۸۵۸
 و تسخیر خان جهان فات یافت و احمد خان سپهر کلان او را بخطاب اعظم سپاه
 اختیار بخشید بعد از آن باز شیخ فرید قدس سره تبریزی به بار رفته قراول
 انجار خوشدل ساخته برویش بیاورد و انجار بر سر سلطان علاء الدین بادشا
 نجاره روان شد چون متعلق بوزار اعمال بهار رسید سلطان علاء الدین بر خود
 شانزده دانیان را با استعجال فرستاد سلطان بکنه محمود خان بودی مبارک
 نو خانی را ازین طرف مقابل و متقابل روان ساخته و در موضع باره طرین هم رسید
 بی خباک سخن مسلح میان آوردند و قرار یافت که سلطان بکنه و لا سلطان
 علاء الدین با دخیل نماید همچنین سلطان علاء الدین بولایت سلطان بکنه مرا
 رساند و تمایلان یکدیگر را بنیاده منته بعد از صلح محمود خان مبارک خان

مراجعت نمودند و در قصه مبارک بواجب مبارک خان نوشت که و سلطان
سکندر قلع ببرد و رویش برآمده چند ماه توقف و مود آن لایت عظم
سایان مقرر شد و لایت مبارک خان سپر مبارک خان لایت در برانما عشره شده
بنابر رعایت ضلایق کات نعل بر طرقت درین وقت سلطان بقصه سارن
بعضی کلمات حوالی سارن که در تصرف منیدان بود تغییر داده بجا که مردم
مقرر کرد و از آنجا از راه مل کریم جوینور آمد شش ماه در آنجا اقامت کرده بجا
بته عزیت نمودنفل است که سلطان سکندر از سالها من ای تبه فخر طلبیده
بود و او را با آورده سلطان جهت انتقام در سنه بیست و تسعیا جانب تبه عزیت
نموده جوینور سید است تبارج کرده از آبادانی اثر نگذاشت و چون نفل
باند هوکر که محکم ترین فلاح آن ولایت و حاکم نشین است سید جوانان دانه بلاد
نمودند بواسطه استحکام قلع سلطان از آنجا جوینور رفت و چند روز آنجا اقامت
نموده بر دخت امور مملکت ششغال و مود درین اشا حساب مبارک خان مود حیل
و صیقل کردن بار یک شاه جوینور حواله او کرده بودند در میان شد مبارک خان
خواست که بطایف اخیل کذرا ند خوانین اشعیاخت فایده مکر و حکم شد
که از حساب چند ساله موافق رست سلطان تحصیل نماید اتفاقا در آن ایام سلطان
بجوکان بازی آمده داشت حاجی کان با ختن سپر دریا خان سر دانی جوکان
خورده سر سلیمان شکست میداد ایشان بران مناقشه و تیش شد خضر را
سلیمان جهت انتقام را در خود حیند جوکان بر سریت خان دو شور و غوغا بر
محمود خان خانان هیت خان استلی داده میزل خود در سلطان از زده از

میدان بام درون محل رفت و بعد از چند روز رانده و باز بچوگان سوار شد
 اثنای راه شمس خان نامی از قزاقی است خان غضنک شایده بود چون خضر را دید
 را دید چوگان چند بر سر او زد و شش او بر موده سلطان بسیار است کردند و سلطان
 بر کشتن محل را کرده و بعد از آن بر او بدین طریقی بعضی مرا که مخلص و دولتخواه شایسته
 بود بسیار کینه ایست کرد و او را مسلح شده مرشدان پیش میباشند و بعضی
 در مقام نذر و مکرشند و بیت و دو کس از سرداران اتفاق نموده شان را در
 فتح خان بن سلطان قبول را بر قصد سلطنت محرم یک کردند و سوگند عهد و پیمان
 آورده اراده تنه میسازند و شان را در این از راز و شیخ طاهر و مادر خود
 افشا نمود و تذکره اسامی بدانیشان طاهر ساختن و شیخ مذکور و مادرش
 او را بیعت کرده قرار دادند که آن تذکره را بشی سلطان بخند رانده و آن
 خود را از تهمینه پاک سازد و شان را در همچنان کرد سلطان از عذر و بداند
 آن چاه خبردار شده با تقاضای وزیر حاجت کیست و تیرگی را بنا بیتی آواره
 ساخت و بعد از آن در ست و خمیس و تسعایه جانب بنبل غمیت کرد و در آنجا
 سال قامت نموده با مو مملکت بر داخته بعشیرت که رانند و بنبل
 را صرف چوگان و شکاری نمود درین اثنا از بد علی و بد کرداری صغر عالم دلی خبر
 یا قه نخواست خان عالم با جواره حکم و دست داد که صغر را گرفته و برگاه و دست خود را
 حسب حکم بجانب هلی متوجه شد پس از آنکه خواص خان بد علی بیاید صغر در دست
 ماه مهر منتهی است و تسعایه از قلع رانده پیش سلطان بنبل و متوجه کشتن
 دلی را متصرف شده و حکومت مشغول شد نفیست که زمار داری بود و دهن نام

موضع کانه سکونت داشت روزی در حضور بعضی مسلمانان قرار کرده بود که اسلام
حقت و دین منبر درست است این سخن از او شایع شد و بکوشش علمای
قاصی پاره و شیخ بده که در لکنوی بود و نقیض یکدیگر میگردیدند عظم
سایون عالم این لایت نمار دارند کور را همراه قاصی پاره و شیخ بده پیش سلطان
بنبل و تواد چون سلطان با جماعت تبار که علمی رغبت تمام داشت
بود و علمای نامی را از مرط طلبید میان قادیان شیخ خود و میان عجم
و او طلبینی سید محمد بن سعید خان ملی و ملا قطب الدین ملا الله و اصالح از
سهند و سیدان میران سید حسن از تنوچ آمدند و جمعی از علمای همیشه
همراه سلطان بودند مثل سید رالدین تنوچی میان عبد الرحمن بن
سیکری میان عیسی بن سبلی ایشان نیر دران معرکه حاضر شدند اتفاقاً
که او را حبس کرده عرض اسلام بید نمود اگر ابا آورد بایکشت و دهن از اسلام
آوردن بامتوده کشته شد علمای مکرور را انعام فرموده بجایای خود رخصت
داد بعد از چند روز خواص خان ملی را با اسماعیل خان سپهر خود سپرده حسب حکم
بنبل آن خلعت و نوازش و بیت و رینوق سعید خان سروانی از پهلوان
آمده ملازمست نمود چون از جمله عذر ایشان بود او را با تاتار خان و
و سایر خدایان از ولایت خود خارج کرده و ایشان از راه کوالیار
و درین اثنا از جهان اجه کوالیار نهال نام خواجه سکر را با تحف و هدایای
مجدست و تواد چون سلطان از خواجه سکر سخنان پرسید و او را با تاتار خان
سلطان ملی را از روی اغراض رخصت نموده بآبدن خود و کر قنیه تهدید

مرمود در نوبت خروفت خان خانان سر ملی حاکم بایه رسید خنده کا و بیا
 را رجماد و سیلمان سپهر خان خانان مقرر داشت چون بایه بواسطه استحکام
 قلعه بر مدون محل بنی و مساد شده بود علما و سیلمان با متعلقان خود
 بایه بنیبل رسید بایه را رجماد و سیلمان تغییر کرده خواص خان ادین
 چند روز بعد راجع به سیداری کرده که از مضامین بایه تعیین و رجماد و سیلمان
 شمس آباد و حلبیه مشکو و شاه آباد و یکنات یک در جاگیر تفرشته و بیام
 حاکم میوات و خان خانان خانی حاکم رپی مرشد که با قاضی اصغر خان سپهر
 قلعه دسول پور پرداخته از تصرف آنجا که می آورند رای مقدم مانع نیست
 مجادله و محاربه بودن گرفت و خواجه میر که از دلاوران صفت کس بود در آنجا
 رسید سر روز جمعی شنه نشیند چون آن خبر سلطان بکنده رسید مجادله
 روز جمعه ششم ماه رمضان سنه کور سنبل جانب دسول پور حرکت نمود و چون
 زد یک دسول پور رسید که ساکبه می متعلقان خود را در قلعه گذاشت که میوان
 متعلقان از مضامین اوج بکنده طاقت نیاورده نیم شبی از قلعه فرار کردند
 صباح بکاه سلطان در قلعه رفته دو کانه شکر تعلیم رسانیده لوازم قمع بعمل آورد
 لشکریان دست نعلارت و تاراج و از کرده خانها را تاراج نموده باغات و
 دسول پور که تاهشت کرده سایه انداخته بود اینج را باندختند سلطان بکاه
 در آنجا توقف نموده بجانب کویار روان شد آدم بودی اباسایر امراد اینجا
 که تاهشت آب سنبل گذشت در کنار آبش می و منبیه زول مرموده دو ماه
 در آنجا توقف کرد بواسطه زبونی آب اینجا جاری در میان مردم قناده باشد رح

کوالیایر نیز عیادت پیش آن صلح خواست سعید خان بابو خان و رای کنش
که از سلطان کریم پناه بابویر پورده بودند ارتسلو خود بر کرده مکرمان
بسرکمان خود را بلازمستار سلطان و ارباب و خلعت نوازش کرده حضرت
انصار از زانی داشت بجانب اکره مراجعت کرد چون به بولیور رسید
زیر سا بکدی خشیید باکره آن ربات که رانید و بعد از طلوع سهیل در ماه
رمضان شش عشر و تسعایه بتسخیر قلعہ مندریل توای عیت بر او اخت
کایت و در نواحی دسول بوبروقف کرده اموال فرستاد که حوالی کوالی و
مندریل را تاخت و تاراج کردند بعد از آن در قلعہ مندریل را محاصره
اهل قلعہ مانع است قلعہ سپردند سلطان تاجانها و کنایس را خراب ساختند
سازموده میان بکر کجاست مجاهد خان اربتر قلعہ داشت خود بتاخت
آن نواحی در حرکت آمد و خلق کثیر را اسیر و تسکیر ساخت و نبات و عمارات را
کرده بجانب اکره روان شد چون به بولیور رسید قلعہ را تعمیر نموده از زانی بایده
تغیر داده حواله ملک فخرالدین ساخته خود را کرده و ارباقه را بایکیرهای نشانی
رخصت فرمود درین حال و یکشنبه سیوم ماه صفر سال صد و شصت و تسعایه در
اکره زلزله عظیم شد که بکر کو مهاد آمده و عمارتها عالی و مضبوط از هم بخت
زند و اقیامت نپداشتند مرد و ناخدا گشتند و لشکر در هتداده
عشر زلزله ها کردید سوادا کره چون طلهای با آنکه بناهاش بسی عالی بود
از زلزله شد غالبها سا طلهای از زمان آدم تا این زمان این طور زلزله
بند بوقوع نیامده است بهیکر یادینار دو کونند در میان و زردا کثر ملا و

زلزله شده بود و بعد از طلوع سپهر در سنه هجری عشر و تسعایه جانب کوه الیاجر
 کرد و یک و نیم ماه در دسول بود و توقیف نموده از آنجا بجای آب حنبل نزد آمدند
 کوه که فرود آمده خیمه اقامت نمودند و شاهزاده خان جلال خان ابان و این دیگران
 که داشته خود بغیر میت جهاد و غارت بلاد نهضت نموده اکثر خلق را که دشمنان
 کوه با خریدیه بودند بزیر تیغ کشیدند و غارت نمود و چون بواسطه عدم امداد
 بنجاره ملک غلام کرم میر سیاه عظمیایان احمد خان مجاهد خان احمیت آوردن علیه
 روان ساختند و ای کوالیا را که چه راه گرفت کار ساخت نظم و جور و
 خود را زنده چرخ از حضرت هند بردن خویش دافع سلطان انشای شیر
 موضع شاور اراکان کوالیا آمد و آنجا لشکر دشمن جهت طلایه پاسبانان شده
 کرده بیشتر جانب غنیمت رفته و روز پانزدهم داشت از لشکر دشمن خبردار بود و
 در آن لشکر تر خباب بنید ختی نامداری خدنگ بنو از کمان و زنا رفته
 خبریستی شاه کرد و نهرین و عوج ای کوالیا رفت و محبت از کیمین را بد
 و حرب سخت واقع شده و ده خان احمد خان پسر خان جهان درین محبت بودند
 از تردد و دلیری آنها و مدد لشکر سلطانی را چون شکست او یا قسم جمع
 قتل و اسیر شدند سلطان او ده خان ملک او ده خطاب او ده رعایت
 کرده بواسطه رسیدن رسالت متوجه کرده شد و چون به بولیور رسید جمع کثیر
 امرای نادار آنجا که داشته که رفته رسالت قرار گرفت و بعد از طلوع سپهر در
 اثنی عشر و تسعایه جانب کوه او تنگ رفت و چون به بولیور رسید عمار خان
 و مجاهد خان را با چند هزار سوار و صد نفر پیاده جانب طلوع او تنگ تقصیر نموده و

کرد و خدمت بجای تقاضی عبد الواحد سپر طاهر کابل ساکن قصبه مانیر و شیخ
و شیخ ابراهیم مقرر شد و ولایت کاپلی بعد از فوت محمود خان بودی جلالت
سپهر و مقرر شده بود بهیکن خان حاجی خان با در جلالت خان بهم مخالفت
نموده احوال خود سلطان را خبر داشت کردند سلطان میرزا غوان را
پیش ایشان رسانید و غوان طایفه اند قرنیه افغان مجاهد خان بدو لیبور که شش
بجای آب حنیل نزل کرد و بهیکن خان حاجی خان ملازم رسید و بغیا یا شش
شدند سلطان تبارخ مبتدیانیم ماه مذکور با و تشکر آمد و محاصره نموده
که تمامی شکر متعبد خباب و بکار شده با آتیج ب و ضرب بمت رتبه قلعه
کماند سلطان ساعتی که آخر شناسان حنیسار کرده بودند نفوس خود را
بکارزار آورده از اطراف خباب انداخت لکریان جین مور و طبع نقله پیش
و آدمردی مرداکی میزدند نسیم قح و طهر بر حسیم رایات سلطان و زید
از جانب ملک علاءالدین یواری قلعه شکست شد جوانان مردانه در آمده
جبار کردند و مرچند اهل قلع و یا دالان را آوردند و کوشش کسی نشد
دیت بود قلعه آسمان بلند به بزدان کله مهر ساکنند و در حیوان
نماها و حوایها نخریده خباب می کردند و عیان خود را می کشند و میوه خند
میان تری بخشم ملک علاءالدین سید خیم جهان بین اوبانی نورستند
سلطان بعد از فتح و لوازم شکر تقدیر سائید و طایفه را حواله بهیکن و مجاهد خان
بنماها برانداخته بنام مسجد سرمود و چون سلطان رسید بود که مجاهدان
از راجا و تشکر رشوت گرفته تعهد کردند و اسدین سلطان نموده تاریخ

محرم ششدهشت و عشر و تسعایه ملاجمن خاص حاجب که از مخلصان مجاهد خان بود
 متعقد ساخته ملکات تاج الدین کینو سپهر و پنجانی که در دیوول پور بودند حکم صادر
 که مجاهد خان متعقد زنده و در ماه محرم ششدهشت و عشر و تسعایه جانب اگر
 کوچ شد در شای راه یک وزی ابطه تنکی و نامواری اه که کاه بالا و کاه
 شیب با بیت و تحبیت عبور مردم انجامزل شد و علایق ابطه بی
 و هجوم کثرت حیوانات بسیار شتند در آن وزرهای یک کوزه آب
 بیازده تنکه رسید بعضی از غایتش یکی که آب یاقند آن قدر منجوردند که میزد
 پس چو ایام سستی بر آید بدست میزد در دهان آب تا شتر زمره بیت و شتر ماهی
 دیوول پور آمد و خنده و زووقت که ده بار که اسب ربات را کذا راند و بعد از ظهر
 سهیل در ششدهشت و عشر و تسعایه ستم تنجور قلعه زور که از توابع بالوه مردم و با
 کمال خان کاپی احکم مرستاده که رفته زور را محاصره نمایند و اگر اهل قلعه صلح
 آیند از مصالحه دزد که زند ببلان خان بودی و متسلو را محاصره نمود سلطان هم
 بعد از خنده زور بر رسید و زد دوم که سلطان جبهه دیدن متسلو و ششدهشت
 لک خود را راست در راه ایستاد تا جمعیت او در نظر آید مگر ای خدمت او شود
 لک خود را سنج ساخته بود یکسج از پیاده و سواران و سواران سیم
 از فیلان سلطان کثرت لک را و را معاینه کرده رشک آورده بخود وارد که او
 بتدریج خراب شده از میان بایر داشت قلعه غایت حکام داشت و شست
 گروه طول آن متسلو بود لشکر با پنج روز مخرب میرفتند و کثرت میشد بعد از آنکه
 خنده و زور برین پنج کشت سلطان نمود که مردم طره و شاطو و نایع نول

و بیل جست کندن حصا طیار کرده متعده خباست بنه اهل لک بر موده عمل نمود
از هر طرف جنگ آورده داد مردمی مردانگی داد و سلطان با هم محل تباد
مقبح میکرد و دید که در تله که از یک جانب شکاف کند و در ساعت
اندرون سد و ساختند مردم بسیار تلمش شدند و امر و مستحق قلع و معر
سکر را بر گردانید و آورد و هم درین اشا سلطان بر سر گرفتن و خراب کردن
جلال خان شده مردم خوب او را بجانب خود کشید و جمعیت او را بر هم زد
بعد از آن مانده در باب بن علان خان با هم ابراهیم خان نو خانی و سلیمان و
و ملک ایدین جلوانی و مکرری بسمان بهوه که وزیر بود و سعید خان بن کو
لکات آدم و خوانین کور جلان خان با موجب کلمه بخیر کرده تعلقه او تکرر در بجا
رودتند بعد ازین واقعه اصل تله سبب آبی و کرانی غله زبون شده امان
خواست با اموال خود بدو رفتند سلطان بنجا بنهار او را با ساحت مساجد و
علماء و طلب علم و اطایف و ادر تعیین نموده در آنجا متوطن ساخت تا
در بابی تله توقف نمود درین اشا شهاب الدین بیه سلطان ناصر الدین و
مالوده از بدو بچینه قصه ملاقات سلطان نموده چون شهاب الدین در
سری از اعمال مالوده و داد سلطان اسب خلعت و ستاده مابوینجا
داد که اگر چندی را که از توابع مالوده است بسیار دینا و داد او کرده شود که سلطان
ناصر الدین بود دست نداده باشد اتفاقا شاهرده شهاب الدین با باغ
میش آمو از مالوده بدر نیامد خیال بچه و طبقه مالوده ذکر مایه سلطان سکندر و در
ماه شعبان سنه ریح عشر و تسع مایه از بابی تله نور کوچ کرده و در ماه و

سید کو کمار اب بره مرد و دامداریجا باطل سلطان رسید چون قلعہ زور
 بنایت حکم است اگر بدست مخالفی بقید از دست او توان را آورد و نباران
 قلعہ دیگر کرد آن ساخت ماغینم را رانجست نباشد ازین غنوغه خاطر جمع کرد
 بقصدیها برآمده یکماه توقف کرد درین اثنا لغت خاتون بن قطب خان بود
 باشامزده جلال خان آمن بکشگر سلطان محو شد سلطان بدین ایشان فتر
 و بجوئی نمود و بعد از چند روز سرکار کاپلی ابجا کیر شامزده جلال خان نامزد
 کرد و صد بیست و سیب بلبرنده بزخمیر میل با خلعت مسلخه نقد غنایت کرده او را
 همراه خاتون کاپلی خصمت نمود و بیت مردی کن که مردی کردن بنمرد او را کند
 بناج دهم ماه محرم سنه شمس ثلثمائیه مقام لها بر کس کرده بنواحی کات و مت
 و اوج بر سر مژدان آن حدود تعیین نموده آن حال را از اهل شرک طغیان
 گردانیده جاتی ثنات گذاشت و ابرار خلا و اکره و ارکوف درینوقت خبر رسید که
 احمد خان پسر مبارک خان لودی که عالم لکنو بود بمصاحبت کطار طیه اترا و پیشتر
 از دین اسلام برگشته سنه شمس نام محمد خان ابد احمد خان عالم صادر شد که او را مقصد
 خدمت دستم سرکار لکنو سعید خان ابد او معوض گشت بعد از ان ایام محمد خان
 نواسه سلطان ناصر الدین لوی از جد خود مر اسس نموده بنیله آورده سرکار خیر
 بجاکیر و مقرر گشت و شانزده جلال خان امر شد که ممد و معاون او باشد تا لشکر
 مالوہ آسیبی نوزد رسد وقت سلطان را هوای سیر شکار غالب آمد و بجانب دیو
 حرکت کرد و اکره تاد و سول پوپر منزل منزل مقصود عمارت بنامی نهاد چون
 دولت سعد بود درین مشغول شکار مملکتی میداوشد بقصیل این حال آنکه علیخان

وایا که از قوام محمد خان حاکم ناکو و نداری محمد خان المینحه خواستند که بجله او را
در ملک او تصرف نمایند و او ازین مکر اطلاق یافت و ایشا ن غلبه کرد
ایشان که تاجیه بدرگاه سلطان آمدند محمد خان از مخالفت اخوان اقارب
وینا به بدو ایشا ن بان بادشاه عالی شان عاقبت یستی نموده عنایت و احسان
ما بخت پایای بسیار مرستاد و خطبه سک سلطان محل در آورده سلطان
طاعت با و رساند و هول پور بر محبت نموده بدر السلطه کرده قرار کرد و چند
بساط نشاء کسره سیر غایت بزم را می عیش و فراغت کند رانید و امانت کرد
در ایام سلطنت او بادشاه شهنشاه بعد از مدتی باز بجانب هول پور فرست نمود
و درینوقت میان سلیمان پسر خان خانان سر ملی و مود که بالشر و چشم خود بجانب
او تنگ و سرحد سوی سو بر کوکاس حسن بنو مسلم که را می و کمر نام داشت متوجه کرد
او و در آورده گفت که از ملازمت و غیر موم این حرف باعث تشکی خاطر سلطان
شد و حکم فرمود که او از خدمت مامور باشد و امشب تا صبح اینجا را موان
اسباب خود تواند از شر بر آورد و تلقی با و داشته باشد و آنچه تواند بفارست عام
و مندر بر کنه اندری مبد و معاش او مقرر باشد و ورقه در آن قصبه ساکن گشت و در وقت
سجده خان ضابط خبیثی که با عنجه مطیع متقا و بادشاهان بالوه بود و سبب
سلطان محمود دالوی قوی مملکت او بوسیله ارسال تحف سلطان متوسل شده سلطان
عماد الملک به را که احمد نام داشت بجای سپیری تعیین کرد تا او بموقعیت
و رنجیری و انچه و خطبه سلطان بخواند بعد از آن سلطان از دهل پور مراجعت نمود
با کمره آمد و بار سال و امین شهنشاه مرثیه اطاعت سجت خان و خطبه خواندن

ولایت جنبدیری و حصول متوحات تازو باطراف و اکناف ولایت بلبل و
کشت و دین نخل با کیر بعضی امرا بنا بر مصلحت مکه تغییر تبدیل لایق دید و سر کار اتا و ده از تخریب
بهین سپهر عالم خان لودی بخضر خان ابد کوکاب او تعویض نمود و همچنین با کیر خواجه محمد
خواجه احمد برادر و مقرر شد و با کیر امرای بکر علی بن القیاس بعد از آن سعید خان
بیمبارک خان لودی شیخ جان سپهر عثمان ملی واری بکر سین کجابه و خضر خان
خواجه احمد را بنجدیری تعیین نمود و این جماعت آن ولایت احوطه تصرف در آورده
مملکت استیلا یافتند و حسب الامر سلطان شانزده محمد خان بنیره سلطان ناصر الدین
مالوی را در شهر بند کرده سلطنت آن ملک بجا مکمل بود و روی مقرر شد و امرت
اختیار شدند چون بخت خان بن محامله را معاینه کرده و متن خود در انظر مصلحت ندید
سلطان آمد و درین وقت از حسن خان ملی ضابطه قضیه این طایفه سلطان بن خورشید
بجرت بیر حاجی سارنگ را بنظر و ستاد لشکر حسن خان را بجانب خجند و مقیم کرد
او بود که او واقف گشته بمعدودی جنبد از موافقان بولایت لکنوتی رفته سلطان علی و ابی
والی کجابه بناده بر و درین وقت علیخان ناگوری که بصورت بسوی پتین بود با شانه
و دولت نام ناکم قلمه رفته بود که محکوم سلطان محمود مالوی بود شیوه موافقت و بخت
و عهد موافقت در میان آورده بحسب سلوک از راه متابع سلطان رغیب نمود و مقرر
ساخت که قلمه رفته بود سلطان میکش نمایند و علیخان در آن باب سلطان علی ضدا
و ستاد سلطان ازین مشوره خوشوقت شده غرم انظر موده کوچ و کوچ بجا
بایز رسیده مدت چهار ماه در آن نواحی بسیرت کار و ملاقات علماء و مشایخ
خصوصا بصحب سید نعمت الدین شیخ عبد الله صغیری که بخوارن عادت داشت

داشتند که از این بیت را نشان بگذرانند که گاه سبیدن به شود و سب
از و ز مقابل تنگ به با بگذرانده دولت خان و والده اس را که
ساخته بار قلعه رهنمون بود و بعد بسیار رقیه چنان ساخت که نشان داده
تمام موجوده سلطان شده و حسب الامر سلطان جمیع امر استقبال نموده و
و اگر ام تمام ملازمین او روند و سلطان او را بر سر فرزندانش خواسته خلعت
و چند اسب و چند نخیر و غنای بسیار داده و برادر او محمود تکلیف سپردن
رهنمون و اوقاتا سلطان خان و رزیده شان داده و دو تن از ایشان را داشت که
قلعه رهنمونند بر نقش همه شش و یک ساخت شان داده و در سپردن قلعه مدد می
سلطان از بغا و علیان طاقت شده و کار سوپر را از و تغیر داده به برادر او بگوید
و از علم و کرم و الی زیاده ازین بے خیاالی بغیان کرد و شان داده رهنمون را
نخاطب و معاتب ساخت چون سلطان از و لایب سانه و آن حد و دیگر محبت
خاطر هم رسانید بجانب نهنکر نهضت و محمود و از آنجا بقصه ای رسید که
از سیران مبارک خان تغیر داده و شیخ را ده بکن سپرده به هول و بر رفت و از
و هول و بریدار نگذاشته و اگر آمد و بر عادت ~~محمود~~ امین بطراف و جوانب صادر نمود
بسیاری از امر از سر و طلب نمود چون سر را تقابلی ~~محمود~~ و گاهی نیست و رهنمون
سلطان را مرضی عارض شد و مرید از روی غیرت بخود می آورد و بهمان حالت
و دیوان می داشت و سوار می شد و مرید از روی غیرت بخود می آورد و بهمان حالت
در کلونیرت و راه نفس تبه نطنم ساقیانند درین نیم دیان بیرحمی که جو
نکام طرب عام مزور گیرند که اس عشرت زکل خاک بکنند سازند و

پیش از خون دل نخر کردند: روز یکشنبه بعد از ماه دهم چوبست نیک و عشرين و تسع
 زخمتی بر بست بیت سخته رشت معیت کشورمانند: نماز کسیمی نیکند
 نماز: امام سلطنت او بیت و نیکسان پنج ماه بود چون بقب و معاصر سلطان
 سخته در بعضی تواریخ آنقدر مذکور است که پیشتر از اصل و مبالغه و اغرای کرده شود
 بصحبت هر چه بود ایراد کرده شد که گویند سلطان سخته بحال طامری است
 و بحال معنوی پیرایه بود و در ایام سلطنت او بی نهایت ازانی شده و من و ان
 حاصل کش سلطان روزی با عام داد می خود بدو خواهد و رسید و گاه
 صبح تا شام و خفن معاملات مشغول می نمود گاه نماز پنج وقت و در یک مجلس ادا
 میکرد و در ایام سلطنت او دست سلطان را از این گونه گوناگون شده همه مطیع و منقاد
 گشتند و قوی و ضعیف باین شد در کارها انصاف و مرداشتی و بیشتر بر بوی نفس
 و بغایت خداتر و بر حسب مهر بان بود گویند روزی که باری در خود باریک
 خنک کرد در وقت کار از این سکنه رسید و دست او گرفته گفت ترا فتح است
 سلطان دست خود دیگر است دست او کشید در پیش گفت عالی میرتم و رافع
 شایر سیدیم ار چه سبب کشید می در جواب گفت که مرا که در میان طایفه ایست
 خواب باشد حکم بر یکطرف نیاید کرد بلکه باید گفت در آنچه حیرت اهل اسلام است
 آن شود و در هیچ مرتبه صلاح حلی باشد از حق باید خواست رسان دو با قهر
 و مستحق لایت خود را و مودی که بقصیل نوشته اند و روزی به کس از خور حال او
 مبلغی شش ماه هر قدر رساند و مر که بخت نوکری آمدی از نسبت بدین بیا
 بر سیدی و ورا خور آن نبرد ختی مبدی بلکه اسب نیرین بنظر دراید جا گیر

و کفشی که از جاکیر سامان خود نماید تعصب امام مرتبه داشت که درین باب
بسیار حد و طریقی ساخته بودند و جمع معا بدکاران منهدم ساختند فی نام نشان ساخت
و متهوه که انجا محل غسل میشد و است لرو باز و مسجد رسیده ساخته موکلان
کما شایه بود که کسی احوال غسل نمیدادند و اگر میشد و می رشت متهوه را را
ریش و یا تراشیدن خود می حمام دستش برین لرو نکرد و می علانیه رسوم
کهار را مطلقا بر انداخت و نیزه سالار مسعود که مر ساله میرفت منع فرمود و
از رفتن از است کرده و در صغر سن ایام شانزدگی او بود شینکه
و زمانه جوانی است که مندان انجا جمع شده غسل می کنند از علمای رب که
درین باب حکم شرع چیستند که تجا قدیم او را ان ساختن جایز نیست غسل
کردن جوانی که از قدیم معمول بوده است ان بشما نیست شامزده است
بخبر کرده قصد آن عالم نموده گفت که طرف کهار می گری آن بزرگ در جواب گفت
که آنچه در شرع آمده است میگویم و در راست گفتن باک ندارم شامزده تسکین باشد
التقصیه در جمع بلاد خود در مساجد مقرر و خطیب جابر و شش لغتن نموده و
او را مقرر ساخته بود در زمستان جامها و شالها و جبه درویشان نشاند
و در جمعه تقطیری ششم جمعی کوفه تبلیغی میرسانید و در روز طعام عام و تجذیه
در ششم تقسیم میکردند و یومیه جمعی و دوم مرتبه الغام در سالی در کل مالاک مخصوص
مقرر بود و در ایام متبرک مثل رمضان عاشور شکر ایام قیامات و کام یاب
مقرر و درویشان را خوشدل ساختن بیت اگر بادت شوکت و سرویس
دل نیردستان بهت آوری و علم رواج یافت و امر ازده با و

نیز کمبب فضایل مشغول شدند مردم بمول از مال خود آنچه بخواهی سرعیت
 تقیم و ارباب استحقاق میرسانید منقول است که در وقتی که سلطان بهلول در
 گذشت سکه را بجهت طلب داشته اند و او را ده مثنی نمود در روزی که
 از دلی بیرون میرفت بخدمت شیخ سما والدین که از بزرگان وقت بود بجهت
 التماس فاتحه روت و گفت که من کتاب میزان صرفش نشان میجوایم که بخونم و
 بنیاد کرد و استاد چون خواند که بدان سعد که الهی می الارض سلطان
 گوشت باز بگوید تا میره تا بیکبار کرده دست آن عزیر را بوسید این دعا را
 بجا آورد روان شد چشم حدیث اهل فنا تر جان تقریر است بود ضمیر و زبان
 نشان شبیه لوح قلم سعادتی ازلی در وفا و شان مضمر شفا و تائب
 در خلافتان بدغم آرام و ارباب دولت سر کس محتاج و فقری او طعمه و
 مدد معاشش مقرر و مؤدی پیش سلطان معتبر بودی گفتی که نبای خیر نهاده
 نقصان نتوان کرد و خبر داری نسبت با جوان رعیت و پایی بجای سانه که
 خصوصیات غایب مردم باور سیدی کاه کاه اوقات تخصیصی دم خبر داده
 چنانچه مردم کمان می بردند که سلطان جانشنا است و از مغنیات انجاء
 مید بد گویند مر کاه شکری کبابی میستاد و دومان هر روز بان لشکر میرسد
 صباح که کوچ کرده در طلائ محل نزول کنند یکی در وقت ظهر و آخر روز رسید
 که جنبین و جنبان کنسید و این ضابطه مر که تحلف نشدی ابا داک چوکی در راه دم
 مستعدی بود و بامرای سبزه که دومان صا در میستد امر تا دوسه و چهار
 میرفتند و بچیک که دومان می رود صبح می بستند و ارباب استاده شدند

که با و فرمان صادر میگشت از زیر صوفیه و دوست برسان گرفته بر سر می نهاد و اگر
حکم می بود که مانجا بخواند حکم می رسانید مانجا بخواند اگر حکم بود که در مساجد
منبر بخواند خیابان می کردند و اگر مخصوص آن شخص بودی یا خصوصی نوشت
بودی محض بر دخی اندنی سر روز روز یا مجروح و واقعات کلمات لایا
بعضی سید و اگر سر مونی ملائم شاهه شدی فی الحال تبارک آن ردا
و مروت قطع خصوصیات معالایس و انعام ملک رفاهت
مشغول بودی از حدتسم وجد و سخنان غیبی که راست است بکلیت بود
و مبالغه اغراق که داشت تخریر آن تا دم نموده آمد و قتی که دو برادر مردم کو لیا
از بی نوائی تنک آمد و لشکری که بر سر لایقی عین شده بودند همراه شدند
و در وقت عارت قمالج باره ز روح بند یار چه رنگین و دو قطعه عمل نمایی
بدست ایشان افتادگی از آن و اردو کت که میا حاصل شد دیگر حواله کشیم
و خانه می ویم و او غت می کنیم کیری کت را در هرگاه در مرتبه اول این
بدست افتاد شاید در مرتبه دیگر تهر این بدست افتاد کت که من خود دیگر بجای میروم
بس غنیمتیم کردند برادر کلان هر حصه در تسلیم نمود که بزن او بر ست
اکس خانه خود آمد غیر از غسل غنایم را تسلیم زن باور نمود بعد از دو سال که
برادر او آمد و تقصیر نمود غسل در میان نبود برادر کت که غسل چه شد کت زن
و آدم کت او میگوید که من سید کت رفوع میگوید که تهدید بید کرد آن
مرد ضعیف تهدید کرد کت مشبم اهلست سید که صبح حاضر کنم صبح خانه نیان
که از امرای کت میرسد سلطان بکنه بود و قده حوال باز کت میان بود و شوم

اورا بار پدرش حاضر کرده استغفار نمود و برادرش کعت لعل را نیز بوی داد
میان هبویه کعت کواه داری کعت آری کعت چکس است کعت لور بمن است
میان کعت ایشان را حاضر کن قهار خانه رفت و قمار باز را بخرو دی او علم
کرد که بچه عنوان کنی منند و ایشان را جامه های بکریه پوشانیدند و بویان آورد و
ایشان کوای دادند میان هبویه بشویر آن زن کعت که بهر زجر که میخواهی لعل
از زن بستان زن از آن معرکه بیرون آمده خود را بسیر دیوان سلطان رسانید
و ادخواستی کرد سلطان او را بخواند و استغفار احوال نمود زن صورت طاهر
کرد سلطان کعت چرامش میان هبویه رستی کعت قم چنانچه باید بی وونی کرد
سلطان بهر مود که همه را حاضر کردند ایشان از نیم جد طلبید بآره موم بدست
مربکب از شوهر زن برادر داد که میات آن لعل آب از نه موافق ساختند پس
کواهان را جد طلبید و ایشان که ام میات مختلف ساختند همه را نگاه داشتند
از طلبید کعت تو هم ساز که میات آن لعل آجیه بود زن کعت که حنجره را که نیک
بگویند با هم مرخه میانه نمود و تبون کرد پس میان هبویه را مخاطب ساخت
و کواهان کعت که اگر است بگویند شما ایجان امان است اگر دروغ نخواست
کعت ته خواستند ایشان صورت قتیله در میان آوردند برادرش شوهر زن را
نیز طلبید در معرکه سیاست داشت او هم واقعه از روی راستی در میان
آورد آن ضعیفه از آن بهمت غامش شد و کمال است و عقل آن پادشاه بوضوح
به پوست شعر فارسی سلیم و مملو از مکیه و کفر خنجر تخلص میکرد و شمع طالع
کعبه را که از مصاحبان و نمایان او بود این ابیات از زور و سبیل و دیکار تحریر است